



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



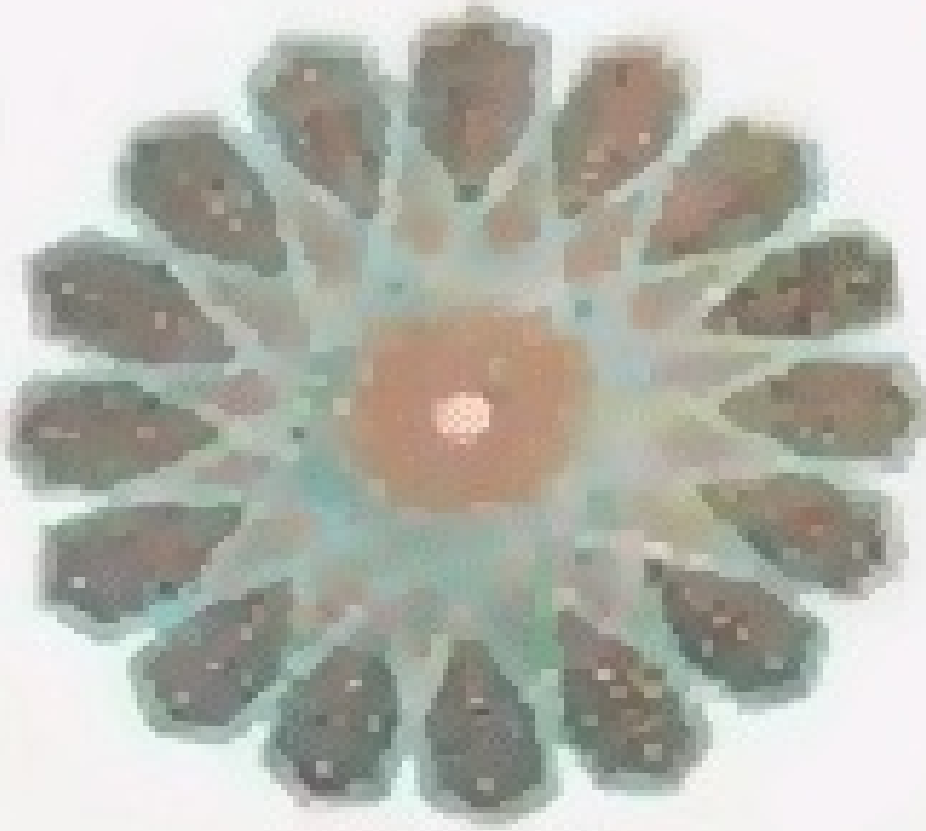
عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

گرامات

العلویہ

تألیف: علی میر خلف زاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کرامات العلویه

نویسنده:

علی میرخلف زاده

ناشر چاپی:

علی میرخلف زاده

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	کرامات العلویه
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	مقدمه
۱۳	بعد از ایمان بخدا
۱۳	نگاه به چهره علی
۱۴	دعای هنگام وفات
۱۵	حبل الله المتین
۱۶	یا علی مرا راهنمایی کن
۱۶	شفای دست شیر
۱۷	طی الارض
۱۸	لطف علی
۱۹	سکه طلا
۱۹	انگشتر نقش علی
۲۰	درس در حرم علی
۲۰	مقدس اردبیلی
۲۱	بدهکاری سادات
۲۲	زیارت امین الله
۲۲	حب علی
۲۳	خرجی ما را آقا رساند
۲۴	مدح آقا
۲۵	گلوازه
۲۶	ادای قرض

- ۲۷ علی برتر از انبیاء
- ۲۹ گمرکچی
- ۳۰ اثر نام علی
- ۳۱ نادر شاه
- ۳۱ دشمنی با علی
- ۳۲ جایزه مداح علی
- ۳۴ شیخ مفید
- ۳۵ سزای اهانت
- ۳۶ خطیب دمشقی
- ۳۸ دعای شیطان
- ۳۹ شیخ ابو عبدالله
- ۴۰ چطور شیعه شد
- ۴۱ میوه ولایتی
- ۴۲ شیعه بودن
- ۴۳ توسل به آقا علی
- ۴۴ مسلمانان هندو
- ۴۵ پول سفر رسید
- ۴۵ استغاثه بعد از مرگ
- ۴۶ غذا و پول
- ۴۷ اشعار ابن صیفی
- ۴۹ غررالحکم
- ۴۹ جیفه دینی
- ۵۱ غرقاب بلا
- ۵۱ دعای قهوه‌چی

۵۳	سزای دروغ
۵۳	سوگند کذب
۵۴	مدح مقبول
۵۷	چشم دشمنان کور
۵۸	جنت مولی
۵۹	علم الهدی
۵۹	نهایه شیخ طوسی
۶۰	میرزای قمی
۶۱	ولایت علی
۶۲	حب علی
۶۴	سید حمیری
۶۵	پسر هارون
۶۷	فریاد رس
۶۸	سرای سرقت
۶۸	دختر شفا یافته
۷۰	شفا در ماه رجب
۷۱	یا علی خلصنی
۷۳	تصمیم نبش قبر
۷۳	تبرک به نام علی
۷۴	گریه مفسر قرآن
۷۴	قبر آقا علی
۷۵	یار علی
۷۶	بنی امیه
۷۷	عمر بن عبدالعزیز

۷۸	مهر علی
۷۹	عبادت
۸۰	پیاده تا قبر علی
۸۱	نزول جبرئیل بر علی
۸۲	سگ دربار
۸۲	تقاضای داوری
۸۳	نفس پیغمبر
۸۳	بهترین انسان
۸۴	فضیلت علی
۸۴	دو چیز گرانبها
۸۵	تقسیم کننده بهشت و دوزخ
۸۶	دوستی علی
۸۷	مثل اهل بیت
۸۷	احمد بن فهد حلی
۸۸	امیر سخن
۸۹	طلاق
۸۹	ابن سکیت
۹۰	فضیلت‌های علی
۹۱	قبول ولایت
۹۱	بخشش علی
۹۲	بخشش در رکوع
۹۳	رسالت ولایت
۹۴	آیات در شأن علی
۹۵	ذوی القربی

۹۶ درویش علی
۹۷ سر در علی
۹۸ ابن ملجم
۱۰۰ آخرین روزها
۱۰۱ وصیت حضرت
۱۰۲ سنت پیغمبر
۱۰۲ اسباب عبرت
۱۰۳ پند و عبرت
۱۰۴ چهره علی
۱۰۴ علی مهمان همه
۱۰۵ وصیت علی
۱۰۶ بر سر جنازه خود
۱۰۷ پیر نابینا
۱۰۷ با توبه می‌میرد
۱۰۸ حب علی
۱۰۸ برابر یکسال عبادت
۱۰۹ اقرار معاویه
۱۱۰ غرور
۱۱۱ شعری از شافعی
۱۱۱ تقسیم کننده بهشت و دوزخ
۱۱۲ شعر ابونواس
۱۱۳ یگانه روزگار
۱۱۳ فوق العاده عجیب
۱۱۴ راه فضیلت و کمال

- ندای عدالت انسانی ۱۱۴
- اکیانوس اندیشه ۱۱۶
- تجلی حقیقت ۱۱۷
- شخصیت چند بعدی ۱۱۸
- پیامبر اسلام و ایمان علی ۱۱۹
- دانشمند ۱۱۹
- شخصیت جذاب ۱۲۰
- اولین قدیس ۱۲۱
- قهرمان شکست ناپذیر ۱۲۲
- مشعلی فروزان ۱۲۲
- ای دست خدا ۱۲۴
- منحصر بفرد ۱۲۴
- پناهگاه ۱۲۵
- جرجی زبدان ۱۲۵
- گوینده با عظمت ۱۲۵
- پاورقی ۱۲۵
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۲۶

گردد. آقا پنجه دست راستش را برید آن مرد انگشتان دستش را با دست چپ گرفته در حالیکه قطرات خون می‌چکید از محضر آقا خارج گردید در بین راه ابن‌الکواء که فرد خارجی و آشوبگر و منافق و یکی از دشمنان آقا بود خواست از این جریان بنفع حزب خود و بر علیه آقا استفاده کند با قیافه‌ای ترحم‌آمیز جلو رفت و گفت دستت را کی بریده؟ گفت قطع یمینی سید الوصیین ... دستم را جانشین پیغمبران و پیشوای رو سفیدان قیامت ذیحقترین مردم نسبت بمؤمنان امام متقین و صراط مستقیم پیشتاز بهشتیان، شجاعترین مردم و بخشیده‌ترین مردم، رهبر راه رشد و کمال ... علی بن ابیطالب (ع) ابن‌الکواء گفت وای بر تو دستت را می‌برد و اینچنین مدح و ثنایش را می‌گوئی گفت چرا ثنایش را نگویم و حال اینکه دوستیش در پوست و گوشت و استخوان و خون و رگ و پی من درآمخته است؟ بخدا قسم که دستم را بجز حق نبرید. این عشقها و علاقه‌هایی را که ما اینچنین در تاریخ آقا و یاران وفادارش مشاهده می‌کنیم ما را به مسئله محبت و عشق و آثار آن می‌کشاند.

در جائیکه ملاحظه می‌کنیم که پیامبر عزیز اینقدر سفارش علی (ع) را می‌کند و خود این رفتارها و کردارهایش را می‌بیند هر انسانی عاشق و دل‌باخته و علاقمند و محب و یار آقا می‌شود. آقا رسول‌الله (ص) فرمود: آگاه باشید هر که علی (ع) را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد خدا از او راضی می‌شود.

آگاه باشید هر که علی (ع) را دوست بدارد نماز و روزه و قیام شبش یا همه اعمالش قبول می‌گردد.

آگاه باشید هر که علی (ع) را دوست بدارد فرشتگان بر او استغفار می‌کنند و درهای بهشت را بسویش می‌گشایند.

بدانید و آگاه باشید هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد از دنیا نمی‌رود مگر از آب کوثر او را سیراب و از میوه‌های درخت طوبی بخوراند و جایش در بهشت است.

بدانید هر که علی (ع) را دوست بدارد خداوند سختیهای مرگ را بر او آسان می‌کند و قبر او را باغ بهشت می‌نماید. بدانید و آگاه باشید هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد خداوند فرشته مرگ را برای او به رفق و مدارا ماء‌مور می‌فرماید و ترس از نکیر و منکر را می‌برد و قبرش را منور و رویش را نورانی می‌گرداند. بدانید و آگاه باشید هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد خداوند او را از آتش دوزخ نجات می‌دهد.

بدانید و آگاه باشید هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد خداوند او را در سایه عرش جا می‌دهد تا با صدیقین و شهداء باشد.

بدانید و آگاه باشید هر کس علی (ع) را دوست بدارد خداوند چشمه‌های علم و حکمت را در دلش می‌گشاید و درهای رحمت را بسوی او می‌گشاید.

بدانید و آگاه باشید هر کس علی (ع) را دوست بدارد خداوند او را در آسمانها و زمین امین خود معرفی می‌کند.

بدانید هر که علی (ع) را دوست داشته باشد فرشته‌ای از زیر عرش الهی ندا می‌کند ای بنده خدا عملت را از سربگیر که خداوند تمام گناهان تو را آمرزیده است.

آگاه باشید هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد در روز قیامت صورتش مانند شب چهارده می‌درخشد.

آگاه باشید هر کس علی (ع) را دوست بدارد از صراط مانند برق جهنده می‌گذرد و به بهشت وارد می‌شود.

بدانید هر که علی (ع) را دوست بدارد خداوند برسرش تاج کرامت می‌گذارد و لباس سلامت می‌پوشاند.

بدانید و آگاه باشید هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد خداوند جواز بیزاری از آتش جهنم را برای او صادر می‌فرماید و جواز عبور از صراط و امان از عذاب می‌دهد.

بدانید و آگاه باشید هر که علی (ع) را دوست بدارد از ترس حسنات و میزان و صراط در امان است. یکرروز دوستی علی (ع) را بر با یکسال عبادت است ... اگر روزی را بدوستی و محبت و عشق و شیفگی علی (ع) بگذارند حقیقتاً از یکسال عبادت برتر و بهتر و بافضیلت‌تر است ... فضیلتها در شأن آقا امیرالمؤمنین علی (ع) بقدری زیاد است که در کتابها و ... نمی‌گنجد. وقتیکه هر کس این

فضائل را مشاهده می‌کند شیفته و گرم و محب و عاشق او می‌شود اینک من شیفته، بفکرم رسید که کتابی بنویسم تا تمام دوستان و عاشقان ولایت از فضائل سرشارش بی‌بهره نمانند و اسم کتاب را کرامات العلویه نام نهادم وجود پرارزش و بزرگوار مولی بقدری والا- و گران بهاست که در خور ستایش است زیرا که بردن نامش یک دهان به پنهان فلک خواهد و کافی است برای پی بردن بعظمت آن بزرگوار عالم این رادمرد تاریخ یک قطره از اقیانوس کرامات و معجزات آن حضرت را در این کتاب مطالعه نمود.

بذره گر نظر لطف بو تراب کند

بآسمان رود و کار آفتاب کند

اکنون این اوراق بتحریر آمده را به پیشگاه مقدّس یکه تاز عرصه لافتی گوینده سلونی قبل آن تفقدونی، مقام هارونی، ولی الله اعظم، باب مدینه علم رسول اکرم (ص)، پیشوای متقیان، جانشین پیامبران، پیشوای رو سفیدان عالم سرور شجاعان، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب صلوات الله و سلام علیه و به تنها فرزند گرامش حجه بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تقدیم می‌نمایم انشاء الله این هدیه ناقبل را از این بنده حقیر بی‌بضاعت قبول نمایند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

دوشنبه ۱۹ ماه مبارک رمضان ۱۳۴۳

۱۳۷۱ / ۱۲ / ۲۴

علی میر خلف زاده

بعد از ایمان بخدا

عبدالله بن عباس می‌گوید: شبی در عالم خواب حضرت سلمان (ع) را دیدم مشاهده کردم که تاجی از یاقوت بر سر دارد و لباسهای عالی بهشتی بر تن پوشیده گفتم: ای مرد تو غلام آزاد شده رسول الله (ص) نیستی؟ گفتم: بلی هستم. گفتم: ای سلمان این مقامی را که من مشاهده می‌کنم حکایت از مقام عالی تو می‌کند که خداوند متعال به تو عنایت کرده.

فرمود: آری. گفتم: تو در بهشت بعد از ایمان به خدا و ایمان به رسول خدا (ص) چه چیزی را بهتر از همه چیز دیدی؟

فرمود: لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ شَيْءٌ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) در بهشت چیزی بهتر از دوستی و محبت علی (ع) نیست بعد از ایمان بخدا و رسولش.

یعنی بعد از ایمان به خدا و رسولش چیزی بهتر از ولایت و محبت به علی نیست. تنها چیزی که انسان را وارد بهشت می‌کند محبت علی و اولاد علی (علیها السلام) است.

بهشت را بهشته‌ام بهشت من علی بود

علیست آنکه از رخس بهشت منجلی بود

بغیر دیده داشتن نشان اخولی بود

کسی است عاشق ولی که ناظر ولی بود

نگاه به چهره علی

حضرت سلمان (ع) فرمود: یک روز خدمت حضرت رسول الله (ص) مشرف شدم، دیدم حضرت در حال سجده هستند و کلماتی را می‌فرمایند. خوب که گوش دادم شنیدم می‌فرماید: إِلَهِي بِحَقِّ عَلِيٍّ خَفَّفَ عَلَيَّ أَوْزَارِي خَدَايَا بِحَقِّ عَلِيٍّ (ع) قسمت می‌دهم گناهیانی را

که بر دوش من گذاشته‌اند سبک گردان.

سلمان می‌گوید: من تعجب کردم. صبر کردم تا حضرت سر از سجده برداشت بعد عرض کردم یا رسول‌الله شما خدا را بحق علی (ع) قسم می‌دهید؟

حضرت فرمود: ای سلمان اگر می‌خواهی مقام علی (ع) برایت ظاهر و واضح گردد برو به بقیع و صدا بزنی بندار. وقتی او را دیدی مقام علی (ع) را از او پیرس.

سلمان می‌گوید: وارد بقیع شدم و صدا زدم بندار، ناگهان شخص عظیم الجثه‌ای را در کنارم مشاهده کردم از احوالاتش جو یا شدم؟! گفت:

من یکی از یهودیهای مدینه بودم. لکن در دل محبت علی (ع) را داشتم.

بطوریکه هرروز صبح می‌آمدم کنار راه می‌ایستادم تا آقا علی (ع) از منزل بیرون آید و جمال نورانی او را زیارت کنم.

یکروز صبح که از منزل بیرون آمدم و بسر راه حضرتش ایستادم خبری نشد پرس جوئی کردم گفتند آقا علی (ع) به مسجد تشریف برده‌اند من از ترس مسلمانها جرأت نمی‌کردم وارد مسجد شوم. و تا جمال آقا را زیارت نمی‌کردم ممکن نبود دنبال کار روم.

لذا از آمدم محاذی در مسجد ایستادم بامید آنکه شاید چشمم بجمال نورانیش بیفتد. بمجرد آنکه محاذی در آمدم دیدم آقا علی (ع) در میان مسجد است از جای خود حرکت کرد و نگاهی بطرف من فرمود مثل اینکه میدانست من منتظر دیدن اویم.

من هم جمال دل آرای او را زیارت کردم و پی کارم رفتم تا اینکه اجلم رسید و در حال کفر از دنیا رفتم و مرا به آتش مبتلا نمودند و لکن قریب به یک میل آتش از من دور است و بمن صدمه‌ای وارد نمی‌کند بخاطر اینکه در دلم محبت علی (ع) است.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: حَبَّ عَلِيٍّ اِيْمَانٌ وَ بَعْضُهُ كَفْرٌ وَ نِفَاقٌ مَحَبَّتِ عَلِيٍّ (ع) اِيْمَانٌ وَ بَغْضٌ وَ دُشْمَنِي بَا اَوْ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ اِسْت.

و نیز فرمود: لو اجتمع الناس على حبه ما خلق الله النار اگر همه مردم محبت علی (ع) را داشتند خداوند آتش جهنم را خلق نمی‌کرد.

هر که اندر دل بدارد مهر پاک مرتضی (ع)

جای او باشد بهشت جاودان روز جزا

کیمیایست عجب مهر علی (ع) نور خدا

مس ایجاد به گیتی شده ز این مهر طلا

آنکه را مهر علی (ع) نیست بدل مؤمن نیست

چونکه ایمان خداوند بود مهر ولا

دعای هنگام وفات

ابن عباس (ع) می‌گوید: وقتی که وفات حضرت رسول اکرم (ص) نزدیک شد من در کنار بستر آن بزرگوار نشسته بودم که حال احتضار به آن حضرت روی داد من متوجه لبهای آن وجود مقدس شدم دیدم بحرکت در آمد گوشم را نزدیک بردم تا بشنوم آن حضرت در حال نزع جان چه می‌گوید: خوب که گوش دادم شنیدم که می‌فرماید: اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بِنِ اَبِيْطَالِبٍ خدایا من بطرف تو می‌آیم و بتو نزدیک می‌شوم با محبت و دوستی علی بن ابیطالب (ع).

من در آن وقت به عظمت علی (ع) توجه پیدا کردم که آن حضرت دارای چه مقام و عظمتی است که پیغمبر اسلام (ص) از برای نزدیکی خود بحضرت سبحان متوسل بعلی (ع) می‌شود.

یا علی مهر تو در عالم ذر یافته‌ام

وہ از این لعل که بی‌خون جگر یافته‌ام

تا ترا دیده ز غیر تو نظر پوشیدم
 دولت عشق ازین حُسن نظر یافته‌ام
 من بی‌مایه کجا دولتِ عشق تو کجا
 آری آن طفل فقیرم که گُهر یافته‌ام
 اندرین دشت که در هر قدمش بس دام است
 با ولای تو رهائی ز خطر یافته‌ام
 هیچ عصیان به ولایت نرساند ضرری
 در احادیث من این طرفه خبر یافته‌ام

حبل الله المتین

مرحوم محدث نوری اعلیٰ الله مقامه الشریف در کتاب دار السلام نقل فرمود، یکسری از مردم صالح نجف اشرف که خواب دیدند که یکی از آن صالحان نقل کرد که در خواب دیدم هر قبری که در نجف اشرف است و اشخاص مؤمن در آن دفن هستند یکی یک ریسمان از هر قبری متصل به ضریح آقا علی (ع) و به بقعه شریف و مبارک حضرت حبل الله المتین امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) است. پس در همان حال این اشعار را انشاء کرد

اِذَا مِتُّ فَادْفِنِي إِلَىٰ جَنْبِ حَيْدِرٍ
 اَبِي شَيْبَةَ اَكْرَمِ بِهِ وَ شَيْبَةَ
 فَلَسْتُ اَخَافُ النَّارَ عِنْدَ جَوَارِهِ
 وَلَا اَتَّقِي مِنْ مَنكِرٍ وَ نَكِيرٍ
 فَعَارِءٌ عَلٰى حَامِي الْجَمِي وَ هُوَ فِي الْجَمِي
 اِذَا ضَلَّ فِي الْبِيْدَاءِ عَقَالٌ بَعِيْرٍ

وقتی که مُردم، مرا نزد قبر آقا علی (حیدر) دفن کنید، چون پدر آقا امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) است و تا وقتی که در جوار قبر مطهر هستم از آتش دوزخ ترسی ندارم و از دو ملک نکیر و منکر و هم قطارانش واهمه‌ای ندارم.

شد منور جهان ز روی علی (ع)
 چشم عالم بود به سوی علی (ع)
 سر نهادم به آستانه او
 من گدایم گدای کوی علی (ع)
 از جوارش اگر چه دورم من
 روز و شب دارم آروزی علی (ع)
 چون به محشر ز خاک سرگیرم
 می‌رود دل به جستجوی علی (ع)
 تشنه وصل او به روز جزا
 می‌خورد آب از سبوی علی (ع)

یا علی مرا راهنمایی کن

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه فرمود: هنگامیکه از تبریز به قصد ادامه تحصیل علوم اسلامی، به سوی نجف اشرف حرکت کردم، از وضع نجف بی اطلاع بودم، نمی دانستم کجا بروم و چه بکنم در بین راه همواره در فکر بودم که چه درسی را بخوانم. پیش چه استادی، شاگردی نمایم و چه راه و روشی را انتخاب کنم که پسندیده خداوند متعال باشد. وقتی به نجف اشرف رسیدم، به هنگام ورود، رو به قبه و بارگاه امیرالمؤمنین علی (ع) کردم و عرض کردم. یا علی من برای ادامه تحصیل به محضر شما شرفیاب شده‌ام ولی نمی دانم چه روشی را پیش بگیرم و چه برنامه‌ای را انتخاب کنم، از شما می‌خواهم که مرا به آنچه صلاح من است، راهنمایی کنید.

منزلی اجاره کرده و در آن ساکن شدم. در همان روزهای اول، قبل از اینکه در جلسه درسی شرکت کرده باشم، در منزل نشسته بودم و به آینده خود فکر می‌کردم ناگهان در خانه را زدند، در را باز کردم دیدم یکی از علمای بزرگ است، سلام کرد و داخل منزل شد در اتاق نشست و خیر مقدم گفت. چهره‌ای داشت بسیار جذاب و نورانی، با کمال صفا و صمیمیت به گفتگو نشست و با من انس گرفت. در ضمن صحبت اشعاری برایم خواند و سخنانی بدین مضمون برایم گفت:

کسی که به قصد تحصیل به نجف می‌آید، خوب است علاوه بر تحصیل به فکر تهذیب و تکمیل نفس خویش نیز باشد و از نفس خود غافل نماند. این را فرمود و حرکت کرد. من در آن مجلس، شیفته اخلاق و رفتار اسلامی او شدم. سخنان کوتاه و با نفوذ آن عالم ربانی چنان در دل من اثر کرد که برنامه آینده‌ام را شناختم.

آن دانشمند بزرگ مرحوم آیت الله حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله تعالی علیه بود. پس هر انسانی که می‌خواهد به مقام علم و عمل و خدا برسد باید از طریق علی و آل علی (ع) بخواند.

تا نیفتادم ز پا دستم بگیر
یا علی مرتضی دستم بگیر
سر نهادم بر در احسان تو
من گدایم من گدا دستم بگیر
گر بدم من، دوست می‌دارم تو را
ای شه مُلک ولا دستم بگیر
در دم مُردن به فریادم برس
پا بنه بر سر مرا دستم بگیر
من ز مرگ و برزخم در وحشتم
یاریم کن از وفا دستم بگیر
دردمندم، مستمندم، مضطرم
ای شه مشکل گشا دستم بگیر

شفای دست شیر

سید عبدالکریم بن طاوس نقل کرد از محمد بن علی شیبانی که گفت، من در کودکی با پدر و عمو حسینم بطور پنهانی در شب بزیارت قبر آقا امیرالمؤمنین علی (ع) رفتیم. (در آن روزها دور قبر حضرت سنگهای سیاه گذاشته بودند و بنای درستی نداشت).

خودمان را بقبر شریف حضرت نزدیک کرده و هر کدام مشغول بقرآن و نماز و زیارت شدیم. ناگهان دیدم شیری قوی هیکل و درنده و بزرگ بطرف ما می‌آید از ترس از دور قبر کم کم دور شدیم دیدم که این شیر درنده خود را بقبر آقا علی (ع) نزدیک کرد و دست مجروح خود را بقبر مالید.

یک نفرمان نزدیک شیر رفت دید تعرضی از جانب آن حیوان نمی‌شود. آمد ما را خبردار کرد که ترسی نداشته باشید این شیر برای زیارت و شفای پایش متوسل بقبر حضرت شده، ترس ما ریخت و ما هم نزدیک شیر رفتیم، دیدم آن حیوان زبان بسته نزدیک قبر آقا علی (ع) می‌دارد دست خود را به قبر شریف آقا می‌مالد و ناله می‌کند یکساعت بهمین منوال بود و شفا یافت، یک وقت دیدم شیر برگشت و رفت.

ای قربان تو ای کسی که پناه گاه همه هستی.

هر چه ره طی می‌کنم ورد زبانم یا علیست

بلبل آسا سوی گل آه و فغانم یا علیست

ای پناه دل، شه مردان علی مولای دین

هر کجا افتم ز پا تاب و توانم یا علیست

پای صبرم بشکند گر سنگ محنت در جهان

خم نگردد قامتم چون قوت جانم علیست

هر کجا دم می‌زنم از عشق تو ای نازنین

شور و غوغای تو و آه و فغانم یا علیست

طی الارض

فاضل محقق جناب آقای میرزا محمود مجتهد شیرازی از علمای نزیل سامره رحمه الله علیه نقل فرمود: مرحوم سید محمد علی رشتی که غالب عمرش را در ریاضات شرعی و مجاهدات نفسانیه گذرانیده بوده (در اوقاتی که در مدرسه حاج قوام نجف طلبه و مشغول تحصیل علم بودم) در بین طلاب مشهور بود فرمود: که شخص پاره دوزی که در باب طوسی است طی الارض دارد و هر شب جمعه نماز مغرب را در مقام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرج الشریف) در وادی السلام می‌خواند و نماز عشاء را در حرم حضرت سید الشهداء (ع) بجا می‌آورد. (در صورتیکه فاصله بین نجف و کربلا بیش از سیزده فرسنگ و تقریباً دو روز راه پیاده رویست) من خواستم این مطلب را تحقیق نمایم و به آن یقین کنم پس به آن مرد صالح پاره دوز رفت و آمد برقرار و با هم رفیق شدیم چون رفاقتم با او محکم شد روز چهارشنبه یکی از طلاب که با من هم مباحثه و به او اعتماد داشتم گفتم: امروز برای کربلا حرکت کن و شب جمعه در حرم باش بین رفیق پاره دوز را می‌بینی یا نه.

وقتی رفت غروب پنجشنبه با یک تاثیر نزد رفیق پاره دوزم رفتم و اظهار ناراحتی کردم. گفت ترا چه می‌شود گفتم مطلب مهمی است که باید الان بفلان طلبه رفیقم برسانم و متأسفانه کربلا رفته و به او دسترسی ندارم. گفت مطلب را بگو خدا قادر است که همین امشب به او نامه را برساند پس نامه‌ای را که نوشته بودم به او دادم ایشان نامه را گرفت و بسمت وادی السلام رفت و دیگر او را ندیدم تا روز شنبه که رفیقم آمد و آن نامه را بمن داد و گفت شب جمعه موقع نماز عشاء رفیق پاره دوز بحرم آمد و آن نامه را بمن داد. یقین کردم که پاره دوز طی الارض دارد در مقام بر آمدم که از او در خواست کنم که بشود من هم طی الارض کنم.

او را بخانه‌ام دعوت کردم، چون هوا گرم بود پشت بام رفتیم و گنبد مطهر حضرت علی (ع) نمایان بود. پس از صرف شام مختصری، رو به ایشان کرده گفتم، غرض از دعوت این است که من یقین کردم شما طی الارض دارید و آن نامه‌ای که بشما دادم

برای یقین خودم بوده الحال از شما خواهش می‌کنم مرا راهنمایی کنید که چه کنم تا من هم مثل شما طی الارض نصیبم شود. تا این حرف را شنید، صیحه‌ای زد و مثل چوب خشک افتاد بطوری که وحشت کردم و گفتم از دنیا رفت. پس از آنکه بحال خود آمد، فرمود: ای سید هر چه هست بدست این آقا است (و اشاره به گنبد مطهر آقا علی (ع) کرد) هر چه می‌خواهی از او بخواه. این را گفت و رفت و دیگر در نجف اشرف دیده نشد. و هر چه تحقیق کردم دیگر کسی او را ندید. آری اگر تمام انسانها در خانه آقا علی (ع) را بزنند بی‌جواب نمی‌مانند.

دامت را ز کف رها نکنم یا علی

عاشقم بر رخ نکوی تو یا علی

با ولایت چه غم که روز جزا

زنده‌ام زنده‌ام ز بوی تو یا علی

از گناه بگذرد حق به آبروی او

من گدایم فقیر کوی تو یا علی

چون به محشر ز خاک سر درآورم

میروم به جستجوی تو یا علی

علی علی علی علی

علی علی علی علی

لطف علی

مرحوم آقای شیخ محمد حسین قمشه که از فضلا و تلامیذ مرحوم سید مرتضی کشمیری بود نقل فرموده شبی بقصد خرید ترشی از خانه بیرون آمدم، دکان ترشی فروشی نزدیک سور شهر بود (سابقاً شهر نجف اشرف حصار و دروازه داشته و دروازه آن متصل ببازار بزرگ و بازار بزرگ متصل بدرب صحن مقدس آقا امیرالمؤمنین علی (ع) و درب صحن محاذی ایوان طلا و درب رواق بوده است بطوریکه اگر تمام درها باز بود شخص از در دروازه، ضریح مطهر را می‌دید) شیخ مذکور هنگام عبور می‌شنود عده‌ای پشت در دروازه در را می‌کوبند و می‌گویند: (یا علی انت فک الباب) یا علی خودت در را باز کن.

مأمورین به آنها اعتنائی نمی‌کنند چون اول شب که در را می‌بستند تا صبح باز کردنش ممنوع بود. آقای شیخ می‌رود ترشی می‌خرد و بر می‌گردد چون بدروازه می‌رسد این دفعه عده زواری که پشت در بودند شدیدتر ناله کرده و عرض می‌کنند. یا علی در را باز کن و پاها را سخت بر زمین می‌کوبند. آقای شیخ تکیه به دیوار می‌کند که از طرف راست چشمش سمت مرقد مبارک و از طرف چپ دروازه را ببیند. که ناگهان می‌بیند از طرف قبر مبارک نوری باندازه نارنج آبی رنگ خارج شد و دارای دو حرکت بود، یکی بدور خود و دیگری رو بصحن و بازار بزرگ و با کمال آرامی می‌آید. آقای شیخ نیز کاملاً چشم به آن دوخته است با نهایت آرامش از جلو روی شیخ می‌گذرد و به دروازه می‌خورد ناگاه در و چهارچوب آن از دیوار کنده می‌شود و بر زمین می‌افتد. عربها با نهایت مسرت و بهجت بشهر وارد می‌شوند.

امام شیعیان علی، پناه انس و جان علی

ضیاء دیدگان علی، علی علی علی علی (ع)

توئی که در جهان دل، شدی ره نجات دل

زلطف توشدم خجل، علی علی علی علی (ع)

علی کمال هر بشر، ز خوی تو دهد خیر
 مرا به عشق خود نگر، علی علی علی علی (ع)
 بگنج غم نشسته‌ام، چو مرغ پرشکسته‌ام
 چو دل بتو به بسته‌ام، علی علی علی علی (ع)
 منم که در هوای تو، بمیرم از برای تو
 ز دل کشم نوای تو، علی علی علی علی (ع)

سکه طلا

یکی از علماء بزرگوار نقل می‌کرد که متولّی نجف اشرف برایم می‌فرمود: یکروز یک هندی آمد جلوی صحن مولی علی (ع)، دستش را دراز کرد و چیزی گفت. دیدم یک سکه طلایی در دست او گذاشته شد. رفتم پیشش گفتم این سکه را با پول من عوض می‌کنی. مرد هندی با تعجب گفت برای چه؟ گفتم برای تبرک، با تعجب گفت مگر شما از این سکه‌ها نمی‌گیرید؟ من بیست سال است که هر روز یک سکه می‌گیرم.

علی ای جلوه ذات احدی
 علی ای مظهر لطف صمدی
 علی ای قبله عشاق جهان
 علی ای آئینه لم یزلی
 علی ای حافظ اسرار خدا
 علی ای دُرِّ یم لم یلدی
 علی ای همسر زهرای بتول
 علی ای گوهر بحر ازلی
 علی ای باب امامان هدی
 علی ای اصل نگین علوی

انگشتر نقش علی

مرحوم شیخ محمد سعید آل آقا می‌گفت: انگشتری داشتم که بر روی آن نام مبارک آقا علی (ع) نقش بود و همیشه آن انگشتر را در انگشت داشتم. شبی فراموش کردم که آن را به دست کنم و خوابیدم. در عالم خواب دیدم آقا امیرالمؤمنین علی (ع) تشریف آورده و فرمود: مگر از غلامی ما دست کشیده‌ای که انگشترت را به دست نکرده‌ای؟ از خواب بیدار شدم و آن را بدست کردم.

علی باشد شه مردان
 علی بخشد سر و سامان
 علی آن حجت یزدان
 علی دین و علی ایمان
 علی مقصود از آن قرآن
 علی منظور از جانان

علی سرچشمه حیوان
 علی پیکان بر عدوان
 علی بغضش بود نیران
 علی حُبش بود رضوان
 علی باشد شه مردان
 علی آن ساحل طوفان

درس در حرم علی

شہید آیۂ اللہ سید محمد باقر صدر رضوان اللہ تعالیٰ علیہ در رابطه با دوران طلبگی اش نقل کرده کہ در ایام تحصیل ہر شب، یک ساعت بہ حرم امیرالمؤمنین علی (ع) مشرف می‌شدم و در برابر حضرت می‌نشستم و بہ درسها و مطالب علمی خود فکر می‌کردم، معتقد بودم کہ از جو حرم و روح پاک امیرالمؤمنین علی (ع) الہام می‌گیرم پس از مدتی این کار را ترک کردم و کسی غیر از خدا از این کار من اطلاعی نداشت. روزی یکی از بانوان اقوام من حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را در خواب دید کہ فرمود بہ باقر بگو کہ ہر شب می‌آمد نزد من درس می‌خواند چرا این کار را ترک کردہ.

ای جمال دلربایت قبلہ دلہا علی جان
 رو بسویت دارد امشب این دل شیدا علی جان
 شام میلاد تو باشد، ہر کجا یاد تو باشد
 کز رُخت شد جلوه گر دنیا و ما فیہا علی جان
 قبلہ گاہ مسلمین را زاد گاہ خویش کردی
 محترم از مولدت شد خانہ یکتا علی جان
 تا تو اندر کعبہ زادی دیدہ حق بین گشا
 راست شد پشت نبی، خم شد قدا علا علی جان

مقدس اردبیلی

یکی از بزرگان، مرحوم عالم بزرگوار افتخار شیعہ کسی کہ بارہا خدمت مقدس حضرت حجۃ بن الحسن عسکری (ع) رسیدہ علامہ ملا احمد مقدس اردبیلی رضوان اللہ تعالیٰ علیہ را در خواب دید از او پرسید عالم آخرت را چگونه دیدی و خداوند با تو چہ معاملہ‌ای کرد؟ این عالم جلیل القدر فرمود: بازار عمل کہ کساد و بی‌روتق است نفع نداد ما را مگر صاحب این قبر یعنی حضرت امیرالمؤمنین (ع). یعنی در عالم آخرت کسی ما را نجات نداد مگر آقا علی (ع).

کعبہ دل را صفائی کشور جان را خدا علی جان
 حق توئی بر حق توئی از رُخت پیدا علی جان
 ساقی کوثر توئی تو، شافع محشر توئی تو
 نفس پیغمبر توئی، ای بر نفوس اولای علی جان
 با ولایت زندہ ام من، در لوایت بندہ ام من
 توشہ ام نیست ہم امروز و ہم فردا علی جان

گر جدا سازند بند از بند من هرگز نگیرم
سر زپایت، دست از دامانت ای مولا علی جان

بدهکاری سادات

ابراهیم بن مهران یکی از راویان احادیث شیعه و مردی مورد وثوق و اطمینان و راستگوست فرمود: در همسایگی منزلم در کوفه مردی بنام ابوجعفر زندگی می‌کرد او مردی خوش معامله و نیکوکار بود، بطوریکه هرگاه شخصی سیدی محتاج پول می‌شد و نزد او می‌رفت فوراً به او کمک می‌کرد.

اگر سیدی می‌توانست پولش را پس بدهد، اسمش را از دفتر خط می‌زد و اگر سیدی قادر به باز پرداخت بدهی‌اش نبود، ابوجعفر به غلامش دستور می‌داد در دفتر بنویس این مبلغی است که حضرت علی (ع) آن را قرض گرفته است.

مدتی گذشت و ابوجعفر فقیر و درمانده شد و تمام ثروتش را از دست داد و در نتیجه خانه نشین شد. روزها در خانه می‌نشست و دفترش را پیش رویش می‌گذاشت و به دفتر نگاه می‌کرد و اگر اسم بدهکاری را می‌یافت، کسی را به دنبال او می‌فرستاد. که اگر زنده است بیاید و بدهی‌اش را بپردازد و اگر بدهکار مُرده بود روی اسمش را خط می‌کشید.

روزی همانطوری که در خانه‌اش نشسته بود و به دفترش نگاه می‌کرد، یکی از دشمنان شیعه از کنارش گذشت، آن سنی چون از ماجرای ابوجعفر با خبر بود، در حالیکه او را مسخره می‌کرد با طعنه گفت: بدهکار بزرگت علی بن ابیطالب (ع) بدهیت را داد یا نه؟

ابوجعفر از حرفهای آن مرد سنی غمگین و ناراحت شد بهمین دلیل برخاست و داخل خانه رفت و آن شب دل شکسته خوابید. در عالم خواب دید محضر مقدّس پیامبر و امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام) مشرف شده پیامبر رو به این دو بزرگوار نمود و فرمود: پدرتان علی امیرالمؤمنین کجاست؟

حضرت علی (ع) تشریف آورده و فرمود بنده اینجا هستم اگر فرمایشی دارید بفرمائید: پیامبر اکرم (ص) به حضرت فرمود چرا حق ابوجعفر را نمی‌پردازی؟ آقا امیرالمؤمنین (ع) فرمود: پولش را آماده کرده‌ام و همین‌الآن به او پس می‌دهم. در همین حال آقا علی (ع) کیسه‌ای از پشم سفید را آورد و به ابوجعفر عنایت فرمود.

پیامبر به ابوجعفر فرمود: این را بگیر، اما اگر از فرزندان من کسی به نزد تو آمد او را ناامید از در خانه‌ات بیرون نفرست. زیرا خداوند به تو برکت داد و بعد از این هرگز فقیر نخواهی شد.

ابوجعفر از خواب بیدار شد به دستش نظر انداخت کیسه‌ای از پشم سفید را در دستش دید. همان لحظه همسرش را بیدار کرد و گفت: چراغ را روشن کن، وقتی که چراغ را روشن کرد، مرد سر کیسه را باز کرد. هزار اشرفی طلا در آن دید، پس از آن دفترش را آورد و پولهایی را که به سادات داده بود به حساب آقا علی (ع) نوشته بود، جمع بست، دید همان مقدار پولی است که به سیدها و اولاد علی (ع) داده دقیقاً همان است.

دم میزنم ز شاه ولایت به هر نفس

تأثیر این نفس چو مسیحا گرفته‌ام

مجنون مرتضایم و محبوب من علی (ع) است

من عاشقم که خانه به صحرا گرفته‌ام

امروز من ز دست علی (ع) شاه اولیاء

سر خط برای راحت فردا گرفته‌ام

دلداده علیم و دلدار من علی (ع) است
 من دل ز دست مردم دنیا گرفته‌ام
 من مرغ نغمه خوان گلستان حیدرم
 گر آشیان به شاخه طوبی گرفته‌ام
 با حبّ تو چه بیم ز محشر بود مرا
 در سایه ولای تو جا گرفته‌ام

زیارت امین الله

علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه فرمود: زیارت معروف به امین الله بهترین زیارت‌هاییست که متعلق به آقا مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علی (ع) است هم از نظر متن و هم از نظر سند که می‌توان در جمیع روضات مقدسه و عتبات عالیات و حریمهای مطهر ائمه و امام زاده‌ها (علیهم‌السلام) باید خواند و بر این زیارت مواظبت کرد و کیفیت آن در مفاتیح‌الجنان مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالی علیه آمده و چنانچه بسندهای معتبره روایت شده از جابر از امام محمّد باقر(ع) که فرمود هر وقت امام زین العابدین (ع) بزیارت قبر آقا امیرالمؤمنین (ع) تشریف می‌آوردند. نزد قبر آنحضرت می‌ایستاد و گریه و ناله می‌کرد و می‌فرمود: السلام علیک یا امین الله فی ارضه و حجتہ علی عبادہ السلام علیک یا امیرالمؤمنین اشهد انک ... الی آخر. آقا امام محمد باقر(ع) فرمود: هر کس از شیعیان ما این زیارت و این دعا را در نزد قبر و (ضریح) آقا حضرت امیرالمؤمنین (ع) یا در کنار قبر یا ضریح هر کدام از امامان و امام زادگان (علیهم‌السلام) بخواند حقتعالی این زیارت و دعای او را در نامه‌ای از نور بالا می‌برند و مَهر حضرت محمد (ص) را بر آن نامه می‌زنند و این نامه همینطور محفوظ می‌ماند تا تسلیم بمقام شامخ آقا حضرت حجه بن الحسن عجل الله تعالی فرجه نمایند پس صاحب نامه را بشارت و تحیت و کرامت استقبال می‌فرمایند:

خانه و زادگاه تو، بیت خداست یا علی
 چهره دلگشای تو، قبله نماست یا علی
 زمزمه ولایت، سوره مؤمنون بُود
 روز نخست بر لب، ذکر خداست یا علی
 بر دهن تو مصطفی، بوسه زد از بَسْمَت
 خنده تو، شکوفه، عشق و صفاست یا علی
 رحمت حق، ولای تو، یاور تو، خدای تو
 هر که ز حق جُدا بُود، از تو جداست یا علی
 ذکر خدا خدای تو، اشک تو، ناله‌های تو
 سوز دل و، صفای تو، روح دعاست یا علی

حب علی

آقا رسول اکرم (ص) فرمود: اگر تمام مردم دوستدار علی بن ابیطالب (ع) می‌شدند خداوند عالم، جهنم را خلق نمی‌فرمود. روزی حضرت رسول اکرم (ص) با عده‌ای از مسلمانان بیرون مسجد نشسته بودند. در این هنگام چهار نفر سیاه پوست تابوتی را به سمت قبرستان می‌بردند. پیامبر(ص) به آنها اشاره فرمود که جنازه را جلوتر بیاورند. چون جنازه را نزدیک حضرت آوردند. حضرت

رسول خدا (ص) روپوش را از روی او گشود و فرمود: ای علی این شخص (رباح) غلام سیاه پوست (بنی نجار) است. حضرت علی (ع) با مشاهده آن مرد سیاهپوست فرمود: آقا یا رسول‌الله این غلام هر وقت مرا می‌دید شاد می‌شد و می‌گفت من ترا دوست دارم.

وقتی که حضرت رسول اکرم (ص) این سخن را شنید، برخاست و دستور فرمود، که جنازه را غسل دهند. سپس لباس خود را به عنوان کفن بر تن مرده نمود و برای تشییع جنازه خود حضرت براه افتاد. در بین راه صدای عجیبی از آسمان‌ها بلند شد. پیامبر فرمود: این صدای نزول هفتاد هزار فرشته است که برای تشییع جنازه این غلام سیاه آمده‌اند.

سپس خود حضرت در قبر رفت و صورت غلام را بر خاک نهاد و سنگ لحد را چید. وقتی کار دفن غلام به پایان رسید حضرت رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی (ع) فرمود یا علی نعمتهای بهشتی که بر این غلام می‌رسد همه به خاطر محبت و دوست داشتن توست.

یاد، رخس بروضه رضوان نمی‌دهم
 خاک رهش بملک سلیمان نمی‌دهم
 در ولایتی که نهفتم از او بدل
 تا بنده، گوهری است که ارزان نمی‌دهم
 در رعایت سرای جهان جان عاریت
 جز در نثار حضرت جانان نمی‌دهم
 یک جلوه از جمال عزیزش بهر دو کون
 با صد هزار یوسف کنعان نمی‌دهم
 دست طلب ز دامن او بر نمی‌کشم
 دل را به غیر عترت و قرآن نمی‌دهم
 یک قطره اشک که ریزم بیاد او
 آن قطره را بگوهر غلطان نمی‌دهم
 آب ولایتی که گلم زان سرشته شد
 آن آب را بچشمه حیوان نمی‌دهم
 مهر علیست جان جهانی و جهان جان
 بی مهر او بقابض جان، جان نمی‌دهم
 امروز هر کس بکسی سر سپرده است
 من سر بغیر قبله ایمان نمی‌دهم

خرجی ما را آقا رساند

عالم متقی مرحوم حاج میرزا محمد صدر بوشهری نقل فرمود: هنگامی که پدرم مرحوم حاج شیخ محمد علی از نجف اشرف به هندوستان مسافرت نمود، من و برادرم شیخ احمد در سن شش، هفت سالگی بودیم. اتفاقاً سفر پدرم طولانی شد، بطوریکه آن مبلغی را که برای مخارج به مادرم سپرده بود تمام شد و ما بیچاره شدیم.

طرف عصر از گرسنگی گریه می کردیم و به مادر خود چسبیدیم، مادرم بمن و برادرم گفت وضو بگیرید و لباس پاک بپوشید. ما همین کار را کردیم از خانه بیرون آمدیم تا وارد صحن مقدس شدیم، مادرم گفت من در ایوان می نشینم شما بحرم حضرت علی (ع) بروید و به حضرت امیرالمؤمنین (ع) بگوئید پدر ما نیست و ما امشب گرسنه ایم و از حضرت خرجی بگیرید و بیاورید تا برای شما تدارک کنم.

ما وارد حرم شدیم سر بضریح گذاشته عرض کردیم، پدر ما نیست و ما گرسنه هستیم. دست خود را داخل ضریح نموده. گفتیم خرجی بدهید تا مادرم ان شام تدارک کند.

مقداری گذشت اذان مغرب را گفتند و صدای قد قامت الصلوة را شنیدم من برادرم گفتم حضرت علی (ع) می خواهند نماز بخوانند (بخیال بچگی گفتم حضرت نماز جماعت می خوانند) پس گوشه ای از حرم نشستیم و منتظر تمام شدن نماز شدیم. کمتر از ساعتی که گذشت شخصی مقابل ما ایستاد و کیسه پولی بمن داد و فرمود: بمادرت بده و بگو تا پدر شما از مسافرت بیاید هرچه لازم داشتید بفلان محل مراجعه کن.

بالجمله فرمود: مسافرت پدرم چند ماه طول کشید و در این مدت بهترین وجهی مانند اعیان و اشراف زادگان نجف معیشت ما اداره می شد تا پدرم از مسافرت برگشت.

شده ام گدای درت بجان چه در این جهان و در آن جهان

بودش شرف بهمه شهان یقین گدای تو یا علی

یل صف شکن بگه غزا، یم بخشش و کرم و سخا

وصی نبی، ولی خدا که بود سوای تو یا علی

تو باولیا همه سروری، تو بانبیاء همه رهبری

ز سماء گرفته الی ثری، شده از نوای تو یا علی

دم ذوالفقار تو شعله کش، دل خصم دون تو در طپش

تن دشمنان تو مرتعش، گه غزای تو یا علی

شده تاج فرق تو انما، بنموده مدح تو کبریا

مه و مهر گر شده بر ضیاء، بود از ضیای تو یا علی

مدح آقا

عالم زاهد و محب صادق مرحوم حاج شیخ محمد شفیع محسنی جمی اعلی الله مقامه نقل فرمود: در کنکان یکنفر فقیر در خانه می آمد و مدح آقا امیرالمؤمنین علی (ع) را می خواند و مردم به او احسانی می کردند. تصادفا گذرش به در خانه قاضی شهر که از سنی های ناصبی بود می افتد و مدح زیادی می خواند، قاضی سخت ناراحت می شود در را باز می کند و می گوید چقدر اسم علی را میبری، چیزی بتو نمی دهم مگر اینکه مدح عمر را کنی که من بتو احسان کنم.

فقیر می گوید: اگر در راه عمر تو می خواهی خیری بما برسانی از زهر مار بدتر است و من نمی خواهم و نمی گیرم، قاضی عصبانی می شود و فقیر را بسختی میزند. زن قاضی واسطه می شود و بقاضی می گوید دست از او بردار زیرا اگر کشته شود ترا خواهند کشت بالاخره قاضی را داخل خانه می آورد و از فقیر کاملاً دلجوئی می کند که فساد واقع نشود.

قاضی بغرفه و اطاقش می رود پس از لحظه ای زن صدای ناله عجیبی از او می شنود وقتی که می آید می بیند قاضی حالت فلج پیدا کرده و گنگ هم شده است بستگانش را خبر می کنند از او می پرسند چه شده؟ (آنچه که از اشاره خودش فهمیده شد این بود که

تا بخواب رفتم مرا به آسمان هفتم بردند و بزرگی سیلی بصورتم زد و مرا پرت نمود که بر زمین افتادم. بالجمله او را بمریضخانه بحرین می‌بردند و قریب دو ماه تحت معالجه واقع می‌شود و هیچ فائده‌ای نمی‌بخشد او را بکویت می‌برند (نقل کننده داستان فرمود) تصادفا در همان کشتی که من بودم او را آوردند و باتفاق هم وارد کویت شدیم بمن ملتجی شد و التماس دعا می‌کرد من به او فهماندم که دست همان کسی که سیلی‌اش خورده باید شفا بیابی و این حرف به آن بدبخت اثری نکرد و بالجمله چندی هم به بیمارستان کویت مراجعه کرد فایده نبخشید و فرمود تا سال گذشته در بحرین او را دیدم بهمان حال فقر و فلاکت در دکانی زندگی می‌کرد و گدائی می‌نمود. این است اثر جسارت به ساحت مقدس آقا علی (ع).

ای بشر راه حقیقت را بجو
تا شوی در هر دو عالم رستگار
راه حق مهر علی و آل اوست
باش در این راه محکم، پایدار
گویمت رمزی ز اسرار غدیر
تا نمائی حب حیدر اشعار
جبرئیل آمد به امر ذوالمنن
کی پیمبر کن ولی را آشکار
گر نیاری امر ایزد را بجا
نیست تبلیغ رسالت استوار
گر که می‌ترسی ز کین و کفر خلق
هان نگه دارد ترا پروردگار

کلوازه

ابن ابی‌الحدید یکی از علمای بزرگ اهل تسنن است که در سال ۶۵۵ هجری قمری از دنیا رفت او در شأن آقا حضرت علی (ع) قصیده‌ای سروده که به قصیده عیثیه معروف می‌باشد. یکی از اشعار آن قصیده این است.

أَقُولُ فِیْكَ سَمِیْدٌ كَلَّا وَلَا
حَاشَا لِمِثْلِكَ أَنْ يُقَالَ سَمِیْدٌ

ای علی آیا درباره شما می‌توان گلوازه بزرگوار به کار برد؟! هرگز، زیرا که این واژه را توان و قدرت آن نیست که بازگو کننده عظمت مقام تو باشد.

وقتی خیر شهادت علی (ع) به دشمن سرسخت آنحضرت، معاویه رسید گفت:

قَلْبًا رَانِبٍ تَرَعَىٰ أَيْنَمَا سَرِحَتْ
وَلِلطَّبَّاءِ بِلَاخَوْفٍ وَلَا وَجَلٍ

اینک به خر گوشها و آهوان بگو هر گونه که می‌خواهی بدون ترس و بیم بچرند. یعنی: شیر از دنیا رفته سربازان ترسوی من راحت باشند.

منع جود و سخا ولی داور علی
مظهر لطف خدا، شافع محشر علی

جهان منور شده ز نور روی علی
 ز پرتو نور او شمس و قمر منجلی
 مقام خود از بر خالق یکتا گرفت
 تهنیت از بهروی ز حی داور علی
 نام شریفش علی ز نام پروردگار
 علم و کمال و ادب همه برای علی
 حامی و یار نبی ستوده کردگار
 خدیو ملک بقا صاحب منبر علی

ادای قرض

شهید بزرگوار حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج عبدالحسین دستغیب رضوان الله تعالی علیه، در کتاب شریفش داستانهای شگفت از قول مرحوم فاضل محقق آقای میرزا محمود شیرازی رضوان تعالی علیه فرموده: مرحوم شیخ محمد حسین جهرمی از فضلاء نجف اشرف و از شاگردان مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری اعلی الله مقامه بود و با شخص عطاری در نجف طرف معامله بود، یعنی تدریجا از او قرض الحسنه می گرفت و هر گاه وجهی به او می رسید می پرداخت.

مدت طولانی گذشت وجهی به او نرسید که بعطار بدهد، روزی خدمت عطار آمد و مقداری قرض خواست. عطار گفت آقای شیخ قرض شما زیاد است و من بیش از این نمی توانم بشما قرض دهم.

شیخ ناراحت شده بحریم مطهر آقا علی (ع) می رود و بحضرت امیرالمؤمنین علی (ع) شکایت می کند و می گوید یا مولای یا علی من در جوار شما و پناهنده بشما هستم یا علی قرض مرا اداء کنید. یا علی ما جز شما کسی دیگر نداریم.

چند روز از این قضیه گذشت یک نفر از جهرم می آید و کیسه پولی به شیخ می دهد و می گوید این را بمن داده اند که بشما بدهم و مال شماست، شیخ کیسه را گرفت فوراً خدمت عطار می آید و چنین قصد می کند که تمام قرض را بپردازد و بقیه را بمصرف فلان و فلان حاجت برساند.

بعطار می گوید چقدر طلب داری؟ می گوید زیاد است. شیخ گفت هر چه باشد می خواهم همه را اداء کنم.

عطار دفتر حساب را می آورد و حسابها را جمع می کند و می گوید فلان مقدار (مرحوم میرزا مبلغ را ذکر فرمود بنده فراموش کرده ام) پس کیسه پول را می دهد و می گوید این مبلغ را بردار و بقیه را بده.

عطار در حضور شیخ پولها را می شمارد و می بیند مطابق به آنچه طلب داشته بدون یک فلس کم و زیاد. شیخ با دست خالی با کمال ناراحتی بحریم مطهر آقا علی (ع) می آید و عرض می کند یا مولای مفهوم که حجت نیست (یعنی اینکه عرض کردم قرضم را اداء کنید مفهوم آن چیز دیگر نمی خواهم مراد من نبوده) یا مولای یا علی من فلان و فلان حاجت را دارم بالجمله چون از حرم مطهر خارج می شود وجهی به او می رسد مطابق آنچه که می خواست و رفع احتیاجش می گردد.

نه مراست قدرت آنکه دم ز منم ز جلال تو یا علی

نه مرا زبان که بیان کنم صفت کمال تو یا علی

شده مات عقل موحدین همه در جمال تو یا علی

چو نیافت غیر تو آگهی ز بیان حال تو یا علی

نبرد به وصف تو ره کسی مگر از مقال تو یا علی

توئی آنکه غیر وجود خود بشهود و غیب ندیده‌ای
 همه دیده نه چنین بود شه من تو دیده دیده‌ای
 فقرات نفس شکسته سُجات وهم دریده‌ای
 ز حدود فصل گذشته‌ای بصعود وصل رسیده‌ای
 ز فنای ذات بذات حق بود اتصال تو یا علی

علی برتر از انبیاء

حزّه دختر حلیمه سعدیه (مادر رضاعی رسول‌الله (ص) بود که از شیعیان و دوستان حضرت علی (ص) بود. که زمان پیریش مصادف شد با حکومت استبداد تاریخ حجاج بن یوسف ثقفی که یکی از ستمگران و خونخواران است و از طرف عبدالملک مروان سردار و حاکم عراق بود و او در زمان حکومتش بسیاری از شیعیان را به شهادت رساند و دهها هزار نفر مردم را هلاک کرد و شیعیان را با وضع بسیار فجیع و دردناکی بشهادت می‌رساند.

روزی حجاج حزّه را احضار کرد. حزّه به مجلس حجاج رفت. حجاج به او گفت: شنیده‌ام که تو عقیده داری علی بن ابیطالب (ع) از ابوبکر و عمر و عثمان برتر و بالاتر است؟

حزّه گفت: هر که این حرف را زده دروغ گفته است. زیرا من عقیده دارم آقا امیرالمؤمنین علی (ع) نه تنها بر این سه نفر بلکه بر تمام پیغمبران بغیر از رسول خدا (ص) برتر و بالاتر و بهتر و با فضیلت‌تر است.

حجاج با شنیدن این اعتراف جسورانه فریاد زد: وای بر تو آیا علی (ع) از پیامبران اولوالعزم برتر می‌دانی؟ حزّه فرمود: من او را برتر و بالاتر نمی‌دانم، بلکه خداوند او را بر تمام انبیاء برتر می‌داند و در این مورد در قرآن نیز گواهی داده است.

حجاج گفت: اگر این موضوع را از قرآن اثبات کردی نجات پیدا می‌کنی و گرنه دستور می‌دهم که در همین مجلس ترا هلاک کنند. حزّه فرمود قبول است و بر این عقیده هم هستم و امّا چرا از حضرت آدم آقا علی (علیهما السلام) بالاتر است. قرآن کریم می‌فرماید: چون آدم به درخت ممنوعه نزدیک شد، خداوند عمل او را نپذیرفت.

اما خداوند در قرآن خطاب به آقا علی (ع) می‌فرماید: عمل شما خانواده عصمت و طهارت مقبول در گاه حق است. [۱].

در جای دیگر می‌فرماید: خداوند به آدم فرمود: به درخت نزدیک نشوید. [۲].

ولی حضرت آدم ترک اولی کرد (ترک اولی گناه نیست بلکه انجام دادن عملی است که بهتر از آن را می‌توان انجام داد و ترک اولی برای مردم عادی جایز است خداوند انتظار دارد که انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) همیشه کار بهتر انجام داده و ترک بهتر نمایند). و به آن نزدیک شد و از میوه آن چید، اما خداوند همه چیز دنیا را برای امیرالمؤمنین علی (ع) حلال کرد، اما حضرت به دنیا نزدیک نشد.

اما راجع به حضرت نوح (ع)، خداوند در قرآن می‌فرماید: او دارای زنی بدکار و کافر بود (تحریم ۳) اما حضرت علی (ع) همسری داشت که خداوند رضایت خود را در رضایت او قرار داده بود.

اما حضرت ابراهیم (ع)، وی بخداوند عرضکرد: خداوند! بمن نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی، خداوند فرمود: مگر ایمان نیاوردی؟ عرضکرد چرا ایمان آورده‌ام ولی می‌خواهم قلبم مطمئن‌تر گردد و به یقینم افزوده شود. [۳].

اما آقا علی (ع) فرمود: اگر پرده‌ها عقب رود تا من غیب را ببینم برای من هیچ فرقی نمی‌کند و به یقینم افزوده نمی‌گردد، [۴] یعنی بقدری به قیامت ایمان دارد که گوئی هر لحظه قیامت را می‌بیند.

اما حضرت موسی (ع)، وقتی خداوند به او امر کرد که برای دعوت فرعون برو، حضرت موسی (ع) عرضکرد: می‌ترسم مرا بکشند،

زیرا یک نفر از آنها را کشته‌ام [۵] اما شبی که کفار تصمیم گرفتند حضرت رسول‌الله (ص) را بقتل برسانند و چهل شمشیرزن دور خانه پیامبر (ص) جمع شده بودند پیامبر فرمود یا علی آیا جای من می‌خواهی؟ آقا علی (ع) فرمود: آیا جان شما در امان خواهد بود؟ فرمود: بله آقا فرمود جان من بفدای شما و در بستر پیامبر خوابید و نترسید.

اما درباره حضرت عیسی (ع): حضرت مریم (علیهاالسلام) در عبادتگاه زندگی می‌کرد، وقتی وضع حملش نزدیک شد، ندا رسید که اینجا خانه عبادتست نه زایشگاه، در نتیجه حضرت مریم از مسجد اقصی، بیرون رفت و در بیابان کنار درختی وضع حمل کرد. اما وقتی که مادر آقا علی (ع) ایشان را حامله بود، پرده کعبه را گرفت و خداوند را بحق مولودش قسم داده در نتیجه کعبه شکافته شد و او در داخل خانه خدا، حضرت علی (ع) را به دنیا آورد.

حجاج خونخوار و ستمگر بقدری از این سخنان مبهوت شده بود که علاوه بر آزادی او خلعت و پاداشی به او داد.

علی جانم، علی جانم

علی ای جان جانانم

ز لطف حضرت سبحان

ز شوق کعبه شد تابان

جمال حضرت جانان

سر آمد شام هجرانم

علی جانم علی جانم

علی ای جان و جانانم

شه والا تبار آمد

ولی کردگار آمد

ز کعبه آشکار آمد

علی ممدوح قرآنم

علی جانم علی جانم

علی ای جان و جانانم

همه عالم چراغان شد

تو گوئی نور باران شد

تولد، شاه مردان شد

که آمد مهر تابانم

علی جانم، علی جانم

علی ای جان و جانانم

خدا را خود، ولی آمد

که دلها منجلی آمد

علی آمد علی آمد

علی مولای مردانم

علی جانم علی جانم

علی ای جان و جانانم

گمر کچی

یکی از شیعیان بقصد زیارت قبر آقا و مولا علی (ع) از ایران حرکت کرد تا به گمرک رسید. آن شخصی که مسئول گمرک بود او را خیلی اذیت کرده و بشدت او را کتک زد، مرد شیعه که بسختی مضروب و ناراحت شده بود گفت به نجف می‌روم و از توبه آن حضرت شکایت می‌کنم.

گمر کچی گفت برو و هرچه می‌خواهی بگو، من از کسی ترسی ندارم، مرد شیعه به نجف اشرف رفت و خودش را بقبر مطهر آقا امیرالمؤمنین علی (ع) رسانید و پس از انجام مراسم زیارت با دلی شکسته و گریه کنان عرضکرد یا امیرالمؤمنین باید انتقام مرا از این گمر کچی بگیری.

مرد در طی روز چند بار دیگر بحرم مشرف شد و هر بار خواسته‌اش را تکرار کرد. آن شب در عالم خواب آقائی را دید که بر اسب سفیدی سوار شده بود و صورتش مانند شب چهارده می‌درخشید، حضرت مرد شیعه را به اسم صدا زد. مرد شیعه متوجه حضرت شده و پرسید: شما کیستید؟ حضرت فرمود: من علی بن ابیطالب هستم. آیا از گمر کچی شکایت داری؟ مرد عرضکرد: بله؛ یا مولای من، او به واسطه دوستی ما بشما مرا به سختی آزار داده و من از شما می‌خواهم که انتقام مرا از او بگیرید.

حضرت فرمود: به خاطر من از گناه او بگذر. مرد عرضکرد: از خطای او نمی‌گذرم، حضرت سه بار فرمایش خود را تکرار کرد و از مرد خواست که گمر کچی را عفو کند، اما در هر بار، مرد با سماجت بسیار برخواسته‌اش اصرار ورزید. روز بعد، مرد خواب خود را برای زائران تعریف کرد همه گفتند: چون امام فرموده که او را ببخشی، از فرمان امام سرپیچی نکن. باز هم مرد، حرفهای دیگران را قبول نکرد و دوباره بحرم رفت و خواسته‌اش را تکرار کرد. آن شب هم مانند شب قبل امام (ع) در خواب او ظاهر شده و به وی فرمود که از خطای گمر کچی بگذرد. یک بار دیگر مرد حرف امام را نپذیرفت شب سوم، امام به مرد فرمود: او را بمن ببخش زیرا کار خیری کرده است و من می‌خواهم تلافی کنم.

مرد پرسید: ای مولای من این گمر کچی کیست و چه کار خیری کرده است؟ حضرت، اسم او و پدرش و جدش را فرمود و فرمود چند ماه پیش در فلان روز فلان ساعت او با لشکرش از سماوه به سمت بغداد می‌رفت در بین راه چون چشمش به گنبد من افتاد، از اسب پیاده شد و برای من تواضع و احترام کرد و در میان لشکرش پا برهنه حرکت نمود تا اینکه گنبد من از نظرش ناپدید شد. از این جهت او بر ما حقی دارد و تو باید او را عفو کنی و من ضامن می‌شوم که این کار تو را در قیامت تلافی کنم.

مرد از خواب بیدار شد و سجده شکر به جای آورد و سپس به شهر خود مراجعت نمود. در بین راه گمر کچی به او رسید و از او پرسید آیا شکایت مرا به امام کردی؟ مرد پاسخ داد: آری، اما امام ترا بخاطر آن ادب تواضع و احترامی را که به ایشان نموده بودی عفو کرد. سپس ماجرا را بطور دقیق برای او بازگو کرد. وقتی گمر کچی فهمید که خواب درست بود. و مطابق با واقعیت می‌باشد بلند شد، دست و سر و پای مرد شیعه را بوسید و گفت بخدا قسم هر چه که امام فرموده حق و راست است.

سپس گمر کچی از عقیده باطل خود توبه کرد و به مذهب شیعه در آمد و به همین مناسبت تمام زائران را سه روز مهمان کرد، سپس همراه زائران به زیارت قبر امیرالمؤمنین (ع) رفت و در نجف هزار دینار بین فقراى شیعه تقسیم نمود. بدین ترتیب این مرد بخاطر ادب و احترامی که به قبر امیرالمؤمنین (ع) کرده بود، عاقبت بخیر شده و به راه راست هدایت شد.

نمود به پیش تو منفعل، نشود بروز جزا خجل

نگرد هر آنکه بچشم دل، رخ حق نمای تو یا علی

ز جهان من و سر کوی تو، ز مهان من مه روی تو
 می کشی ز سبوی تو من خاکپای تو یا علی
 چه شود روان ز تنم بدر کنم ز دار فنا سفر کنم
 همه عییم و به گسّم نظر نبود سواى تو یا علی
 بولایت گشته عجین گلم، بکسی نه غیر تو مایلم
 نرود محبتت از دلم بحق ولای تو یا علی

اثر نام علی

در کلمه نام آقا علی (ع) بر طبق اقوال متعدد اثرات فراوانی ذکر کرده‌اند بطوریکه آیه الله محلاتی نقل فرموده: نام آقا علی (ع) یکی از اسم اعظم خدا است و بر زمین و آسمان اثرات خود را ظاهر می‌سازد، اگر نام آقا علی (ع) را کسی بر آسمان بخواند و اراده کند از هم می‌پاشد و اگر بر زمین بخواند می‌گدازد، نقل می‌کند روزی آقا علی (ع) مرد یهودی را مشاهده فرمود که روی آب راه می‌رود و کلماتی را ایراد می‌کند. حضرت فرمود: ای مرد چه می‌خوانی؟ گفت با اخلاص اسم اعظم الهی را می‌خوانم و از روی این رودخانه و شط رد می‌شوم.

حضرت فرمودند: کدام نام را می‌خوانی؟ عرض کرد اسم وصی پیغمبر آخر الزمان (ص) را می‌خوانم حضرت فرمود: ای مرد نام مرا می‌خوانی زیرا وصی خاتم النبیین (ص) من هستم آن مرد یهودی همین که معرفت بر وجود مبارک امام پیدا نمود مسلمان و شیعه شد.

صاحب کتاب گوهر شب چراغ نقل کرد عده‌ای را دیدم با شمشیر و نیزه نمایشی بر یکدیگر حمله می‌کنند ولی اثری از حربه‌ها بر بدن مضروبین نیست.

سؤال کردم: چگونه این عمل را انجام می‌دهید و اثری در بدن شما نمی‌گذارد؟

گفتند در یک مجلس خلوت چهل هزار بار یا علی گفته‌ایم و بر این حربه‌ها دمیده‌ایم و از آزار و جریحه آنها اثری بر بدن ما نمی‌گذارد (حتی در حال حاضر بعضی از دوستان گفته‌اند: ما در مجلسشان شرکت کرده‌ایم سیخها را از طرف راست صورت می‌زدند و از طرف چپ صورت بیرون می‌آوردند و هیچ طور نمی‌شدند، نه خونی می‌آمد و نه زخمی پیدا می‌شد).

علامه مجلسی می‌فرماید نام فرزندان خود را علی بگذارید چون حضرت امام باقر (ع) فرمود: هرگاه شیطان می‌شنود کسی یکی از این دو نام مقدّس محمد و یا علی را صدا بزند چنان محزون و ناراحت می‌شود مثل قلع که نزدیک حرارت آتش می‌رسد شیطان هم این طور حالتی پیدا می‌کند و از حضرت رسول خدا (ص) نقل شده؛ نام احمد یا علی یا دیگر ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در هر خانه‌ای وجود داشته باشد فقر و بی‌نوائی به آن منزل روی نمی‌آورد.

به آقا امام سجاد (ع) گفتند چرا پدرت نام تمام پسران خود را علی گذارد.

حضرت فرمود چون پدرم نام علی را از دیگر اسماء بیشتر دوست داشتند.

به جز از علی نباشد بجهان گره گشائی

طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلائی

چو بکار خویش مانی در رحمت علی زن

به جز او بزخم دلها ننهد کسی دوائی

بشناختم خدا را چو شناختم علی را

به خدا نبرده‌ای پی اگر از علی جدائی
نظری ز لطف و رحمت بمن شکسته دل کن
که تو یار دردمندی که تو یار بینوائی
ز ولای او بزن دم، که رها شوی ز هر غم
سر کوی او مکان کن بنگر که در کجائی

نادر شاه

وقتی که نادر شاه به حکومت رسید، عراق در دست حکومت عثمانی بود. نادر شاه سپاهی مجهز نموده و به عراق حمله کرد و آن را از چنگ عثمانیها بیرون آورد، آنگاه او تصمیم گرفت برای زیارت حضرت علی (ع) به نجف اشرف برود، وقتی که خواست وارد حرم شود، کوری را دید که در صحن حرم نشسته است و گدائی می‌کند.
نادر شاه به او گفت: چند سال است در اینجا هستی؟ کور گفت: بیست سال. نادر شاه گفت: بیست سال است در اینجا هستی و هنوز بینایی چشمانت را از امیرالمؤمنین نگرفته‌ای؟

من به حرم می‌روم و برمی‌گردم اگر هنوز بینایی‌ات را نگرفته باشی، ترا می‌کشم، شاه بحریم رفت و گدا از ترس نادر شاه شروع به دعا و ناله و زاری کرد و از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) درخواست کرد که چشمانش را به او باز گرداند.
وقتی نادر شاه از حرم بیرون آمد، دید که مرد بینایی‌اش را به برکت توسل به امیرالمؤمنین (ع) بدست آورده است.

بتاج مهر علی سر بلند گردیدم
ز آسمان گذرد گر سرم عجب مشمار
ز ذوق مهر علی آمده بچرخ افلاک
ز مهر او شده سرگرم ثابت و بسیار
محبّتش نه همین واجب است به انسان
شده محبت او فرض بر جبال و بحار
علی که خواند رسول خدایش خیر البشر
در او کسی که شک آورد گشت از کفّار
نماز و روزه و حج کسی نشد مقبول
مگر بمهر علی و ائمه اطهار (ع)
دلی که نیست در او مهر مرتضی قلبست
شود بمهر علی نقد دل، تمام عیار

دشمنی با علی

یکی از شیعیانی که در شهر موصل (عراق) زندگی می‌کرد نقل فرمود: یک روز تصمیم گرفتم که به مکه معظمه بروم برای خداحافظی و حلال بودی به منزل همسایه‌ام که از اعیان و اشراف موصل بود رفتم او یکی از دشمنان سرسخت آقا حضرت علی (ع) بود، اما چون همسایه ما بود و حق همسایگی بر ما داشت، به خانه‌اش رفتم و گفتم: من می‌خواهم به مکه و مدینه بروم، اگر کاری داری بگو تا برایت انجام دهم و یا چیزی می‌خواهی که از آنجا برایت بیاورم؟

او رفت و قرآنی را آورد و گفت: به این قرآن قسم بخور که به خواسته‌ام عمل می‌کنی؟! گفتم: قسم می‌خورم که اگر توانستم، عمل نمایم.

گفت: وقتی که به مسجد النبی، سر قبر پیامبر اکرم (ص) رفتی به حضرت بگو آیا برای فاطمه زهرا (علیهاالسلام) شوهر قحطی بود که او را به علی (ع) دادی؟! مردی که جلوی سرش مو نداشت ... چرا چنین کردی؟! از او خداحافظی کردم به مکه و مدینه رفتم و بعد از مدتی این پیغام را فراموش کردم. تا آنکه در آخرین روز اقامتم در مدینه به مسجد النبی (ص) رفتم ناگهان پیغام بیادم آمد و گفتم: یا رسول‌الله، شرمنده‌ام ولی همسایه‌ام مرا سوگند داده است که چنین بگویم.

شب در عالم خواب، حضرت علی (ع) را در خواب دیدم. حضرت مرا با خود به موصل به خانه همسایه‌ام بُرد. همسایه‌ام در خواب بود.

حضرت لحاف را از رویش کنار زد و با کاردی که در دستش بود گلوی همسایه را برید، سپس کارد خونین را با لحاف پاک کرد. بطوریکه دو خط قرمز برای نشانه روی لحاف باقی ماند. پس از آن با دست مبارکش سقف اتاق را بلند کرد و کارد خونین را در گوشه دیوار گذاشت. از خواب پریدم و ماجرا را برای همراهانم تعریف کردم و تاریخ ماجرای را ثبت نمودم، وقتی موصل برگشتم از احوال همسایه‌ام پرسیدم، گفتند: او در فلان شب به قتل رسیده است. و چون قاتلش معلوم نشده است تعدادی از همسایگان را برای تحقیق دستگیر کرده‌اند.

به همسایه‌هایم گفتم بیاید نزد حاکم برویم و ماجرا را نقل کرده و این بیچاره‌ها را از زندان نجات دهیم. نزد حاکم رفته و ماجرا را بیان کردیم. تمام دوستان هم نیز شهادت دادند و تاریخ خواب را بیان کردند و گفتند که دو نشانه موجود است یکی دو خط خون روی لحاف و دیگری، چاقو که در فلان قسمت سقف است.

حاکم خودش آمد و نشانه‌ها را دید. سپس دستور داد که همسایگان را آزاد کنند بر اثر این معجزه عده زیادی از مردم موصل شیعه شدند و فامیل‌های مقتول نیز از مذهب خود دست برداشتند و جزو دوستان و محبین آقا علی امیرالمؤمنین (ع) شدند.

من حقیر چسان دم زنم ز نام علی
 که هست عقل ملک مات در مقام علی
 سزد که فخر کند بر شهانشان جهان
 کسیکه از دل و جان می‌شود غلام علی
 برای مقام وصف مقام و بزرگیش این بس
 که پشت چرخ شود ختم باحترام علی
 خوش آنکه راه علی پوید و خدا جوید
 خوش آنکسی که بود پیرو مرام علی
 بزیر گنبد گردون و چرخ مینائی
 نژاد مادر گیتی پسر چو امام علی
 همیشه نام علی هست افتخار بشر
 که راه و رسم حقیقت بود مرام علی
 کلام نغز علی راز گوش جان بشنو
 چرا که هست کلام خدا کلام علی

عضد الدوله، مقتدرترین سلطان آل بویه بود. آل بویه خاندانی ایرانی و شیعه بودند و نزدیک به یک قرن با اقتدار کامل حکمروایی کردند قرن چهارم هجری که دوران حکمروایی آنان بود، از دوران خوش و آزادی شیعیان در عراق به شمار می‌رود. عضد الدوله گنجی پیدا کرده بود، به همین خاطر در سال سیصد هجری قمری (مسعود بن آل بویه) را به نجف اشرف فرستاد تا قبر مرقد شریف و مقدس آقا امیرالمؤمنین علی (ع) را تعمیر و ترمیم کند.

مسعود به نجف رفت و مشغول ساختن قبه و بارگاه و تأسیسات گردید، در آن زمان شاعری بنام (حسین بن حجاج) زندگی می‌کرد، وی از فصیحترین شاعران عرب و شیعه‌ای پاکبخته و شجاع بود، او بمناسبت ساخته شدن بارگاه شعری سرود و برای خواندن آن بنجف رفت.

در مجلسی که مسعود و سید مرتضی حضور داشت (سید مرتضی علم الهدی از بزرگترین علمای شیعه است. وی شاگرد شیخ مفید و استاد شیخ طوسی است. پس از فوت شیخ مفید نقابت و رهبری شیعیان به وی رسید، وی برادر سید رضی است که نهج البلاغه را جمع آوری کرده است) حسین قصیده‌اش را خواند (ای صاحب قبه سفید در نجف) شعر او قصیده عجیبی بود، تمام فضائل آقا امیرالمؤمنین علی (ع) را در این اشعار جمع کرده بود، هر بیت شعرش چشمان شیعیان را روشن و چشم دشمنان را کور می‌ساخت. بالاخره در ادامه شعر به جایی رسید که طعن بر خلفا و بر خلاف (تقیه) بود، بهمین دلیل سید مرتضی فریادی زد و گفت کافی است دیگر نخوان...

حسین با ناراحتی مجلس را ترک کرد زیرا به جای اینکه به او آفرین گفته شود و جایزه دهند، برسرش فریاد کشیده و او را از خود رانده بودند، او محزون و غمگین به خانه رفت.

شب در عالم رؤیا آقا حضرت علی (ع) را دید حضرت به او فرمود: ای پسر حجاج ناراحت نباش، من برای جبران خطا دستور دادم که فردا سید مرتضی نزد تو بیاید. وقتی که او آمد سرجایت بنشین تا احترام نگاه داشته شود.

سید مرتضی عالمی بزرگوار و بلند مرتبه و رهبر شیعیان و مورد علاقه معصومین (علیهم‌السلام) بود، شب در خواب، جدش حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دید که ناراحت و خشمناک است، عرض کرد: ای مولای من، من فرزند و مخلص شما هستم چرا از دست من ناراحت هستی؟

حضرت فرمود: چرا دل شاعر ما را شکستی؟ فردا می‌روی و از او عذر خواهی می‌کنی. در ضمن سفارش او را به آل بویه می‌نمائی تا جایزه فراوانی به او بدهند.

شاعران اهل بیت (علیهم‌السلام) همیشه جانشان را در کف دستشان گرفته بودند و با هر بیت شعری که می‌گفتند تیری به قلب دشمنان می‌افکندند و کینه و غضب دشمنان را به جان می‌خریدند، همیشه جانشان در خطر بود بهمین خاطر همیشه مورد علاقه اهل بیت (علیهم‌السلام) بودند.

روز بعد، سید مرتضی برخاست و به در خانه حسین رفت و در زد حسین از درون خانه فریاد زد، در باز است، اما آن آقائی که شما را به اینجا فرستاده است به من هم امر کرده است که از جایم برنخیزم.

سید پاسخ داد شنیدم و اطاعت کردم. پس وارد خانه شد و معذرت خواست و حسین را نزد مسعود برد و معرفی‌اش کرد و فرمود: که وی مورد نظر آقا امیرالمؤمنین علی (ع) است و مسعود نیز برایش جایزه مقرری تعیین کرد.

تا زنده‌ام بجهان، گویم ثنای علی

جانم فدای علی، جانم فدای علی

شور و نشاط درون، ز اندازه گشته برون

کافتند ز پرده برون امشب لقای علی
 گر در علی نگری، بینی به جلوه گری
 در قالب بشری، ذات خدای علی
 او برتر از بشر است، از طینتی دگر است
 پوشیده از نظر است، قدر و بهای علی
 ایمان ثمر ندهد، طاعت اثر نهد
 جان از بلا نرهد، جز با ولای علی
 امن و امان همه است، روح و روان همه است
 در گوش جان همه است، دانم ندای علی

شیخ مفید

محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، از علمای برجسته و فقهاء و متکلمین بزرگ و از زهاد و وارستگان کم نظیر شیعه می‌باشد که سنی و شیعه او را به علم و کمال قبول داشتند، وی بسال سیصد و سی و شش هجری قمری یازدهم ذیقعدہ متولد و در سال چهارصد و سیزده در سن هفتاد و شش سالگی از دنیا رفت. جنازه او را هشتاد هزار نفر تشییع کردند و در حرم کاظمین به خاک سپردند، وی از نوابغ تاریخ است که بیش از دویست کتاب تألیف نموده و اهل تسنن او را از بزرگترین علمای شیعه می‌دانستند. از حکایات مربوط به این نابغه بزرگ این است که:

روزی قاضی عبدالجبار در بغداد در مجلس خود بود و بسیاری از علمای بزرگ شیعه و سنی در آن مجلس حضور داشتند، در این هنگام شیخ مفید وارد مجلس شد و در پائین مجلس نشست و پس از مدتی به قاضی رو کرد و گفت: من از تو در حضور علماء سؤالی دارم؟
 قاضی گفت بپرس.

شیخ مفید فرمود: شما در مورد این حدیث چه می‌گوئید که پیامبر (ص) در غدیر فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ کسی که من رهبر او هستم پس علی (ع) رهبر اوست. آیا این حدیث، مسلم و صحیح است که پیامبر (ص) در روز غدیر فرموده است؟
 قاضی گفت آری، حدیث صحیح می‌باشد.
 شیخ مفید فرمود: منظور از کلمه مولى چیست؟
 قاضی گفت: مولى به معنی اولی و بهتر است.

شیخ مفید فرمود: پس این اختلاف و خصومت بین شیعه و سنی چیست؟ (با اینکه پیامبر (ص) علی (ع) را بهتر از دیگران معرفی نموده است).

قاضی گفت: این حدیث، روایت است، ولی خلافت ابوبکر درایت (و از روی اجتهاد و درک) می‌باشد، و انسان عادل روایت را همتای درایت قرار نمی‌دهد (یعنی درایت مقدم است) شیخ مفید فرمود: شما درباره این فرمایشات پیامبر (ص) چه می‌گوئید که به علی (ع) فرمود: حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي (جنگ تو جنگ من است، و صلح تو صلح من است).
 قاضی گفت: این گفتار براساس حدیث صحیح است.

شیخ مفید فرمود: نظر شما درباره اصحاب جمل (که به جنگ علی (ع) آمدند مانند طلحه و زبیر و ...) چیست؟
 قاضی گفت: ای برادر آنها توبه کردند.

شیخ مفید فرمود: ای قاضی جنگ آنها درایت و (حتمی) بوده است ولی توبه کردن آنها روایت شده است و تو در مورد حدیث غدیر گفتی روایت معادل درایت نیست (و درایت مقدم می‌باشد).

قاضی از پاسخ به شیخ مفید عاجز و درمانده شد، سر در گریبان فرو برد و سپس گفت تو کیستی؟

شیخ مفید جواب داد من خدمتگذار تو محمد بن محمد بن نعمان حارثی هستم. قاضی از مسند قضاوت برخاست و دست شیخ مفید را گرفت و بر آن مسند نشانید و گفت: اَنْتَ الْمَفِيْدُ حَقًا بَرَايْتِي كَمَا تَوَاسَّنَ مَفِيْدٌ (و سود بخشی) هستی.

چهره‌های علمای بزرگ مجلس درهم کشیده شد، وقتی قاضی ناراحتی آنها را دریافت به آنها رو کرد و گفت: ای علماء این مرد (شیخ مفید) مرا مجاب کرد و در پاسخ او عاجز شدم، اگر کسی از شما قادر به جواب او هست، اعلام کند تا او را بر مسند بنشانم و شیخ مفید به جای خود بنشیند، هیچ کس جواب نداد و این موضوع شایع گردید و علت نام گذاری او به مفید از همین جا سر چشمه گرفت.

یک روز شیخ مفید ایستاده بود دید گربه‌ای روی تشک الاغ سید علم الهدی (که یکی از شاگردان این بزرگوار است) را نجس کرده، شیخ مفید ایستاد تا سید آمد سوار الاغ شود، فرمود: من چنین دیدم و تشک شما نجس است. سید مرتضی فرمود برای من پاک است شیخ فرمود: خودم دیدم.

سید فرمود: بسیار خوب، اما بقول شما تنهائی برای من نجس نمی‌شود، نامه‌ای نوشته انداختند داخل ضریح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) جواب در آن نامه آمد که نوشته بود.

الْقَوْلُ قَوْلُ وَلَدِي وَالشَّيْخُ مُعْتَمِدِي. یعنی گفته پسر من از نظر قانون اسلام درست و صحیح است اما قول شیخ هم مورد اطمینان و تأیید من است.

سید مرتضی (علم الهدی) بشیخ فرمود: بسیار خوب قول شما و قول آقا امیرالمؤمنین علی (ع) دو قول است حالا نجس می‌شود.

علی ای شاهکار آفرینش

علی ای گوهر دریای بینش

علی ای شهسوار عشقبازان

علی ای سرفراز سرفرازان

علی ای دستگیر مستمندان

علی ای غمگین دردمندان

علی ای مظهر لطف خدائی

تجلی گاه نور کبریائی

علی ای قبله گاه شاه و درویش

علی ای مرحم زخم دل ریش

علی ای عرش حق رازیب و زیور

علی ای آگه از هر جان مضطر

علی ای منبع جود و کرامت

علی ای شافع روز قیامت

مَرّه قیس از اعیان و اشراف عرب و صاحب قبیله بزرگی بود. او یک صد هزار نفر لشکر مسلح داشت. مهمترین خصوصیت او دشمنی با آقا امیرالمؤمنین علی (ع) بود. او وقتی با خبر شد که مردم از اطراف و اکناف به زیارت قبر حضرت می‌روند. و به بارگاه حضرتش احترام می‌گذارند، خشمناک و عصبانی شد و گفت می‌روم و گنبد و بارگاهش را خراب کرده و قبر حضرتش را محو می‌نمایم.

او با لشکریانش به طرف نجف رفت. کسی هم جرأت مقابله با او را نداشت، بنابراین او بدون هیچ مقاومتی وارد شهر شد و با چکمه داخل حرم مقدس گردید، وقتی به نزدیک صندوق مطهر رسید، ناگهان انگشت مبارک حضرت از شکاف صندوق بیرون آمد و با اشاره‌ای او را به دو نیم تقسیم نمود.

شعرای عرب و عجم پس از این واقعه اشعاری سرودند:

شاهی که به ضربت دو انگشت

چون مره قیس کافری کشت

جسد مره چون قطعه سنگی شده بود، بدون اینکه قطره‌ای خون بریزد. او را از حرم بیرون آورده و در کنار دروازه نجف انداختند. و تا مدتها جسد در آنجا بود، هر حیوانی که به جسد می‌رسید، روی آن بول و کثافت می‌کرد. بالاخره بستگان او و یا دشمنان حضرت علی (ع) جسد را برداشته و او را دفن کردند.

دل اگر خدا پرستی در خانه علی زن

بجهان هر آنچه هستی در خانه علی زن

ز عدم رسی به هستی در خانه علی زن

بگذر ز خود پرستی در خانه علی زن

بنگر شه و گدا را چه غنی چه بینوا را

همه یکدل و صدا را همه بر سر آن لوا را

ز علی بجو خدا را که به اوست التجا را

علی کنز لافتی را دهد از کرم گدا را

بنگر خدا پرستی در خانه علی زن

بود عین حق پرستی در خانه علی زن

خطیب دمشقی

یکروز هارون الرشید هفتاد نفر از علمای اهل سنت را فرا خواند، هنگامی که آنها به مجلس آمدند هارون از شافعی پرسید: چند

حدیث در فضائل حضرت علی (ع) از حفظ داری؟

شافعی گفت: تعداد زیادی حدیث در فضیلت آقا علی (ع) به یاد دارم.

هارون گفت: چقدر است؟

شافعی گفت: می‌ترسم بگویم.

هارون گفت: از کی می‌ترسی؟

شافعی گفت: از تو می‌ترسم.

هارون گفت: نترس در امانی، بگو.

شافعی گفت: حدود چهار صد تا پانصد حدیث از حفظ هستم.

هارون از دیگری پرسید، گفت بیشتر از هزار حدیث در فضیلت علی (ع) از حفظ هستم.

هارون همین سؤال را از ابویوسف نمود. وی پاسخ داد پانزده هزار حدیث مُسند و پانزده هزار حدیث مرسل درباره آقا علی (ع) از حفظ دارم.

هارون از واقدی پرسید، او گفت من هم به اندازه ابویوسف وصف آقا علی (ع) را در احایث دیده‌ام.

هارون گفت: آنچه که گفتید از شنیده‌های شماست، اما من فضیلتی از آقا علی (ع) را به چشم خود دیده‌ام، همه مشتاق شنیدن شدند.

هارون گفت: روزی حاکم دمشق برایم نامه‌ای نوشت که خطیبی در اینجا زندگی می‌کند که دشمن علی (ع) است و در خطابهایش مرتبا به آقا فحش می‌دهد، هر چه او را تهدید کرده‌ام فایده‌ای نکرده است چاره چیست؟

من در پاسخ او نوشتم: او را به بغداد نزد من بفرست. وقتی خطیب به اینجا رسید او را نصیحت کردم و گفتم: چرا با حضرت علی (ع) دشمنی داری؟ او گفت: برای اینکه او پدران و اجداد ما را کشته است. گفتم: آنها را به فرمان خدا و رسولش کشته است. گفت بهر حال من دشمن علی (ع) هستم.

من هم دستور دادم که او را کتک زدند و به زندان بینداختند، همان شب در خواب دیدم که حضرت خاتم الانبیاء (ص) از آسمان فرود آمد در حالی که پشت سر حضرت، آقا علی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام) و جبرئیل (ع) نیز قرار داشتند همه بطرف قصر من آمدند. جامه‌هایی از آب در دست جبرئیل بود.

حضرت پیغمبر (ص)، شیعیان را یکی یکی صدا زد و آنان را از آب بهشتی سیراب می‌نمود، از پنج هزار نفری که در این اطراف زندگی می‌کنند تنها چهل نفر را که من آنها را می‌شناختم و می‌دانستم از دوستان و محبین آقا علی (ع) هستند سیراب شدند. در این بین حضرت علی (ع) به پیامبر (ص) فرمود: از این خطیب پرسید من با او چه کرده‌ام؟ خطیب را آوردند، پیغمبر به او فرمود: آیا حیا نمی‌کنی؟ خداوند او را مسخ کن. ناگهان خطیب به شکل سگ در آمد، من از وحشت بیدار شدم و خادم را صدا زده و گفتم: خطیب را بیاورید.

من قصد داشتم خطیب را موعظه کرده و خوابی را که دیده بودم برایش تعریف کنم. خادم رفت و برگشت و گفت خطیب نیست اما سگی در زندان است.

گفتم: سگ را بیاور، وقتی سگ را آورد دیدم خداوند برای عبرت دیگران گوشه‌های او را به شکل انسان باقی گذاشته و بدن او را بشکل سگ در آورده است و امروز شما را به اینجا دعوت کرده‌ام تا به چشم خودتان برتری و فضیلت آقا علی (ع) را ببینید به دستور هارون: خطیب را که به شکل سگ در آمده بود، آوردند. در حالیکه بند به گردنش انداخته و او را می‌کشیدند، خطیب بدبخت، سر به زیر افکنده بود.

شافعی گفت: این خطیب مورد قهر و غضب خدا قرار گرفته و مسخ شده است. بنابراین بیشتر از سه روز زنده نمی‌ماند زودتر او را از اینجا دور کنید که بلای او ما را نیز مبتلا می‌کند.

خطیب را به زندان برگرداندند، طولی نکشید که صدای مهیبی برخاست و بر اثر صاعقه، ساختمان زندان بر سر او خراب شد و جسد نحسش را سوزانیدند.

ز طریق بندگی علی نه اگر بشر بخدا رسد

بچه دل نهد بکه رو کند بچه سو رود بکجا رسد

ز خدا طلب دل مقبلی به علی ز جان متوسلی

که اگر رسد بعلی دلی بعلی قسم بخدا رسد
 ازلی ولایت او بود ابدی عنایت او بود
 ز کفایت او بود ز خدا هر آنچه بما رسد
 بعلی اگر بری التجا چه در این سرا چه در آن سرا
 همه حاجت تو شود روا همه درد تو بدوا رسد
 علی ای تو یاور و یار ما اسفا بحال فگار ما
 نه اگر به عقیده کار ما مدد از تو عقده گشا رسد
 نه بهر که هر که فدا شود چو فدائی تو بجا شود
 که هر آنکه در تو فنا شود ز چنین فنا به بقا رسد

دعای شیطان

مؤمنی شیطان را در وسط دریا دید که سرش را رو به آسمان گرفته و می‌گفت: خداوندا (به حقّ آقا امیرالمؤمنین علی (ع)) مرا عذاب مکن.

مرد مؤمن به شیطان گفت: آیا تو هم دست به دامان ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) شده‌ای؟

شیطان گفت: شش هزار سال قبل از اینکه حضرت آدم خلق شود من در عالم اعلا- و در میان ملائکه بودم. اطلاعات زیادی در رابطه با علی (ع) دارم که شما نمی‌دانید. و تا آنجا که اطلاع دارم بعد از رسول خدا (ص) کسی مقربتر و عزیزتر و گرامی‌تر و آبرومندتر از علی (ع) نزد خداوند متعال نیست. و می‌دانم که هر کس خداوند را به حق امیرالمؤمنین علی (ع) قسم بدهد، خداوند او را می‌آمرزد از این رو من هم خدا را به خورشید ولایت قسم می‌دهم.

مرد گفت: ای ابلیس تو معلّم فرشتگان بوده‌ای و علم زیادی داری مرا نصیحت کن.

شیطان گفت: یک جمله برای دنیا و یک جمله برای آخرت می‌گویم اگر می‌خواهی که زندگی به تو خوش بگذرد قناعت پیشه کن و اگر قانع باشی، حتی اگر غذایت نان خشک باشد به تو خوش می‌گذرد و آرام و آسوده زندگی می‌کنی.

اما اگر حرص بزنی و ثروت جمع کنی و به خواست خداوند راضی نباشی هیچوقت در دنیا خوشبخت نمی‌شوی.

اما یک پند نیز برای آخرت بگویم برای ساعت مرگ، سرازیری قبر، سر از قبر در آوردن، ماندن در برزخ، صحرای محشر، صراط و میزان همه جا محبت و ولایت آقا علی (ع) را ذخیره داشته باش اگر تکیه‌ات به پیشوای مؤمنان باشد امنیت خواهی داشت.

مرد مؤمن شیعه نزد امام جعفر صادق (ع) رفت و ماجرا را برای حضرت تعریف کرد.

حضرت فرمود چنگ زدن شیطان به ولایت و محبت حضرت علی (ع) به زبان است و از صمیم قلب نیست بنابراین ابلیس بهره‌ای از این سخنان نمی‌برد. اگر او واقعا و از صمیم قلب به آقا امیرالمؤمنین علی (ع) پناه می‌برد، از عذاب الهی نجات می‌یافت.

سحری بخواب دیدم شه کشور صفا را

برخش نظاره کردم مه خوب دلربا را

به ادب زبان گشودم بسرودم این نوا را

علی ای هُمای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ما سوی فکندی همه سایه هما را

صنمی که تُرک چشمش ز کفم ربوده آئین

زده مُهر مهر خود را بقلوب اهل تمکین
 بشتاب موسی دل تو بطور سینه منشین
 دل اگر خدا شناسی همه در رُخ علی بین
 ز علی شناختم من بخدا قسم خدا را
 همه دم بر این امیدم که مرا ز در نراند
 گرم از درش براند کس دیگرم نخواند
 غم و درد عاشقان را بجز از علی که داند
 بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند
 چو علی گرفته باشد سرچشمه بقا را

شیخ ابو عبدالله

در زمان شیخ مفید، کتابفروشی در بغداد زندگی می‌کرد که جعفر نام داشت. روزی از روزهایی که جعفر کتابهایش را حراج کرده بود، شیخ مفید، برای خریدن کتاب به نزد او رفت و از وی چند کتاب خرید.

وقتی شیخ می‌خواست برگردد، جعفر به او گفت، ای شیخ بنشین تا چیزی برایت بگویم که برای مذهب تو که شیعه هستی، خوب است.

معجزه‌ای دیدم که می‌خواهم برایت تعریف کنم.

شیخ مفید نشست و جعفر شروع به سخن کرد: من دوستی داشتم که با او برای یاد گرفتن احادیث به نزد شیخی به نام ابو عبدالله محدث می‌رفتم. بعدها فهمیدیم که او از دشمنان سرسخت حضرت علی (ع) است. گاهی او به امیرالمؤمنین جسارت می‌کرد و ما او را سرزنش می‌کردیم و نصیحت می‌نمودیم ولی او سرسختی می‌کرد و می‌گفت: من همین هستم و دست از عقیده‌ام بر نمی‌دارم. روزی او بحضرت فاطمه زهرا (علیهاالسلام) جسارت کرد، ما تصمیم گرفتیم که دیگر نزد او نرویم. همان شب در خواب، خورشید هدایت حضرت علی (ع) را دیدم. آن حضرت در کنار ابو عبدالله ایستاده بود و با وی صحبت می‌فرمود: امام به ابو عبدالله فرمود: مگر من به تو چه بدی کرده‌ام؟

آیا نمی‌ترسی که خداوند کورت کند؟

در همین هنگام، امام به چشم راست وی اشاره کرد و به خواست خدا چشم او کور شد.

صبح که شد با خودم گفتم؛ بهتر است نزد رفیقم بروم و خوابم را برای او تعریف کنم و به همراه وی نزد شیخ برویم و او را نصیحت نمایم.

از خانه که بیرون آمدم. دوستم را دیدم که به طرفم می‌آید. پرسیدم کجا می‌روی؟

او همان خوابی را که من دیده بودم برایم تعریف کرد، بنابراین به همراهی او به منزل شیخ رفتیم تا وی را از عذاب الهی بترسانیم.

وقتی درب را به صدا در آوردیم زنی پشت در آمد و گفت: امروز کلاس درس تعطیل است.

گفتم: ما با شیخ کار خصوصی داریم و می‌خواهیم او را ببینیم. زن گفت امروز شیخ بیمار است و کسی را نمی‌پذیرد. وقتی ما از بیماری شیخ پرسیدیم، زن جواب داد، امروز صبح وقتی ابو عبدالله از خواب بیدار شد، تا حالا دستش را روی چشمش گذاشته است و فریاد می‌زند که علی (ع) کورم کرد.

گفتم: ما برای همین موضوع به اینجا آمده‌ایم، در را باز کن با اصرار ما؛ زن درب را باز کرد و ما داخل شدیم. شیخ با دیدن ما

گفت: دیدی بالاخره علی (ع) مرا کور کرد؟

ما گفتیم: دیشب این جریان را در خواب دیدیم. بیا و از دشمنیات با داماد و جانشین بر حق رسول خدا دست بردار شاید شفاعت حضرت شامل حال تو شود و خداوند شفایت دهد.

ابوعبدالله گفت: اگر علی (ع) چشم دیگر مرا نیز کور کند، دست از مخالفت با ایشان بر نمی‌دارم. ما با ناراحتی و افسردگی از خانه خارج شدیم و همان شب دوباره در خواب دیدیم که آقا امیرالمؤمنین علی (ع) به چشم چپ ابوعبدالله اشاره فرمود و چشم چپ وی نیز کور شد.

روز بعد، دوباره به دیدن شیخ رفتیم. هر دو چشمش کور شده بود، اما او دست از لجاجت و جهالتش برنداشت تا اینکه با حال کُفر و الحاد و نفاق از دنیا رفت.

این عذاب دنیوی مخالفت با ولایت آقا علی (ع) است وای از عذاب روز قیامت و خلود در آتش.

سرور دنیا و دین شاهنشہ مردان علیست

آفتاب برج ایمان کوکب رخشان علیست

شہسوار دین نفر بر عرصہ میدان رزم

سروران را سرور و مرد افکن میدان علیست

وارث تاج لعمرک ابن عم مصطفی (ص)

معدن جود و سخاوت ناطق قرآن علیست

آنکہ آدم را رھائی داد از درد فراق

کرده حوا را اسیر فرقت دوران علیست

آنکہ از گرداب ساحل بُرده کشتی راز آب

نوح را داده نجات از ورطه طوفان علیست

چطور شیعه شد

محدث نوری اعلی الله مقامه نقل می‌کند: در سال هزار و سیصد و هفده هجری قمری، یک خانواده سنی در نجف اشرف به مذهب شیعه مشرف شدند. چون این کار عجیب و استثنائی بود محدث نوری از رئیس خانواده خواست که ماجرا را با قلم خودش بنویسد. رئیس خانواده سید عبدالحمید نام داشت. وی خطیب و قاری قرآن بود و در نجف اشرف کتابفروشی داشت. او ماجرای شیعه شدنش را چنین بیان کرد: روزی زن یکی از ملایان به سردرد شدیدی مبتلا گردید، به طوری که از خواب و خوراک افتاد و بعد از مدتی بی‌خوابی، دو چشمش نیز کور شد. وقتی خانواده زن در درمان او درمانده و ناامید شدند به من مراجعه کرده و چاره‌ای خواستند من گفتم: بیماری او علاجی ندارد، مگر اینکه امیرالمؤمنین علی (ع) که حلال مشکلات است کاری کند. شب وقتی حرم خلوت شد، او را به حرم ببرید و دست به دامن آقا علی (ع) شوید.

اتفاقاً آن شب، درد زن کم شد و پس از چند شبانه روز بی‌خوابی به خواب عمیقی فرو رفت. در عالم خواب دید که می‌خواهد وارد حرم آقا امیرالمؤمنین (ع) شود در این حال فرد نورانی و روحانی به وی نزدیک شد و فرمود: ای زن، راحت باش خوب می‌شوی.

زن عرض کرد: آقا شما کی هستید؟ او فرمود: من مهدی آل محمد (ص) هستم. زن از خواب بیدار شد، هنوز چشمانش نابینا بود ولی آرامشی عجیب یافته بود صبح چهارشنبه از خانواده‌اش خواست که او را به وادی السلام به مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی

فرجه الشریف ببرند.

مادر، خواهر و بستگان وی او را به آنجا بردند. او در محراب نشست و شروع به گریه و زاری و استغاثه به حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه نمود به طوری که بیهوش شد و از حال رفت.

در همان حال دو آقای نورانی که یکی از ایشان را قبلاً دیده بود، نزدیکش آمد. یکی از آنان به او فرمود: راحت باش خداوند بتو شفا داد.

زن عرض کرد: آقا شما کی هستید؟

آقا فرمود: من علی بن ابیطالب هستم و این فرزندم مهدی است زن به هوش آمد متوجه شد که بینا شده است و همه جا را می بیند. از شادی فریاد کشید مادر، شفا یافتم. او را شادی کنان به شهر آوردند پس از این معجزه آن خانواده وعده دیگری از اهل تسنن به مذهب شیعه نائل گردیدند.

چون علی در مُلک هستی پادشاهی هست، نیست

در دو عالم غیر از او مشکلی گشائی هست، نیست

در رموز علم و حکمت جز شهنشاه نجف

عالمان را در شریعت مقتدائی هست، نیست

دوش دیدم رهروی می گفت با وجد و نشاط

سالکان را غیر حیدر رهنمائی هست، نیست

جز علی در گوشه ویرانه در هنگام شب

بیکسان بینوا را هم نوائی هست، نیست

فاش می گویم بعالم چون ولی ذوالکرم

زیر این نه طاق گردون پارسائی هست، نیست

میوه ولایتی

اعمش که یکی از مفسران و محدثین است روایت کرده است که در مسافرت به عربی رسیدم که چشمش کور شده بود. در این حال، در بیابان نشسته بود و دستش را به طرف آسمان گرفته بود و دعا می کرد: که خداوندا بحق آن قبه‌ای که دامنه‌اش خیلی وسیع است و بحق بارگاهی که میوه‌هایش بسیار شیرین است چشم مرا به من بازگردان.

جلو رفتم و گفتم: ای اعرابی چه می گویی؟ قبه و بارگاه چیست؟ و میوه کدام است؟ گفتم: منظورم از قبه حضرت محمد (ص) و بارگاه حضرت زهرا (علیها السلام) و میوه‌ها حضرت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) است.

گریه‌ام گرفت، دو درهم از مخارج مسافرتم را به او دادم و به راه افتادم. مدتی گذشت مسافرتم به پایان رسید و از همان راه برگشتم. دیدم آن مرد بینایی‌اش را بدست آورده است. احوالش را پرسیدم. و از او خواستم که چگونه شفا یافتن خود را برایم تعریف کند.

گفتم: آل محمد (ص) مرا شفا دادند. روزی در همین جا تنها نشسته بودم و ناله می کردم که ناگهان ندایی از غیب آمد اگر در دوستی علی (ع) صادق هستی چشمان خود را ببند و باز کن.

چشمانم را بستم و پس از لحظه‌ای باز کردم، دیدم جهان روشن است و همه جا را می توانم بینم. هر چه نگاه کردم گوینده صدا را ندیدم. گفتم: ای کسی که به داد من رسیدی ترا به خدا قسمت می‌دهم که خودت را معرفی کن.

ندایی آمد که من خضر نبی هستم. بدان که دوستی علی (ع) در دنیا و آخرت انسان را نجات می‌دهد.

بجلال و قدر خدا قسم نروم ز کوی تو یا علی
 که حیات هستی من بود بامید روی تو یا علی
 چو روان من رود از بدن نرود به سیر گل و چمن
 که فتاد طایر جان من بکمند موی تو یا علی
 من اگر بروی تو مایلم شده نقد عشق تو حاصلم
 بخدا که زنده شود دلم شنود چه بوی تو یا علی
 تو مه سپهر ولایتی مه آسمان ز تو آیتی
 چه شود اگر که اقامتی بکنم بکوی تو یا علی
 علی ای حقیقت عارفان تو مشو ز دیده ما نهران
 که روان خسته عاشقان بگرفته خوی تو یا علی
 همه شب بخلوت و در خفا بنشینم کنم التجا
 که عیان بدیده شود خدا ز رخ نکوی تو یا علی

شیعه بودن

عمّار (دِهْنی) کوفی از شاگردان بزرگوار امام صادق (ع) بود و در کوفه زندگی می‌کرد، او فردی دانا و با تقوا و پرهیزگار و از علمای محدثین است. روزی به خاطر محاکمه‌ای که پیش آمده بود وی به محضر ابولیلی قاضی کوفه رفت تا گواهی دهد. هنگامیکه وی در محضر قاضی شهادت داد، قاضی گفت: گواهی تو قبول نیست زیرا تو رافضی و شیعه هستی (رافضی یعنی ترک کننده و رها کننده مقصود ابولیلی این بود چون عمّار پیروی از اهل سنت را رها کرده است، گواهی‌اش مورد قبول نیست و شیعه یعنی پیرو و در اسلام به پیروان آقا علی (ع) و امامان معصوم (علیهم‌السلام) اصطلاحاً شیعه گفته می‌شود). عمّار تا این سخنان را شنید، مانند ابر بهاری: شروع به گریه کرد. قاضی که عمّار را می‌شناخت و می‌دانست که او فردی دانا و با تقوا و پرهیزگار است، تحت تأثیر قرار گرفته و گفت تو از علماء و حدیث شناسان هستی و اگر از حرف من ناراحت شدی می‌توانی اعلان کنی که رافضی و شیعه علی، نیستی، و از این مرام بیزاری بجوی در این صورت در صف برادران ما خواهی شد تا من گواهی تو را بپذیرم. عمّار گفت: گریه‌ام به خاطر من و توست. از این جهت برای خودم گریه می‌کنم که تو مقام بزرگی را به من نسبت دادی که من خود را شایسته و سزاوار آن نمی‌دانم تو مرا رافضی می‌نامی اما رافضی کسی است که همه باطل‌ها را ترک کند و به سوی حق برود، در حالی که من اینگونه نیستم. تو مرا شیعه علی (ع) می‌خوانی اما من کجا و شیعه و پیرو علی (ع) بودن کجا؟ اما گریه‌ام برای تو این است که چنین مقامهای بزرگی را با سبکی و اهانت ذکر کردی. وقتی سخنان عمّار را به محضر حضرت امام صادق (ع) رساندند، امام فرمود: به خاطر ادب و تواضعی که عمّار انجام داد، تمام گناهانش حتی اگر بزرگتر از آسمان و زمین بودند پاک شدند و خداوند اعمال و کارهای خوبش را هزار برابر کرد.

بلندی از آن یافت که او پست شد

در نیستی کوفت تا که هست شد

آری ما کجا و شیعه علی (ع) بودن کجا؟ ما فقط شکل شیعیان علی (ع) هستیم و به همین هم دلخوشیم، آنها را دوست داریم و امیدواریم خداوند ما را با آنان محشور فرماید.

دل اگر نیازمندی همه شب علی علی زن
 ارنی همچو موسی بمقام مقبلی زن
 تو بطور سینه جانا جلاوات منجلی زن
 برو ای گدای مسکین در خانه علی زن
 که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
 شده مات عقل و فکرم که ورا چه میتوان گفت
 که خطیب عشق ناگه در معرفت چنین سفت
 چو ز بوستان وحدت گل اولین که بشگفت
 نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
 متحیرم چه نامم شه مُلک لافتی را
 ز تجلی جمالش چو بتافت در دل من
 شده رنج عشق آسان غم اوست مشکل من
 بجهان کسی نبیند چونگار عادل من
 بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من
 چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

توسل به آقا علی

جناب حاج شیخ محمد باقر شیخ الاسلام اعلی الله مقامه نقل فرمود: هنگامیکه مرحوم حاج قوام الملک شیرازی مشغول ساختمان حسینیه بود سنگهای آن را بیک نفر سید حجار که در آن زمان استاد حجارهای شیراز بود کتترات داده بود و آن سید در این معامله دچار زیان سختی شد بطوری که مبلغ سیصد تومان مدیون گردید و البته این مبلغ در آن زمان زیاد بود. خلاصه پریشان حال و بیچاره شد. شب جمعه نماز جعفر طیار را می خواند و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را برای گشایش کارش بدرگاه الهی وسیله قرار می دهد و همچنین شب جمعه دوم تا شب جمعه سوم حضرت امیر (ع) به او می فرماید فردا برو نزد حاج قوام که به او حواله کردیم.

چون بیدار می شود متحیر می شود چگونه به حاج قوام حرف بزنم در حالیکه نشانه‌ای ندارم شاید مرا تکذیب کند. بالاخره در حسینیه می آید و گوشه‌ای با هم و غم می نشیند ناگهان می بیند حاج قوام با فرآشها و ملا زمانش آمدند در حالیکه آمدنش در چنان موقعی غیر منتظره بود.

همینطور نزدیک می آید تا برابر سید حجاز می رسد می گوید مرا بتو کاری است بیا منزل. وقتیکه حاج قوام بمنزلش بر می گردد سید می آید و ملازمان با کمال احترام او را نزد حاج قوام حاضر می کنند.

چون وارد می شود و سلام می کند، حاج قوام بدون پرسش از حالش بلافاصله کیسه‌ای که در هر یک صد اشرفی یک تومانی بود، تقدیمش می کند و می گوید بدهی خودت را پرداز و دیگر حرفی نمی زند. این است آثار توسل به آقا علی (ع) و از این داستان فهمیده می شود که متمکنین سابق در کارهای خیر تا چه حد دارای صدق و اخلاص بودند تا اندازه‌ای که مورد عنایت و التفات بزرگان دین قرار می گرفتند و همراه خود می بردند. در این دوره ثروتمندان غالباً در فکر زیاد کردن مال خود هستند و توفیق صرف کردن در امور خیر با صدق و صفا و اخلاص نصیب آنها نمی شود.

ای آنکه پادشاه سریر ولایتی
 معلول ذات و مقصد غائی علتی
 اشیاء ز جزء و کل همه معلول فیض تست
 برتر ز ذات اقدس تو نیست خلقتی
 ز امکان و از وجوب تو مبهوت مانده عقل
 جز عشق در طریق تو نبود دلالتی
 ادعونی استجب لکم ارفیست شأن تو
 نادعلی چگونه رهاند ز شدتی
 از قدرت تو قلعه خیبر بهانه بود
 خود قدرتی یگانه و قادر بقدرتی
 ای ناخدای کشتی احسان و بحر جود
 ما را به بخش اگر بغلط شد کنایتی

مسلمانان هندو

ثقه با فضیلت و مخلص اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) جناب آقای شیخ محمد حسن مولوی قندهاری از علماء مشهد است نقل می‌کند: روزی فرمانروای دولت حیدرآباد، دکن که نظام لقبش بود، در عماری خود نشسته و عده‌ای هندوی بت پرست، آن عماری را بدوش حمل می‌کردند (طبق مرسومات تشریفاتی سلطنتی آن زمان) پس در آن حالت چرت و بیخودی عارضش می‌شود و حضرت امیرالمؤمنین (ع) را می‌بیند.

آقا علی (ع) به او می‌فرماید: نظام حیاء نمی‌کنی بدوش سادات عماری خود را قرار دادی؟

چشم باز می‌کند و منقلب می‌گردد و می‌گوید عماری را بر زمین گذارند، هندوان می‌گویند آقا مگر از ما تقصیری سر زده؟ می‌گوید: نه لکن باید عده دیگری بیایند و عماری را بلند کنند پس جمعی دیگر می‌آیند و عماری را بدوش می‌کشند تا نظام بمقصد خود رفته و به منزل بر می‌گردد، سپس آن افرادی که در مرتبه اول عماری را بر دوش داشتند آنها را احضار کرده و در خلوت دست بگردن آنها انداخته و با ایشان معانقه نموده و رویشان را می‌بوسد و می‌گوید شما از کجائید؟

جواب می‌دهند: اهل فلان قریه، می‌گوید: آیا از سابق اینجا بودید؟ می‌گویند: همینقدر می‌دانیم که اجداد ما از عربستان به اینجا آمده بودند و توطن نموده‌اند.

می‌گوید: باید تفحص کنید، نوشته جاتیکه از اجدادتان دارید جمع کنید و نزد من بیاورید. اطاعت نموده و هر چه داشتند آوردند سلطان در بین نوشته‌ها شجره نامه و نسب نامه اجدادشان را پیدا می‌کند و می‌بیند که منسب آنها به حضرت علی بن موسی الرضا (ع) می‌رسد و از سادات رضوی هستند.

نظام بگریه می‌افتد و می‌گوید شما چطور هندو شده‌اید در حالیکه مسلمان زاده بلکه آقا زاده و سید مسلمانانید؛ همه آنها منقلب شده و مسلمان و شیعه اثنی عشری می‌شوند و نظام هم املاک زیادی به آنها عطا می‌کند.

عشق علی و آل مرا در سر است و بس

چون عشق دیگران همه درد سر است و بس

ما دوستدار و عاشق خوبان عالمیم

معشوق عده‌ای بجهان گر ز راست و بس
 گر پشت پا زدیم ز مستی به این جهان
 ما را می‌معاشقه در ساغر است و بس
 از دل مکن ولای علی را برون ولی
 حسن عمل شفیع تو در محشر است و بس
 مداح مرتضی مده نسبت به ایزدی
 خاک در غلام علی قنبر است و بس

پول سفر رسید

جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد انصاری دارابی که از بزرگانند نقل فرمود:
 پیش از سفر کربلا در عالم رؤیا آقا مولی‌الکونین حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را در خواب زیارت نموده و حضرت می‌فرمایند
 آشیخ بزیرت ما نمی‌آیی؟
 عرض کردم وسائل سفر ندارم. حضرت فرمود: بر عهده من زیارت ما بیا.
 طولی نکشید که مخارج سفر بمقدارش رسید به نجف آمدم و حضرت را زیارت نمودم و تا وقتی که توقف نمودم و بعد مراجعت
 کردم هم رسید. در ضمن پسر من نیز مصروع بود و بقصد استشفاء همراه آورده بودم و در نجف اشرف کنار قبر آقا علی (ع) برده
 بودم، شفا یافت و برگشتم.

مدح علی و آل بود کار و عادت
 یا رب فزون نما، تو بدل این ارادت
 جز مدح او ثنای کسی را نمی‌کنم
 راه علیست راه نجات و سعادت
 من پیروی ز میثم تمار می‌کنم
 مولا اگر قبول کند این شهادت
 من در جهان به عشق علی آمدم بلی
 ورنه مرا چه سود بود از ولادت
 بی‌حب مرتضی نبود طاعت قبول
 بی‌مهر او خدا نپذیرد عبادت
 یا مرتضی علی ز هنر ورمپوش چشم
 در حال احتضار بیا بر عبادت

استغاثه بعد از مرگ

شهید بزرگوار عالم متقی حضرت آیه الله العظمی سید عبدالحسین دستغیب که براستی بقول فرمایشات حضرت امام رضوان الله
 تعالی علیه که ایشان معلم اخلاق بود شهید محراب و نماز فرمود:
 تقریباً چهل سال قبل در مدرسه دار الشفاء قم شب بیست پنجم رجب مجلسی از علماء و فضلاء که برای توسل بحضرت موسی بن

جعفر (ع) بود بنده هم حاضر بودم یکنفر از آقایان فرمود:

وقتی که مختار محله مشراق نجف اشرف (نامش را فراموش نموده‌ام) مرحوم شد. در عالم رویا خود را در صحن مطهر امیرالمؤمنین علی (ع) دیدم در حالیکه آن حضرت با کمال جلال روی منبری بودند ناگهان دیدم مختار محله را که تازه مرحوم شده بود آوردند. در حالیکه دو نفر مأمور او بودند و آثار عذاب از او آشکار بود چون محاذی حضرت رسید استغاثه نمود به آن حضرت و طلب شفاعت نمود.

حضرت فرمود: خطاها و گناہانت را فراموش کردی؟ عرض کرد: آقا صحیح می‌فرمائید لکن من بشما حقی دارم زیرا در تمام ایام سرور شما اہلبیت محله را جمع می‌نمودم و مجلس جشن و سرور می‌گرفتم و در ایام عزاداری مجالس روضه خوانی و سینه زنی برپا می‌کردم خلاصه چنین و چنان کردم.

حضرت فرمود تمام آنچه می‌کردی برای خودت بود می‌خواستی ریاست کنی و به این وسیله‌ها طلب جاه و شهرت نمائی. سر بزیر انداخت سپس گفت صحیح است لکن خودت می‌دانی که بجان و دل شما را دوستدار بودم و بلندی نام شما را خوستار بودم و هر وقت در مجالسی نام شما بعظمت یاد می‌شد دلشاد می‌شدم.

حضرت او را تصدیق فرمود: آنگاه بمأمورین فرمود (خُلُوْہ) او را رها کنید چون مأمورین رفتند شاد و خرم گردید.

شہیکہ بگذرد از نہ سپہر اختر او
اگر غلام علی نیست خاک بر سر او
ولی والی والا امیر عرش جناب
کہ ہست خسرو خاور کمینہ چاکر او
ز قید خسروی ہر دو کون آزاد است
کسیکہ از دل و جان شد غلام قنبر او
محبت تو بود بر حرامزادہ حرام
بنزد آنکہ حدیث نبی است باور او
محبت شہ مردان مجوز بی پدری
کہ دست غیر گرفتہ است پای مادر او
مقام عالی از آن یافت جبرئیل امین
کہ خاکروب حریم تو گشت شہپر او

غذا و پول

جناب حاج سید محمد تقی حشمت الواعظین طباطبائی قمی در کتاب شریف خاندان ایروانی یا راهنمایان علمی اُمم صفحه چہل و یک از قول نخبۃ الاطیاب آقای حاج محمد موسی ایروانی بہ نقل از برادر ارجمندش آقای محمد جواد ایروانی کہ بیست روز قبل از رحلت مرحوم والد آیۃ اللہ میرزا یوسف ایروانی) بہ دیدار ایشان رفتیم و هنگامی کہ بحث تحمّل انسان در مقابل گرسنگی مطرح شد اظهار داشتند کہ پدرم آقا میرزا علی ایروانی کہ از زہاد بزرگ حوزه علمیہ نجف بود و بہ این صفت نیز اشتهار داشت) معتقد بود کہ انسان بدون غذا خوردن می‌توان چند روز زندہ بماند و باکی نداشته باشد و داستانی را نقل کرد کہ روزی در محضر پدر گرانقدرم مرحوم میرزا علی ایروانی رحمۃ اللہ علیہ بودم کہ ناگهان اشک چشمش چون دُرّ بر پهنہ گونه‌اش جاری شد و چنین فرمود:

در مقطعی از ایام تحصیل خود، در حجره کازرونی واقع در ضلع شرقی صحن مطهر مولای متقیان علی (ع) سه روز پی در پی بود که گرسنه بودم امکانات محدود اجازه به من نمی‌داد تا موادّ غذایی لازم را تهیه نمایم.

این محاصره تلخ مرا به یاد این سخن مردم انداخت که می‌گویند اگر سه شبانه روز به آدمی غذا نرسد می‌میرد، به خود گفتم این حرف بیجائی است و محتوی ندارد، زیرا نمونه آن منم که پس از گذشت هفتاد و دو ساعت گرسنگی تنها ضعف وجود مرا گرفته است ولی هنوز سر پا هستم و نمرده‌ام.

از شدت ضعف تصمیم گرفتم تا بخوابم و همینکه خواستم بخوابم با خود اندیشیدم که اگر رو به قبله بخوابم مشروع خواهد بود زیرا امکان دارد شدت گرسنگی مرگ را بدنبال آورد. قبل از خفتن به حرم مولای خود حضرت علی (علیه‌السلام) متوجه شده و گفتم: آقا جان برای من مسئله مردن حلّ شده است، زیرا معتقدم اگر مرگ نبود، نمی‌توانستیم حیات جاودانه را بیابیم پس در حقیقت مرگ پلی است میان حیات این جهان و جهان معنی.

بنابراین هیچگونه خوفی مرا تهدید نمی‌نماید و نگرانی ایجاد نمی‌کند، تنها خوف و نگرانی من این است که مبلغ سیزده پول مدیونم، مولا جان چنانچه این مشکل مرا حل کنی آغوشم برای پذیرش مرگ آماده است.

به محض آنکه حرف دلم را با آقا علی (ع) مطرح نموده و با کلمات ساده او را مخاطب قرار دادم بلافاصله خوابیدم و به خواب عمیقی فرو رفتم که ناگهان درب حجره گشوده شد و فریادی غرّا سکوت حجره را شکست که از شدت آن صدا از خواب بیدار شدم در حالی که دلهره و اضطراب وجود مرا گرفته بود زائری ایرانی را دیدم که با آغوش گرم خود مرا مخاطب قرار داده و می‌گوید:

بیا این یک دیگ غذای گرم و این هم سیزده پول.

مرا در تن بود تا جان علی گویم علی جویم

بجنبد تا رگم در جان علی گویم علی جویم

ز پیدا و زپنهانم همین یک حرف را دانم

که در پیدا و در پنهان علی گویم علی جویم

اگر اهل خراباتم و گر شیخ مناجاتم

بهر آئین بهر دستان علی گویم علی جویم

علی دین است و ایمانم علی درد است و درمانم

چه با درد و چه با درمان علی گویم علی جویم

علی حلال مشکلهای علی آرامش دلها

کند تا مشکلم آسان علی گویم علی جویم

اگر در خانقه افتم و گر در میکده خفتم

بهر معموره و ویران علی گویم علی جویم

اشعار ابن صیفی

ابن صیفی فقیه و دانشمند و شاعر آگاه و ادیب توانا و متعهد اسلامی است و نام و نسبش شهاب الدین ابوالفوارس، سعد بن محمد بن صیفی تمیمی می‌باشد، که از بزرگان اسلام بود که در ششم شعبان پانصد و هفتاد و چهار قمری از دنیا رفت قبرش در مقابر قریش بغداد است.

مورّخ نویس معروف ابن خلکان می‌گوید: شیخ نصرالله بن مجلی که از دانشمندان مورد وثوق اهل تسنن است نقل می‌کند: من در عالم خواب آقا علی (ع) را دیدم و به آنحضرت عرض کردم: ای امیرمؤمنان شما مگه را در سال هجرت فتح کردید، سپس اعلام نمودید که هر کس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است، سپس در مورد فرزندت حسین (ع) که توسط پیروان و فرزندان همین ابوسفیان آنگونه در عاشورا به شهادت رسید، سوگوار هستید (چرا به ابوسفیان امان دادید تا فرزندان و پیروانش با آل علی (ع) چنین کنند) حضرت در پاسخ فرمود: آیا شعرهای ابن صیفی را در این مورد نشنیده‌ای؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: برو آن اشعار را از خودش بشنو.

شیخ نصرالله افزود: من از خواب بیدار شدم، و با شتاب به منزل ابن صیفی رفتم و او را ملاقات نمودم و ماجرای خوابم را برایش بازگو کردم. او تا این مطلب را شنید، ناله‌ای کرد و بلند بلند گریست و سوگند خورد که آن اشعار را با زبان و با قلم برای کسی نخوانده و نوشته و همان شب که شیخ نصرالله حضرت علی (ع) را در خواب دیده سروده است. سپس اشعارش را چنین خواند:

مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً
فَلَمَّا مَلِكْتُمْ سَأَلَ بِالذَّمِّ أَبْطَحُ
وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأُسْرَى وَطَالَ مَا
عَدَوْنَا عَلَى الْأُسْرَى نَمْنُ وَنَضْفَحُ
فَحَسِبُكُمْ هَذَا التَّفَاوُتُ بَيْنَنَا
وَ كُلُّ إِنَاءٍ بِالذِّي فِيهِ يَنْضَحُ

وقتی ما حکومت را بدست گرفتیم، عفو و بخشش و انسانیت شیوه ما بود، ولی وقتی شما (بنی امیه) حکومت را بدست گرفتید تا بیابان حجاز (حمام) خون براه انداختید، و غیر انسانی رفتار نمودید. در حالیکه روش ما در طول تاریخ، لطف و مهربانی با اسیران بود، شما کشتن اسیران ما را روا داشتید و همین تفاوت بین ما و شما (در سرزنش و نالایقی شما) کافی است و از کوزه برون همان تراود که در اوست به این ترتیب عجیب، علی (ع) پاسخ شیخ نصرالله را داد که خلاصه‌اش این است، ما را با بنی امیه مقایسه نکن، اخلاق ما با آنها (زمین تا آسمان) فرق دارد، ما اهل کرم و بخشش و مهربانی هستیم ولی آنها خون آشام و سخت دل می‌باشند.

جان مرا جانان علی هجر مرا پایان علی
درد مرا درمان علی جانم علی جانم علی
از مهر تو دارم نشان عشق رخت دارم بجان
نام تو دارم بر زبان جانم علی جانم علی
من عاشق و تو دلریا من بینوا تو پادشا
شاهان نظر کن بر گدا جانم علی جانم علی
جانم فدای روی تو دل شد اسیر موی تو
باشم گدای کوی تو جانم علی جانم علی
مهر جبین من توئی نقش نگین من توئی
آئین و دین من توئی جانم علی جانم علی
عشق تو را دیوانه‌ام گنج تو را ویرانه‌ام
شمع تو را پروانه‌ام جانم علی جانم علی
کی دل ز مهرت برکنم با نام تو دم می‌زنم

زنجیر تو بر گردنم جانم علی جانم علی

غررالحکم

علامه بحرالعلوم (سید محمد مهدی طباطبائی) از مراجع بزرگ تقلید زمانش بود، و شاگردان برجسته‌ای از مکتب او برخاسته‌اند و یکی از کسانست که خدمت آقا ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرف شده او عموی جد دوم آیه الله العظمی بروجردی است که در نجف اشرف در سال هزار و دویست و دوازده هجری قمری دعوت حق را لبیک گفته و قبر شریفش در نجف اشرف است. از عجائب اینکه: یکی از شاگردان او محدث و عالم بزرگ شیخ عبدالجواد عقیلی می گوید:

در نجف اشرف روزی به زیارت مرقد شریف آقا امیرالمؤمنین علی (ع) رفتم پس از زیارت، عرض کردم: ای مولای من، کتابی از شما می‌خواهم که محتوی نصایح و موعظه‌های خود شما باشد تا حقیر از آن بهره مند گردم. سپس از حرم بیرون آمدم. ملا معصوم علی کتابفروش نزدیک در صحن، مرا صدا زد و گفت، فلانی بیا این کتاب را بخر که کتاب خوبی است. آن کتاب را به قیمت ارزان از او خریدم، پس از آنکه کتاب را مطالعه و بررسی کردم دیدم کتاب غررالحکم است دریافتم که تقاضای من از آن حضرت مورد قبول واقع شده است.

(این مطلب به خط خود شیخ عبدالجواد عقیلی در پشت یک کتاب (غررالحکم) که آن را وقف خاص اولاد کرده بسال هزار و دویست و هشت نوشته شده است).

کتاب غررالحکم حاوی گفتار و سخنان و مواعظ آقا امیرالمؤمنین علی (ع) است که تالیف علامه آمدی محمد بن عبدالواحد تمیمی است که در اوائل قرن ششم بسال پانصد و ده هجری قمری از دنیا رفته و اکنون این کتاب در دو جلد با ترجمه به چاپ رسیده و شامل شش هزار حدیث و جمله است.

ای چهره تو آینه کبریا، علی
 خاک در تو تاج سر انبیا، علی
 تابان ز آستان تو انوار ایزدی
 بیرون ز آستین تو دست خدا، علی
 می‌ریزد از نگاه تو اکسیر زندگی
 میجوشد از دهان تو آب بقا علی
 شرک است اگر بجای خدا خوانمت ولی
 از تو جدا نبود و نباشد خدا علی
 دیدم اگر ز خالق یکتا تو را جدا
 پشتم شود زیار ملامت دو تا، علی
 بی‌پرده تا جمال خدا گردد آشکار
 خود یک نظر برون ز حجاب خود آ، علی

جیفه دینی

جناب حجۃ الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمد حسن مولوی قندهاری که یکی از علمای زاهد و بزرگوار مشهد مقدس می‌باشد نقل می‌فرمود: از آقای سید رضا موسوی قندهاری که سیدی فاضل و متقی بود فرمود:

سلطان محمد دائی ایشان شغلش خیاطی و تھیدست و پریشان حال بود. روزی او را بشاش و خندان یافتم پرسیدم چطور است امروز شما را شاد می بینم، فرمود آرام باش که می خواهم از شادی بمیرم، دیشب از جهت برہنگی بچہ ہایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریہ زیادی کردم و بمولا امیرالمؤمنین علی (ع) خطاب کردم آقا تو شاہ مردانی سخی و دست و دل باز روزگاری، گرفتاری های مرا می بینی، چون خوابیدم دیدم کہ از دروازه عید گاہ قندہار بیرون رفتم باغی بزرگ دیدم کہ قلعه اش از طلا و نقرہ بود دری داشت کہ چندین نفر نزد آن ایستادہ بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست؟ گفتند از آن حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است. التماس کردم کہ بگذارند داخل شدہ و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلاً حضرت رسول خدا (ص) تشریف دارند، بعد اجازہ دادند. با خود گفتم اول خدمت حضرت پیامبر عزیز اسلام وارد گردم و از ایشان سفارشی بگیرم.

چون خدمت حضرت رسول اللہ (ص) رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم. حضرت فرمود خدمت آقایت ابوالحسن برو. عرض کردم حوالہ ای مرحمت فرمائید. حضرت خطی بمن دادند دو نفر را ہم ہمراہم فرستادند چون خدمت حضرت ابوالحسن علی (ع) رسیدم. حضرت فرمود: سلطان محمد کجا بودی؟ گفتم از پریشانی روزگار بشما پناہ آورده ام و حوالہ از رسول خدا (ص) دارم.

حضرت حوالہ را گرفت و خواند و بمن نظر تندی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد و اشارہ فرمود، بہ دیوار، دیوار شکافتہ شد دالانی تاریک و طولانی نمایان شد و مرا ہمراہ خود برد من سخت ترسیدہ بودم. اشارہ دیگری کرد، روشنائی ظاہر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بشدت بمشامم رسید حضرت فرمود: داخل شو و ہر چہ می خواهی بردار، داخل شدم دیدم خرابہ ای است پر از لاشہ مردار حضرت بتندی فرمود: زود بردار (لاشہ خوارہای زیادی آنجا بود) از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغہ مرده ای بدست آمد، برداشتم. فرمود: برداشتی؟ عرض کردم بلی.

حضرت فرمود: بیا، در برگشتن دالان روشن بود. در وسط دالان دو دیک پر آب روی اجاق خاموش مانده بود. حضرت علی (ع) فرمود: سلطان محمد چیزی کہ بدست داری در آب بزن و بیرون آور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا- شدہ است. حضرت بمن نگاہی نمود و لکن خشمش کمتر بود.

حضرت فرمود سلطان محمد برای تو صلاح نیست محبت مرا می خواهی یا این طلا را؟ عرض کردم محبت شما را! فرمود: پس آنرا در خرابہ بیانداز. بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم بوئی بمشامم رسید تا صبح از خوشحالی گریہ می کردم و شکر خدای را نمودم کہ محبت آقا علی (ع) را پذیرفتم. پس از این واقعہ اضطراب دنیوی سلطان محمد برطرف شد و وضع فرزندانش مرتب گردید.

مست تولای توام یا علی

خاک کف پای توام یا علی

ای لب لعل تو مسیحای من

وی سخت باعث احیای من

روشنی دیدہ بینای من

نیست کسی غیر تو مولای من

مست تولای توام یا علی

خاک کف پای توام یا علی

دیدہ بہ خورشید رخت دوختم

با نگهی سوختن آموختم
 سوختن آموختم و سوختم
 سوختم و نور بر افروختم

غرقاب بلا

مرحوم زاهد متقی عاشق اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) میرزا حسن صدیقیان رحمه الله علیه پدر بزرگ مولف که برای والده نقل کرده بود که یک شب گذرم به جنگل افتاد، هوا تاریک و جنگل وحشتناک، ترس تمام وجودم را فرا گرفته بود ولی چون ناچار بودم گذر کردم. که ناگهان یک سگ بزرگ و قوی هیکل و حاری که چشمانش قرمز و پر از خون بود و دندانهای تیزی داشت به من حمله کرد.

رنگم مانند گچ سفید شد و از ترس سر جایم خشک شده بودم و نمی دانستم چه کنم و نزدیک به سخته بودم که یک وقت متوجه شدم دستی از پشت به شانم حمله کرد و گوینده را ندیدم و فرمود هفت مرتبه این شعر را بخوان تا نجات پیدا کنی.

بغرقاب بلا افتاده ام یا مصطفی

دستی به بحر غم گرفتارم علی المرتضی

دستی ز اسرار شب معراج دانستم یداللهی

چرا دستم نگیری یا علی بهر خدا دستی

تا این اشعار را خواندم مثل آب روی آتش بود، دیدم آن حیوان ساکت شد و من هم از نزدش گذشتم.

ز مهر او سرشت من جمال او بهشت من

هم اندر روضه رضوان علی گویم علی جویم

علی باب الله عرفان علی سر الله سبحان

بنور دانش و عرفان علی گویم علی جویم

اگر درویش و مسکینم و گر دیندار و بیدنم

چه با کفر و چه با ایمان علی گویم علی جویم

اگر تسبیح می گویم و گر زنار می جویم

بهر اسم و بهر عنوان علی گویم علی جویم

ز سوره سوره قرآن ز یاسین و ز الرحمان

بهر آیه ز هر تبیان علی گویم علی جویم

اگر از وصل خوشحالم و گر از هجر مینالم

چه با وصل و چه با هجران علی گویم علی جویم

دعای قهوه چی

در زمان مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا رضوان الله علیه که یکی از علمای بزرگ نجف اشرف بود، قحطی عجیبی شد. مردم محتاج باران شدند. بحضور شیخ آمده از او خواستند دعا کند. شیخ جعفر آمد میان حرم و کنار ضریح مقدس آقا امیرالمؤمنین علی (ع) شروع بدعا و تضرع و زاری نمود و عرض کرد ای مولای من مردم محتاج باران هستند با این همه نماز و دعا خداوند اثری بر

دعاهای مردم نمی‌گذارد از خداوند بخواه عنایتی بفرماید.

در اثر دعا و زاری زیاد کنار ضریح خوابش برد. آقا علی (ع) کنار بالینش تشریف آوردند و فرمودند: ای شیخ جعفر یک مرد قهوه‌چی در بین راه کوفه به این نام است برو پهلوی او و بگو بیاید در مراسم دعا شرکت کند تا خدا باران رحمتش را بر مردم نازل کند.

شیخ جعفر از خواب بیدار شد و آمد بین راه کوفه و نجف دید یک دکان قهوه‌خانه در آنجاست و مرد قهوه‌چی را یافت رفت داخل قهوه‌خانه نشست تا شب شد، مرد خواست درب قهوه‌خانه را ببندد که شیخ فرمود امشب می‌خواهم میهمان تو باشم و مرد هم قبول نمود. شیخ شب را تا صبح بیدار بود که ببیند این مرد قهوه‌چی چه عملی را انجام می‌دهد که اینقدر مورد عنایت حضرت امیرالمؤمنین (ع) است.

شب صبح شد دید این مرد قهوه‌چی فقط نماز عادی خودش را می‌خواند و دائم الذکر هم که نیست و بقدر متعارف عبادت می‌کند شیخ آمد نزد قهوه‌چی ایستاد و فرمود: ای مرد توجه کن که مولا علی (ع) تو را وسیله استجاب دعا قرار داده است علت این ارزش را بگو؟

عرض کرد: من شاگرد قهوه‌چی بودم مادرم می‌گفت آرزو دارم تو را داماد کنم. پولی جمع کرده بمادرم دادم دختری را برایم خواستگاری نمود مقدمات عروسی من مهیا شد، شب زفاف دیدم عروس خیلی متوحش است به او گفتم چرا ناراحتی؟ گفت: داستانم را نقل می‌کنم می‌خواهی مرا بکشی، بکش و می‌خواهی ببخشی ببخش من سرمایه بکارتم را از دست داده‌ام و حالا حامله هستم و هیچکس جز خدا نمی‌داند.

من گفتم خداوندا حالا- بهترین وقت است که من برای رضای تو از این موضوع صرف نظر کنم و پرده آبروی این زن را ندرم (یا ستار العیوب) ای کسی که پرده روی عیوب و بدیها می‌پوشانی ای خدا، تو هم روی عیب ما را بپوشان و از سر تقصیر ما در گذر، هیچ نگفتم مگر اینکه قول به همسرم دادم که چنانچه تا بحال کسی ندانسته از حال ببعدهم کسی نخواهد دانست و فردا صبح هم اظهار رضایت کردم تا بحال هم با آن زن زندگی می‌کنم احدی جز خدا ماجرا را نمی‌داند.

شیخ جعفر می‌گوید: ای مرد بحق خدا عملی بزرگ انجام دادی و تسلیم خدا نمودی حالا بیا دعا کن که آقا علی (ع) فرموده که دعای تو مستجاب است.

قهوه‌چی دست بطرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا مردم محتاج رحمت تو اند آقا علی (ع) پیغام داده من دعا کنم از پیشگاه با عظمت تو برای خود و مردم طلب عفو می‌کنم و در خواستم اینست که باران رحمت خویش را نازل فرمایی.

هنوز دستهای مرد قهوه‌چی بلند بود که ابرها در آسمان ظاهر شد و باران شدیدی بارید.

تا صورت پیوند جهان بود علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی

بود شاهی که ولی بود و وصی بود

علی بود سلطان سخا و کرم وجود علی بود

آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن

کردش صفت عصمت و بستود علی بود

آن قلعه گشائی که در قلعه خیبر

بر کند بیک حمله و بگشود علی بود

آن گرد سرافراز که اندر ره اسلام

تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن شیر دلاور که برای طمع نفس
برخوان جهان پنجه نیالود علی بود

سزای دروغ

مرحوم آیه الله آشیش علی اکبر نهاوندی رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریفش از مرحوم عالم جلیل القدر سید حسین بن سید حسن طالقانی رضوان الله تعالی علیهم نقل فرمود: شخصی که مذهب شیعه داشت و از اهل ایران بود به مکه رفته بود و از یک نفر سنی که صراف بود پولی طلب داشت.

مرد سنی بعد از چند وقت انکار کرد که تو هیچ مبلغی از من طلب نداری. شیعه ایرانی گفت: قسم بخور که من از تو پولی طلب ندارم.

مرد سنی گفت: قسم می‌خورم به ابوبکر و عمر و عثمان که از مشایخ ثلاثه هستند تو از من پولی طلب نداری. مرد شیعه گفت: نه قسم بخور به آقا علی امیرالمؤمنین (ع) و این طور بگو: به آقا علی ابن ابی طالب تو از من پولی طلب نداری.

مرد سنی گفت به علی ابن ابی طالب تو از من پولی نمی‌خواهی تا این را گفت در همان وقت زبان و دهن او بسته و گرفته شد.

شیر خدا و لنگر عرش خدا علی است
مرآت حق و آینه حق نما، علی است
در روز حشر شافع امت محمد است
باب النجاة سلسله انبیاء علی است
بعد از وجود اقدس خاتم، حبیب حق
برکل جنّ و انس و ملک رهنما، علی است
اول رَجُل که دین محمد قبول کرد
و ان دومین زخمسه آل عبا علی است
نفس نبی و باب علوم محمد است
چارم نفر که رفته بزیر کساء علی است
گر افتخار دیگری از بهر او نبود
این افتخار بس که شه لافتی علی است

سوگند کذب

سید جلیل عالم عامل سید نصرالله مدرس کربلائی نقل نمود: یک بنده خدائی چند گاو را نزدیک اعرابی بطور امانت سپرد. پس از برگشت مطالبه حقش را نمود ولی آن اعرابی انکار وقایع نمود. آن بنده خدا وقتی انکار اعرابی را دید خیلی ناراحت شد فکری نمود و به اعرابی گفت؛ پس بیا برویم نزد قبر آقا علی (ع) سوگند یاد کن که من گاوها را نگرفته‌ام آن وقت من با تو کاری ندارم. هر دو نزد ضریح آقا امیرالمؤمنین (ع) آمدند وقتی که بروضه مقدّس حضرت تشریف آوردند، آن اعرابی بدروغ سوگند یاد نمود. که این شخص از من گاوی طلب ندارد.

تا این جمله را گفت؛ تمام اعضاء بدن بی‌حس شده و نقش زمین گردید، مردم ریختند که او را حرکت دهند و از زمین بردارند

نتوانستند تا اینکه آن مرد اعرابی اقرار به حقیقت نمود و از حضرت و آن مرد معذرت خواست تا توانست از زمین جدا گردد.

ای اسم نیکویت دوا
 ای ذکر دلجویت شفا
 ای مظهر لطف خدا
 جانم علی جانم علی
 راز و نیاز من توئی
 سوز و گداز من توئی
 آگه بر از من توئی
 جانم علی جانم علی
 از هجر تو دارم بسی
 ای دوست دارم مطلبی
 باز آ مرا بر سر شبی
 جانم علی جانم علی
 ای جان جانانم علی

مدح مقبول

حضرت آیه الله مولوی قندهاری که یکی از علمای برجسته مشهد هستند نقل فرمود: بنده ساکن مشهد مقدس بودم و از فیوضات آقا حضرت امام رضا(ع) در جوانی مرهون احسان امام رئوف و از قابلیت خود زیادتر، منبرم جذّاب بود، ملازم مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی و سید رضا قوچانی و شیخ رضانعلی قوچانی و شیخ مرتضی بجنوردی و شیخ مرتضی آشتیانی که همگی از علمای عظام و برجسته مشهد بودند، بودم ایشان مرا به اطراف ایران مثل پاکستان و قندهار و غیره می فرستادند. یکشب که وارد مشهد شدم آمدم مسجد گوهرشاد تازه اذان مغرب می گفتند مرحوم آیه الله آشیخ علی اکبر نهاوندی مشغول نماز گردید و پس از اتمام نماز خدمتش رسیدم. با حضرتش معانقه نمودم و خدمتش نشستم در این وقت مرحوم حاج قوام لاری ایستاد و بنای مقدمه روضه را نمود و ابتدایش این دو شعر را خواند که من قبل از آن این اشعار را نشنیده بودم.

ها علی بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 هو والواجب نور و بصر
 هو والمبدء شمس و قمر

حالم منقلب شد. آقای شیخ علی اکبر نهاوندی داشت با من صحبت می کرد که یک گوشم به ایشان و گوش دیگرم به حاج قوام بود.

با حال منقلب بخانه آمدم تنها بودم در خودم طبع رسائی یافتم مداد را برداشتم آن اشعار را شیر و شکری تضمین کردم.

ها علی بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 عقل کُل بما داد خبر

انا كالشمس و على كالقمر
 هو والواجب نور و بصر
 هو والمبدء شمس و قمر
 عشق افكند بدلها اخگر
 عشق نبود هویدا محشر
 عشق چه بود اسدالله حیدر
 ها علی بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 بشری بس گل آدم که سرشت
 گر حقی تخم عبادت که بکشت
 روئیت آئینه هر هشت بهشت
 مویت آویزه هر دیو کنشت
 کیمیا کن بنظر این گل و خشت
 تا شود خشت و گلم حور سرشت
 من نیم ناصبی و غالی زشت
 عشق سرمشق من اینگونه نوشت
 که بمحراب تو هر شام و سحر
 سجده آریم بنزد داور
 ها علی بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 گفت غالی که علی الله است
 نیست الله صفات الله است
 متشرع که محب جاه است
 او هم از بیخبری در چاه است
 خوب از بیت حجره آگاه است
 غافل از قبله شاهنشاه است
 شهر احمد علیش درگاه است
 رو به آن قبله عرفان آور
 درس اعمال ز قرآن آور
 ها علی بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 علی ای مخزن سر معبود
 رونق افزای گلستان وجود

کعبه از قوس نزولت مسعود
 مسجد کوفه ترا قوس صعود
 خالقت چون در هستی بگشود
 عشق بازی بتو بودش مقصود
 غرض از عشق و محبت این بود
 تا گشاید بجهان سفره جود
 من چه گویم بمدیح حیدر
 عاجز از مدح علی جن و بشر
 ها علی بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 حسن روسیه نامه تباه
 پناه آورده بقبر ای شاه
 اگرش بار دهد و اشوقاه
 وربر اندز درش واویلاه
 یا علی قنبرت انشاءالله
 رد سائل نکند از درگاه
 قنبرا کن بمن خسته نگاه
 حسبی الله و ما شاء الله
 مستم از باده حب حیدر
 علیم جنت و قنبر کوثر
 ها علی بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر

چهار سال گذشت نمی دانستم این مدح قبول شده یا نه؟

روزی بعد از ناهار خوابیده بودم در عالم واقعه دیدم مشرف شدم کربلای معلی وارد رواق مبارک شدم دیدم درهای حرم بسته و زوار بین رواق مشغول خواندن زیارت وارث هستند.

حالم دگرگون شد که چرا درها بسته است من حالا تازه رسیده‌ام. پرسیدم آیا درها باز می‌شود؟ گفتند؛ بلی یکساعت دیگر باز می‌شود و حالا مجتهدین و علمای اولین و آخرین در حرم حضرت سید الشهداء (ع) هستند و مشغول مدح و تعزیه‌اند.

من در همان عالم خواب بسمت قتلگاه آمدم دلم آرام نمی‌گرفت. نزد آن شباکی (پنجره) که بالای سر مبارک قرار گرفته است نظر کردم از میان شباک علماء را دیدم عده‌ای را شناختم، علامه مجلسی، ملامحسن فیض کاشانی، سید اسماعیل صدر، میرزا حسن شیرازی، شیخ جعفر شوشتری حضور داشتند حرم مملو از جمعیت بود همه بضریح و پشت بشباک بودند و سر کرده همه، مرحوم حاج آقا حسین قمی بود. ایشان دستور می‌داد فلان آقا برود بخواند. پس از خواندن دیگران احسنت احسنت می‌گفتند و گریه می‌کردند.

چند نفری را دیدم بالا رفتند و خواندند و پائین آمدند. در همان عالم رؤیا مانند بچه‌ها از گوشه شباک بخودم فشار آوردند و

اینطرف و آنطرف کرده ناگهان خود را داخل حرم مطهر دیدم ولی هیچ جا نبود مگر پهلوی خود آقای قمی ناچار همانجا نشستم. (بنده وقتی که آقای قمی در مشهد مقدس بود بایشان ارادت داشتم و در آخر کار نیز وکیلشان بودم). همینکه مرا دید فرمود مولوی حسن. عرض کردم بله قربان. فرمود برخییز و بخوان. من میان دو راهی واقع شدم امر آقا را چه کنم و با حضور این اعلام کدام آیه را عنوان کنم کدام حدیث را تطبیق کنم چگونه گریز روضه بزنم مثل اینکه ناگهان بدلم الهام غیبی شد خواندم، اشعارها علی بشر کیف بشر تا آخر قصیده‌ای که گذشت. وقتی که از خواب بیدار شدم دلم می‌طپید عرق زیادی کرده بودم مثل اینکه مرده بودم شکر خدای را بجا آوردم که بحمد الله مدیحه‌ام مورد عنایت واقع شده است.

تو دست خداوند و خدا از تو جدا نیست
 آنجا همه حق است که پایت بمیانست
 قومی بتو عامی شد و قومی خدا خواند
 از شأن تو آگاه نه این است و نه آنست
 از مدح تو درماند خرد زانکه مقامت
 والاتر از اندیشه و برتر ز گمانست
 آنکو بشب از گریه نیاسود شگفتا
 در جنگ قوی چنگتر از شیر زیانست
 روزی که زوحشت همه جانها بلب آید
 نازم بولای تو که آن خط امانست
 مهر تو و قهر تو ببازار حقیقت
 آن مطلق سود آمد و این عین زیانست

چشم دشمنان کور

شیخ ابوتراب نهاروندی نقل کرده: خدمت شیخ طه عرب که مرجع تقلید بود آمدند و گفتند: یک جوانی از دنیا رفته، بیاید به جنازه‌اش نماز بخوانید، آقا به راه افتاد که بر جنازه او نماز بخواند، بعضی‌ها گفتند: این جوان گنهکار است و همه از معصیتهای او خبر دارند، آنقدر سعایت کردند که آقا از خواندن نماز بر جنازه جوان معصیت پیشه پشیمان شد و شخص دیگری نماز خواند و دفنش کردند.

صبح فردا که شاگردان برای درس آمدند، فرمود: جوان را کجا دفن کردند، گفتند در فلان قبرستان، فرمود: برویم من می‌خواهم به قبرش نماز بخوانم، گفتند شما به خودش نماز نخواندید حالا به قبرش می‌خواهید بخوانید، گفت دیشب خوابش را دیدم چه جایی و چه مقامی داشت گفتم به من گفته بودند که تو آدم بدی هستی چطور اینجا را به تو داده‌اند؟

گفت: وقت مرگ رختخوابم یک پارچه آتش شد، آب غسل آتش بود، عذابم می‌کردند. دو ملک مرا می‌کشاندند و می‌بردند به جایی که عذاب کنند، در راه که می‌بردند سه نفر سوار می‌رفتند یکی گفت: اینها را می‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت آنکه پیشاپیش همه می‌رود آقا امیرالمؤمنین (ع) است آن دو نفر یکی آقا امام حسین (ع) و یکی حضرت ابوالفضل (ع) است من فریاد زدم یا علی یا امیرالمؤمنین جواب نداد، گفتم آقا نمی‌گویم از من شفاعت کن ولی یک سؤال از شما دارم، حضرت ایستاد عرض کردم آقا اینجا که مرا می‌برند عذاب کنند، همه ناصبی و از دشمنان شما هستند، اگر یک ناصبی به من بگوید تو اینهمه یا علی یا علی گفتمی از علی چه استفاده دیدی من چه بگویم شما یک جواب به ما بدهید من به دشمنان شما بگویم.

حضرت علی امیرالمؤمنین (ع) فرمود: راست می‌گویند او را برگردانید، برگردانند و این مقام را به من دادند و از گناهم گذشتند. نه مراست قدرت آنکه دم زخم از جلال تو یا علی نه مرا زبان که بیان کنم صفت کمال تو یا علی شده مات عقل موحدین همه در جمال تو یا علی چو نیافت غیر تو آگهی ز بیان حال تو یا علی نبرد بوصف تو ره کسی مگر از مقال تو یا علی توئی آنکه غیر وجود خود بشهود و غیب ندیده همه دیده نه چنین بود شه من تو دیده دیده فقرات نفس شکسته سُبُحات وهم دریده ز حدود فصل گذشته بصعود وصل رسیده بکدام کس مثلت زخم که بود مثال تو یا علی

جنت مولی

مرحوم شیخ محمود تاج الواعظین لنگرودی جدّ مؤلف کتاب دین ما علمای ما متولد کربلا و از طلاب حوزه نجف اشرف و همدوره مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین غروی معروف به آیه الله کمپانی بود که عمر شریفش را در مطالعه گفتار اهل بیت اطهار (علیهم السلام) صرف نموده و در منبر منابع حدیث و تفسیر آیات را آنچنان بیان می‌کرد که او را بحار متحرک لقب دادند. نامبرده در لنگرود و اطراف آن شهر منبر می‌رفت ولی مرحوم آیه الله حاج شیخ مهدی لاکانی براساس شناختی که از وی داشت خواست که آقای تاج به رشت برود زیرا در محیط بزرگتر قدردانی مردم بیشتر خواهد بود. معظم له سالها در رشت منبر رفت و سرانجام روز اول ذی الحجه الحرام سال ۱۳۲۰ شمسی براساس سکتة قلبی دارفانی را وداع گفت مرحوم حاج شیخ مهدی لاکانی می‌فرمود: او را در خواب دیدم و گفتم: مرگ و قبر را چگونه یافتی؟ در جواب گفت: مولایم حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را دیدم که از من دعوت کرد تا در باغی مملو از گل قدم بزنیم، من با مولایم حرکت کردم و همچنان در ناز و نعمتم که بودم، هنیا له، عاش سعیدا و مات سعیدا.

دل شد ز نامت صیقلی، و از مهر چهرت منجلی

گویم به آوای جلی مولا علی مولا علی

والا تر از ولا علی، بالاترین بالا علی

مولا علی اولی علی، حلال مشکلهای علی

گفتا سفیر آخرین، ختم رسولان امین

بر خلق عالم اینچنین، حق را علی باشد ولی

از بعد احمد مصطفی، از جمله خاصان خدا

از ما خلق از ما سوی، هم اکملی هم اعقلی

جان تشنه احسان تو، ما بنده فرمان تو

دست من و دامان تو، ای حقتعالی را ولی

حلال مشکلهای علی، حلال مشکلهای علی

حلال مشکلها علی، حلال مشکلها علی

علم الهدی

درباره علت ملقب شدن، سید مرتضی به علم الهدی مرحوم محدث قمی (رضوان الله تعالی علیهما) در منتهی الامال آورده است که شیخ اجل شهید در رساله چهل حدیث و غیره بیان نموده‌اند: محمد بن حسین وزیر قادر عباسی در سال چهار صد و بیست به سختی بیمار شد و بیماری او بطول انجامید تا آنکه بعد از توسلات شبی در خواب خدمت و محضر مقدس آقا امیرالمؤمنین علی (ع) مشرف می‌شود و از بیماری خود به حضرت شکایت می‌نماید حضرت علی (ع) به او می‌فرماید: به علم الهدی بگو که برای تو دعایی بخواند تا شفا یابی.

می‌گوید: عرض کردم: ای مولای من علم الهدی کیست؟ آقا علی (ع) فرمودند: علی ابن حسین موسوی (سید مرتضی) است. وزیر نامه‌ای به سید نوشت و در آن نامه تقاضای دعا نموده بود و در ضمن سید را به لقب علم الهدی مخاطب قرار داد. وقتی سید نامه را خواند. خود را لایق آن لقب نمی‌دانست (شکست نفس بود) در جواب وزیر نوشت (الله الله فی امری فان قبولی لهذا اللقب شناعه علی) فرمود قبول کردن این لقب برای من عیب است و من سزاوار این لقب نیستم. وزیر به عرض رسانید والله من از خود نگفتم بلکه، امیرالمؤمنین علی (ع) این لقب را برای شما ذکر کرده است. بعد از آنکه وزیر به دعای سید شفا یافت، صورت قضیه را به قادر عباسی عرض کرد و قبول نکردن سید را هم یاد آور شد. قادر به سید عرض کرد: آنچه را که جدت ترا به آن ملقب ساخته است قبول کن و حکم کرد که منشیان آن را در القاب سید داخل سازند و از آن پس به لقب علم الهدی مشهور گردید.

گر سر ذات خویش هویدا کند علی

اثبات ذات خالق یکتا کند علی

حق با علی است بلکه علی خویشتن حقست

از حق بغیر حق چه تمّی کند علی

از ذات او مشیّت حق پرده در شود

از روی کار پرده اگر وا کند علی

در پرده حجاب ز اسرار سرّ غیب

بهر رسول حلّ معّمّا کند علی

نهایه شیخ طوسی

جناب عالم بزرگوار حاج سید امیر محمد صالح حسینی خاتون آبادی در (حدائق المقربین) نقل کرده در پشت کتاب قدیمی نهایه شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیهما) دیدم نوشته:

جمعی و گروهی از بزرگان شیعه مانند حمدانی قزوینی و عبدالجبار بن عبدالله مقری رازی و حسن بن بابویه، در کتاب شیخ طوسی اختلاف نظر داشتند که آیا مورد اعتماد هست یا نه و خلاصه همه به حضرت شیخ اعتراض کرده بودند و در صحت عمل آن کتاب شک داشتند.

بالاخره همه علماء جمع شدند و قرار بر این گذاشتند که به نجف اشرف مشرف شده و سه روز، روزه بگیرند و غسل کنند و شب جمعه در حرم حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بمانند و مشغول عبادت شوند تا بلکه از طرف آقا علی (ع) مطلب برای همه روشن

گردد.

آمدند نجف اشرف پس از سه روز روزه، و عبادت در شب جمعه در حرم متوسل شدند، او آخر شب همه به خواب رفتند و همه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را در خواب دیدند و حضرت علی (ع) به آنها فرموده بود: در فقه اهل بیت کتابی که سزاوار اعتماد و اقتداء و رجوع کردن به آن باشد مانند کتاب نهایه تصنیف نشده، یعنی کتاب نهایه از تمام کتب فقهی شیعه معتبرتر است به علت آنکه مصنف او با قصد خلوص و بدون غرض دیگری جز خدا آن را نوشته است و او از هر جهت بی نیاز کننده است شما را از کتابهای دیگر. در صحت آن شک نکنید و به آن عمل کنید. چون از خواب بیدار شدند هر یک اظهار نمودند که خوابی دیده‌اند که دلیل بر صحت کتاب نهایه است. ولی قرار گذاشتند که هیچکدام خوابشان را نقل نکنند بلکه روی کاغذی بنویسند و بعد تطبیق نمایند تا چگونگی خوابها معلوم شود.

وقتی که همه آنچه در خواب دیده بودند را روی کاغذ نوشتند، دیدند خواب همه یکی بوده حتی عبارتها با هم هیچ فرقی نداشته همه خوشحال شدند آمدند به منزل شیخ که داستان را به شیخ خبر دهند وقتی که وارد منزل شدند تا شیخ آنها را دید فرمود: حرف و گفته مرا درباره کتاب قبول نکردید تا آنکه از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) تعریف و مدح کتاب مرا شنیدید.

علی مهر جهان آرا، علی ماه فلک پیما

علی بدر علی بیضا، علی نجم، و علی اختر

علی در مُلک دین حاکم، امیر قائد و قائم

قضا بزم و قدر خادم، ملک عبد و فلک چاکر

علی دریای بی ساحل، علی غواص بحر دل

علی شاهنشاه عادل، علی سلطان بحر و بر

سفیران نبوت را، علی پیرو علی مرشد

نکوکاران امت را، علی یار و علی یاور

ولایت را علی والی، نبوت را علی تالی

امامت را علی مخزن، کرامت را علی گوهر

میرزای قمی

شخصی خدمتگذاری مقبره مرحوم میرزای قمی (رضوان الله تعالی علیه) را اختیار نموده بود، و دائما مشغول قرائت قرآن بود، بدون اینکه حقوقی بگیرد یا بخواهد. علت را از او پرسیدند؟ گفت از مکه مراجعت می نمودم، همیانی داشتم که تمام دارائی من در آن بود موقع سوار شدن به کشتی به دریا افتاد.

آمدم نجف اشرف وارد حرم شدم و با دلی شکسته به حضرت علی امیرالمؤمنین (ع) متوسل و درد دل کردم که آقا این همه راه را بعشق و علاقه شما آمدم و آدمی ندارم نیستم بلکه آبرو دارم و حالا تمام دارائیم از بین رفته از حضرتت استدعا دارم که مال مرا به من برسانید زیرا دستم خیلی تنگ شده...

همان شب به خواب رفتم در عالم رؤیا خدمت آقا مولی المؤمنین امیرالمؤمنین علی (ع) مشرف شدم، حضرت به من فرمود اگر مالت را می خواهی برو از میرزای قمی بگیر.

از خواب بیدار شده و خدمت و محضر میرزای قمی رسیدم مطلب را با ایشان در میان گذاشتم. میرزا فرمود: چند روز است که انتظار تو را دارم همیان را به من داد و فرمود همیان خود را بگیر ولی تا وقتی که زنده هستم این ماجرا را برای کسی تعریف نکن.

دَمبدم دَم از ولای مرتضی باید زدن
 دست دل در دامن آل عبا باید زدن
 نقش حب خاندان بروح جان باید نگاشت
 مَهر مَهر حیدری بر دل چو ما باید زدن
 دم مزن با هر که او بیگانه باشد از علی
 گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن
 رو بروی دوستان مرتضی باید نهاد
 مدعی را تیغ غیرت برقفا باید زدن
 لافتی الا علی لا سیف الی ذوالفقار
 این نفس را از سر صدق و صفا باید زدن
 در دو عالم چارده معصوم را باید گزید
 پنج نوبت بر در دولتسرا باید زدن
 پیشوائی بایدت جستن از اولاد رسول
 پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن

ولایت علی

حضرت استاد و علامه بزرگوار مرحوم آیه الله حاج سید حسین طباطبائی تبریزی صاحب المیزان رضوان الله تعالی علیه نقل فرمودند.

از مرحوم آیه الحق عارف عظیم الشان حاج آقا میرزا علی آقای قاضی رضوان الله تعالی علیه که فرمود:

در نجف اشرف در نزدیکی منزل ما، مادر یکی از دخترهای افندی فوت کرد (افندیها سنی‌های عثمانی بودند که از طرف دولت عثمانی در آن وقت که عراق در تحت تصرف آنها بود به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند و بعد از جنگ بین المللی اول که دولت کفر بر اسلام غلبه کرد و کشور عثمانی را تجزیه نمود عراق از تحت قیومت عثمانی خارج شد). این دختر در مرگ مادر بسیار ضججه و ناله و بی تابی می کرد و جدا متألم و ناراحت بود و با تشییع کنندگان تا قبر مادر آمد و آنقدر ناله کرد که تمام جمعیت مشیعیین را منقلب نمود.

تا وقتی که قبر را آماده و خواستند مادر را در قبر گذارند فریاد میزد که من از مادرم جدا نمی شوم، هر چه خواستند او را آرام کنند مفید واقع نشد. دیدند اگر بخواهند اجارا دختر را جدا کنند بدون شک جان خواهد سپرد.

بالاخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند و دختر هم پهلوی جسد مادر در قبر بماند ولی روی قبر را از خاک انباشته نکردند و فقط روی آنرا از تخته‌ای پوشانیدند و سوراخی هم برای قبر گذاردند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست بیرون آید از آن دریچه و سوراخ بیرون آید. دختر در شب اول قبر، پهلوی مادر خوابید، فردا آمدند و سر پوش را برداشتند که ببینند بر سر دختر چه آمده است، دیدند تمام موهای سرش سفید شده است.

گفتند، چرا اینطوری شده است؟ گفت: هنگام شب که پهلوی مادرم خوابیده بودم، دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در دو طرف مادرم ایستادند و یک شخص محترمی آمد و در وسط ایستاد، آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب می داد سؤال از توحید نمودند، جواب داد: خدای من واحد است و سؤال از نبوت کردند جواب داد، پیغمبر من محمد بن عبدالله است، سؤال

کردند امامت کیست؟

آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود. گفت: لَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ مِنْ إِمَامٍ أَوْ نِیْسْتُمْ، در این حال آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه کشید من از وحشت و دهشت این واقعه به این حال که می‌بینید در آمدم.

مرحوم قاضی رضوان الله تعالی علیه فرمود: چون تمام طایفه دختر سنی مذهب بودند و این واقعه طبق عقاید شیعه واقع شد، آن دختر شیعه شد و تمام طائفه او که از افندی‌ها بودند همگی به برکت وجود آقا علی و عقیده پیدا کردن دختر، شیعه شدند.

بجز از علی نباشد بجهان گره گشائی

طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلائی

چوبکار خویش مانی در رحمت علی زن

بجز او بزخم دلها نهد کسی دوائی

ز ولای او بزَن دم که رها شوی زهر غم

سر کوی او مکان کن بنگر که در کجائی

شناختم خدا را چو شناختم علی را

بخدا نبرده‌ای پی اگر از علی جدائی

علی ای حقیقت حق علی ای ولی مطلق

تو جمال کبریائی تو حقیقت خدائی

نظری ز لطف و رحمت بمن شکسته دل کن

تو که یار دردمندی تو که یار بینوائی

حب علی

حضرت سیدنا الاعظم و استادنا الاکرم علامه بزرگوار حاج سید حسین طباطبائی رضوان الله تعالی علیه نقل فرمود: در کربلا واعظی بود به نام سید جواد که از اهل کربلای معلی بود. و لذا او را سید جواد کربلایی می‌گفتند، او ساکن کربلا بود ولی در ایام محرم و عزا به اطراف و نواحی و قصبات دور دست جهت تبلیغ و ارشاد می‌رفت، نماز جماعت می‌خواند و مسئله می‌گفت و سپس به کربلا مراجعت می‌نمود.

یک مرتبه گذرش افتاد به قصبه‌ای که همه آنها سنی مذهب بودند و در آنجا با پیرمردی که محاسن سفید و نورانی داشت. برخورد نمود و چون دید سنی مذهب است از در مذاکره و صحبت وارد شد، دید الان نمی‌تواند تشیع را به او بفهماند چون این مرد ساده لوح و پاک دل چنان قلبش از محبت افرادی که غصب مقام خلافت را نموده‌اند سرشار است که آمادگی ندارد و شاید ارائه مطلب نتیجه معکوس داشته باشد.

تا اینکه یک روز که با آن پیرمرد صحبت می‌کرد از او پرسید: شیخ شما کیست؟ (شیخ در نزد مردم عادی عرب بزرگ و رئیس قبیله را می‌گویند) سید جواد می‌خواست با این سؤال کم کم راه مذاکره را با او باز کند تا به تدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید.

پیرمرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خان ضیافت دارد. (خان ضیافت به معنای مهمانسری است که در میان اعراب مشهور است که با این خانها، از هر کس که وارد شود خواه آشنا و خواه غریب پذیرائی می‌کنند). چقدر گوسفند دارد، چقدر عشیره و قبیله دارد.

سید جواد گفت: به به از شیخ شما چقدر مرد متمکن و قدرتمندی است. بعد از این مذاکرات پیرمرد رو کرد به سید جواد و گفت شیخ شما کیست؟

گفت: شیخ ما یک آقائی است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده می‌کند. اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید اسم او را ببری و او را صدا کنی فوراً به سراغ تو می‌آید و رفع مشکل از تو می‌کند.

پیرمرد گفت: به به عجب شیخی است، شیخ خوبی است اگر اینطور باشد، اسمش چیست؟
سید جواد گفت: اسمش شیخ علی است.

دیگر در این باره سخنی به میان نیامد مجلس متفرق شد و از هم جدا شدند. و سید جواد هم به کربلا آمد. اما آن پیرمرد از شیخ علی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود. تا پس از مدت زمانی که سید جواد به آن قریه آمد با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند و با خود می‌گفت: مادر آن روز سنگ زیر بنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می‌کنیم، مادر آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرفی می‌کنیم و پیرمرد روشن دل را به مقام مقدس ولایت آقا امیرالمؤمنین علی (ع) رهبری می‌نمائیم.

چون وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دنیا رفته است خیلی متأثر شد با خود گفت: عجب پیرمردی، ما به او دل بسته بودیم که او را به ولایت آقا علی و آل علی (علیهم‌السلام) آشنا کنیم، حیف از دنیا رفت بدون ولایت، ما می‌خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم، چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست القات و تبلیغات سوء پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است. بسیار فوت او در من اثر کرد و به شدت متأثر شدم. بدیدن فرزندانش رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبرش ببرید.

فرزندانش مرا بر سر تربت او بردند و گفتم: خدایا من در این پیرمرد امید داشتم چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشیع نزدیک بود، افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت. از سر تربت پیرمرد باز گشتم و با فرزندانش به منزل پیرمرد آمدیم. من شب را همانجا استراحت کردم، چون خوابیدم در عالم رؤیا دیدم، دری است وارد شدم، دیدم دالان طویلی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند، و در روی آن دو نفر نشسته‌اند و آن پیرمرد سنی نیز در مقابل آنها است، پس از ورود سلام کردم و احوالپرسی نمودم، دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‌ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می‌شد. من از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟

گفت: اینجا عالم قبر و برزخ من است. و این باغی که در انتهای دالان است متعلق به من و قیامت من است. گفتم: چرا در آن باغ نرفتی؟ گفت: هنوز موقعش نرسیده است، اول باید این دالان طی شود و سپس در آن باغ بروم.

گفتم: چرا طی نمی‌کنی و نمی‌روی؟ گفت: این دو نفر معلم من هستند این دو فرشته آسمانی‌اند آمده‌اند مرا تعلیم ولایت کنند، وقتی ولایتم کامل شد می‌روم، آقا سید جواد! گفתי اما نگفתי (یعنی گفתי که شیخ ما که اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا زنند جواب می‌دهد و به فریاد می‌رسد اسمش شیخ علی است اما نگفتم این شیخ علی، آقا علی بن ابیطالب (ع) است) به خدا قسم همین که صدا زدم شیخ علی بفریادم رس، همین جا حاضر شد.

گفتم: داستان چیست؟ گفت: چون از دنیا رفتم مرا آوردند در قبر گذاردند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند.
مَنْ رَبُّكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ وَ مَنْ إِمَامُكَ؟

من دچار وحشت و اضطراب سختی شدم و هر چه می‌خواستم پاسخ دهم به زبانم چیزی نمی‌آمد، با آنکه من اهل اسلام هستم، هر چه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر را بگویم به زبانم جاری نمی‌شد.

نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطة غلبه و سیطره خود در آورده و عذاب کنند، من بیچاره شدم، بیچاره به

سوگند به خدا داخل بهشت شدم و خداوند تمام گناهم را بخشید اینک ای دوستان و ای محبین آقا علی، شاد باشید و آن آقا را تاهنگام مرگ دوست بدارید و پس از او فرزندان را یکایک با صفاتی که برای آنها معین شده تشخیص دهید و نسبت به آن بزرگوار نیز ولایت پیدا کنید.

تا زدم باده ز پیمانه تو یا مولا
 شده‌ام عاشق و دیوانه تو یا مولا
 از همان روز که تر شد لبم از باده عشق
 ساکنم بر در میخانه تو یا مولا
 مست جام تو چنانم که شب و روز کنم
 سجده بر تربت خمخانه تو یا مولا
 شده‌ام رند و خراباتی و پیمانه بدست
 ز صفای لب پیمانه تو یا مولا
 هیچ سودا نکنم سلطنت عالم را
 به گدائی در خانه تو یا مولا
 شمع بزم همه رندان قلندر گردد
 هر کسی شد پُر پروانه تو یا مولا
 تا نگردم ز تو یک لحظه جدا پیچیدم
 زلف خود را بدم شانه تو یا مولا

پسر هارون

هارون الرشید پسری داشت به نام قاسم که برعکس پدرش انسان با تقوا و با ورع و زاهد و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و ولایت علی (ع) در دلش زیاد بود. و کاری هم به کارهای پدرش نداشت بلکه گاهی اوقات به کارهای پدرش و کسانی که در اطراف پدرش بودند اعتراض می‌کرد.

روزی هارون با وزراء نشست بود، قاسم مؤتمن آمد و از کنارشان گذشت، جعفر برمکی بی‌اختیار خنده بلندی نمود. هارون سبب خنده را پرسید.

جعفر گفت: برای این خندیدم که این پسر آبروی تو را در برابر شاهان برده بعلت اینکه با این لباسهای مندرس و نشستن با طبقات فقیر در شأن پسر سلطان نیست.

هارون گفت او را به مجلس آورید. آوردند گفت: پسر تو را چه شده که با این وضع رقت بار حرکت می‌کنی و مرا نزد سلاطین بی‌آبرو کردی؟

قاسم بدون تأمل گفت: پدر من چه کنم بجرم اینکه پسر خلیفه هستم نزد اهل الله آبرو ندارم.

خلیفه لبخندی زد و گفت فهمیدم تو چرا این رقم زندگی می‌کنی برای اینکه تا بحال ترا منصبی ندادیم، دنباله این کلمات فرمان حکومت مصر را بنامش نوشت.

قاسم گفت: باید برای رضای خدا مرا رها کنی مرا با حکومت چه کار من مایلم تا عمر داشته باشم دقیقه‌ای از ذکر خدا غافل نشوم. وزراء گفتند حکومت با عبادت منافات ندارد هم حکومت کن و یک گوشه از قصر بعبادت مشغول شو. سپس همه تبریک مقام به

او گفتند و بنا شد فردا صبح بیاید و فرمان از پدر گرفته بطرف مصر برود.

شب پا به فرار گذاشت و ناپدید شد. مأمورین خلیفه هر چه بجستجوی او رفتند ولی آثاری بدست نیاورند مگر یک اثر پایش روی زمین دیده شد که تالب آب آمده بود و معلوم نیست به آسمان رفته یا به زمین فرو رفته یا خود را بدریا انداخته.

هارون بتمام حکام ولایات نامه‌ای نوشت که پسر قاسم را هر کجا یافتید محترمانه بطرف من روانه کنید. از آن طرف در شهر بصره عبدالله بصری دیوار خانه‌اش خراب شد به دنبال عمله‌ای می‌گشت تا رسید کنار مسجدی جوانی را دید که نشسته و قرآن می‌خواند. گفت پسر حاضری خانه من کار کنی و مزد بگیری.

جوان گفت آری خدا بنده‌اش را آفریده که هم کار کند هم استراحت نماید و هم عبادت کند. قبول کرد با یک درهم که فراد صبح بخانه عبدالله کار کند. شروع بکار کرده. عبدالله می‌گوید شب شد دیدم این جوان بقدر سه نفر کار کرده خواستم بیشتر به او مزد بدهم، قبول نکرد و یک درهم گرفت و رفت.

فردا صبح بسراغش رفتم اثری از او ندیدم از حالش. جستجو کردم گفتند این جوان هفته‌ای یکروز کار می‌کند و بقیه ایام هفته به عبادت مشغول است. صبر کردم هفته دیگر رفتم او را بخانه آوردم کار کرد و مزدش را گرفت و رفت، هفته دیگر رفتم او را بخانه خود برای کار بیاورم گفتند مریض است و در فلان خرابه بستری می‌باشد داخل خرابه شدم او را دیدم که در حال احتضار است کنار بالین او نشستم چشم باز کرد خود را به او معرفی کردم. گفت عبدالله چون می‌دانم می‌خواهم بمیرم خود را بتو معرفی می‌کنم بدان من قاسم مؤتمن پسر هارون الرشیدم پشت پا بخانه پدر زده بفکر عبادت خدا به این شهر آمدم. آخرین ساعت عمر من است وصیتهای مرا گوش بده، قرآن مرا بکسی بده که برایم قرآن بخواند لباسهای مرا به آنکس بده که قبری برایم تهیه کند و در این حال انگشتی را از دست بیرون آورده و گفت این انگشتی است که پدرم هارون بدستم کرده، برو بغداد روزهای دوشنبه پدرم سواره از بازار عبور می‌کند برای آن کسانی که حاجتی دارند یا به آنها ظلمی رسیده است شخصا رسیدگی می‌کند.

نزد پدرم برو و این انگشت را به او بده و بگو پسرت قاسم در آخرین وصیت خود گفت: بابا معلوم است تو قدرت جواب در روز حساب و قیامت را داری این انگشت هم مال خودت باشد.

عبدالله می‌گوید: هنوز وصیت او تمام نشده بود همینطور که مشغول حرف زدن بود حرکت کرد و صدا زد آقا خوش آمدید آقائی فرمودید.

عبدالله می‌گوید: متحیر ماندم کسی را نمی‌دیدم این جوان با چه کسی صحبت می‌کند جوان صدا زد عبدالله برو کنار و مؤدب بایست آقا علی بن ابیطالب (ع) است ببالینم تشریف آورده‌اند.

گر طیبانه بیائی بسر بالینم

بدو عالم ندهم لذت بیماری را

آقا رسول اکرم (ص) فرمود: هیچ کس از شیعیان آقا علی (ع) از دنیا نمی‌رود مگر آنکه از حوض کوثر بکامش می‌چشانند. و سقایش آقا علی است و هر کس که از دنیا برود آقا علی به دیدن و ملاقات او می‌آید.

علی ای رکن ایمانم، علی شمس درخشانم

علی جسم و علی جانم، علی جانم علی جانم

علی مولا علی رهبر، علی صاحب علی سرور

علی جنت علی کوثر، علی جانم علی جانم

علی حلال مشکلهای، علی روشنگر دلها

علی شمس قبائلها، علی جانم علی جانم

علی دریا، علی ساحل، علی اعظم علی کامل
 علی حلال هر مشکل، علی جانم علی جانم
 علی زاهد علی عابد، علی مرشد علی راشد
 علی احمد علی حامد، علی جانم علی جانم
 علی با انبیاء همدم، شفابخش دل عالم
 علی کعبه علی زمزم، علی جانم علی جانم

فریاد رس

در کتاب مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نور علیه الرحمه از یکی از مشایخ بزرگ نقل می‌کرد که ایشان فرمود: در قریه ما مسجدی بود که متولی آن بنام محمد بن ابی‌اذینه بود این جناب شیخ متولی مسجد و مدرس نیز بود و هر روز در وقت معین مسجد می‌آمد و همانجا نیز درس می‌داد.

روزی شاگردان هر چه منتظر شدند استاد نیامد دنبالش فرستادند و احوالش را پرسیدند گفتند شیخ بستری شده است همه بر خواستیم به عیادتش رفتیم دیدیم شیخ در رختخواب افتاده و قطیفه‌ای سرتاپایش را پوشانیده است و ناله می‌کند و فریاد می‌زند سوختم سوختم.

احوالش را پرسیدیم؟ گفت: سرتاپایم می‌سوزد مگر رانهایم. پرسیدیم چطور شده سوخت؟

گفت: شب گذشته خوابیدم در عالم رؤیا دیدم قیامت برپا شده و جهنم را آورده‌اند. پل صراط را روی آن گذاشته تا مردم از روی آن بگذرند و من هم از کسانی بودم که می‌بایستی رد می‌شدم، اول حرکتیم خوب بود اما هر چه بیشتر جلو می‌رفتم سخت‌تر می‌شد زیر پایم باریکتر می‌شد و جهنم شعله‌ورتر می‌شد. مثل قطعات کره موج می‌زد.

آتش سیاه زیر پایم موج می‌زد یک پایم می‌خواست بیفتد با پای دیگر خودم را نگه داشتم بالاخره کار بجائی رسید که افتادم. شراره آتش مرا رو به پائین کشانید چیزی نمی‌دیدم حیرت و ترس و اضطراب مرا گرفته هر چه دست اینطرف و آنطرف می‌زدم بجائی نمی‌رسید فریادرسی نبود. ناگهان بدلم گذشت مگر نه علی (ع) فریادرس است علاقه به علی (ع) کار خودش را کرد و گفتم یا علی (یا علی ادرکنی) ای علی بفریادم برس.

تا این جمله را بر دل و زبانم گذرانیدم نور علی (ع) را بالای سر خود احساس کردم سرم را بالا کردم دیدم آقا امیرالمؤمنین علی (ع) روی صراط ایستاده است و به من فرمود: دستت را به من بده دست دراز کردم آقا علی (ع) دست شریف و مبارک را جلو آورد آتش کنار رفت دست لطف و عنایت آقا علی (ع) آمد و مرا از جاذبه آتش گرفت و بالا آورد دست روی رانهایم کشید. وحشت زده از خواب بیدار شدم تمام بدنم می‌سوخت جز همان جائی را که آقا علی امیرالمؤمنین (ع) دست گذارده بود.

قطیفه را کنار زد فقط قسمت‌هایی از رانش سالم بود، بقیه بدنش همه تاول زده بود و سه ماه معالجه می‌کرد تا خوب شد و هر وقت در مجلسی از او سؤال می‌کردند و شرح ماجرا را می‌گفت از هول تب می‌کرد.

علی ای جان جانانم، علی ای دین ایمانم

علی روحم علی جانم علی جانم علی جانم

علی مولا علی رهبر علی سید علی سرور

علی جنت علی کوثر علی جانم علی جانم

علی حلال مشکلهای علی روشنگر دلها

علی شمس قبائلها علی جانم علی جانم

سرای سرقت

مرحوم عالم جلیل القدر حضرت آیة الله شیخ علی اکبر نهایندی رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف خزینة الجواهر صفحه ششصد و یک از یکی از ثقات ساکن نجف اشرف نقل فرموده‌اند که زنی بزیارت آقا امیرالمؤمنین علی (ع) آمد که جهت خرج و مخارج خود دوازده تومان آورده بود، اتفاقاً بعد از چند روز رفیقش و همسفرش پولهایش را به سرقت برد.

آن زن بیچاره وقتی که آمد جهت مخارج روزانه‌اش پول بردارد دید پولی در کار نیست خیلی منقلب و مضطرب شده. خدایا در این شهر غریب و بی کس چه کار کنم؟! خدایا من فردی آبرومندم، بفریادم برس، خلاصه راه چاره را در این دید که خدمت فریادرس بیچارگان آقا علی (ع) برود و خواسته‌اش را با آقا امیرالمؤمنین (ع) در میان گذارد.

زن درمانده آمد حرم آقا علی (ع) و کنار ضریح و عرض می‌کند یا علی پولها را به هزار مشقت و سختی بدست آوردم که بزیارت شما بیایم و حال در این شهر غریب و وامانده‌ام ... و الان این پول را از شما می‌خواهم.

بعد از درد دل به خانه برگشت دید همسفرش دست و پایش شل و فلج و دهانش کج گردیده. زن ناراحت شده و از همسفرش پرسید چه شده چرا اینطوری شدی؟

گفت بیا پولت را بگیر که امام علی (ع) مرزود. بیا و مرا ببخش، آن زن پولها را گرفت و آن زن سارقه را بخشید و از آن پول استری خرید که در صحن مقدس آقا علی (ع) آب بکشد و قدری را خرج کرد.

زن سارقه توبه نمود و بوسیله توسل به حضرت علی (ع) شفا یافت.

دم همه دم علی علی، بحر کرم علی علی

صاحب دم علی علی، علی علی علی علی

آئینه خدا نما، یاور کل انبیاء

نفس نفیس مصطفی، علی علی علی علی

دختر شفا یافته

دانشمند محترم جناب آقای محمد مهدی تاج لنگرودی واعظ در کتاب توسلات یا راه امیدواران نقل فرموده‌اند: مطلبی که ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد مربوط به شفای دختر مریضی است که بعد از یاس از اطباء حاذق بغداد از عنایات مولای متقیان علی (ع) بهره مند شده و اصل قضیه بانشاء یکی از تجار محترم طهران (حاج سید احمد مصطفوی قمی) فرزند حاج سید علی آقای قمی که خود شاهد قضیه بودند نگارش یافته که ذیلاً می‌خوانیم.

اگر اشتباه نباشد ظاهراً در سال هزار و سیصد و سی و چهار شمسی که در اعتبار مقدسه مشرف بودم موضوع شفای دختر مریضی را متواتراً شنیدم و برای تحقیق از چگونگی آن کوشش کردم و با پدر دختر ملاقات کردم و باتفاق پدر بمنزل ایشان رفتم و اظهارات پدر را مشروحاً نوشتم و به امضاء پدر رساندم و آن این است.

آقای حاج جواد که یکی از تجار متدین شیعه مذهب و در بغداد مغازه بزرگی دارد که انواع رنگ معامله می‌کند. محل مغازه در خیابان جنب بازار سوق الصفا فیر است خانه ایشان قبلاً در کاظمین بوده و در امور خیریه هم موفق بوده و فعلاً در کوچه مقابل مغازه، سکونت دارد.

حقیر باتفاق یکی از آشنایان بمغازه وی رفتیم و از چگونگی شفای دختر تحقیق نمودیم که ما را به منزل بردند و قضیه را این چنین

اظهار داشتند دختر من که الساعه در همین منزل است در چهارده سالگی با پسر خواهرم که در حجره‌ام کار می‌کند تزویج کرد و قرار بود که چند ماه بعد از عقد مراسم عروسی صورت گیرد. بهمین منظور هم مادر دختر مشغول تهیه جهیزیه شدند ولی بعد از مدّت کوتاهی دختر مریض شد و کم کم مرض طولانی شد و من از هیچگونه خرجی خودداری نکردم و اطباء حاذق و درجه اول را برای معالجه او آوردم ولی متأسفانه مؤثر واقع نشد و هر روز به ضعف و ناتوانی وی اضافه می‌شد تا چهار سال مرض او طول کشید، او یک پوست و استخوان فقط بود. کمترین قدرت و حرکتی نداشت حتی قدرت آنکه چشم باز کند و کسی را ببیند نداشت ولی مادرش پلک‌های چشم او را بلند می‌کرد تا بتواند ببیند.

خوراک دختر فقط یک زرده تخم مرغ بود که مادر تدریجاً در گلوی او میریخت و گاهگاهی مادرش او را مثل طفل بغل می‌کرد و نقل و انتقال می‌داد و پیوسته از شدّت علاقه با حالت تاثر آمیز غیر قابل وصفی کنار دختر می‌نشست و نیز برای آخرین دفعه طیب مخصوص خانواده فیصل (خانواده سلطنتی) را با ویزیت زیادی آوردم ولی متأسفانه او با دیدن دختر بدون کمترین تامل و معاینه بیرون رفت و اصلاً نسخه‌ای هم ننوشت.

همه قطع امید از حیات و زندگی او نمودند ولی با تمام این احوال مادر دختر به هیچ وجه نمی‌تواند و حاضر نیست از دختر تازه عروس خود قطع امید کند، روزهای بیست و سه و بیست و چهار شعبان المعظم بود که مادر دختر مصمم شد که برای شفاء او را بحرم مطهر امیرالمؤمنین علی (ع) ببرند، این تصمیم و تقاضای مادر اسباب تعجب من بود زیرا دختر را چگونه می‌شود برد ولی در مقابل اراده و تصمیم و تقاضای مادر که با یکدنیا عشق و علاقه و امید می‌خواهد این عمل را انجام دهد تسلیم شدم و یک اتومبیل سواری تهیه کردم بدر منزل آوردم مادر دختر و شوهر دختر او را در اتومبیل گذاشتند و از راه کربلا حرکت کردند و شب در کربلا توقف نمودند.

روز بعد عازم نجف شدند، وقتی که وارد شدند معلوم شد که نصری سعید نخست‌وزیر عراق در حرم مشرف است و کسی حق تشریف ندارد لهذا مستقیماً مسجد کوفه رفتند و شب را بنجف مراجعت کرده.

دختر را بغل کرده و آوردند در حرم شاه ولایت کنار ضریح خوابانند، مادر هم با حال توسل پهلوی دختر نشسته بود و متصل عرض حاجت می‌کرد.

ناگهان دید که دختر چشم را باز کرده مادری که می‌دانست دختر قدرت چشم باز کردن ندارد و باید پلک چشم را با دست بالا برد ولی الان بدون کمک دیگری چشم باز کرده روح امید بیشتری در وی ایجاد و با حضور قلب بیشتری توجه پیدا کرد و متوسل بود، تا اینکه تدریجاً حرکات بدن دختر زیاد می‌شود و در همان شب آنقدر مشمول عنایت حق و توجه آقا حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌شود که دختر با معاضدت کمک مادر اطراف ضریح مقدّس طواف می‌کند.

مادر با یک دنیا مسرت می‌خواست فریاد بکشد و مردم را از این لطف و عنایت خیردار سازد ولی شدّت خود را کنترل می‌کند که اگر زوار متوجه شوند ممکن است هجوم زوار دختر را هلاک کند.

شب را در نجف توقف می‌کند فردا صبح دختر با پای خود بحرم مطهر مشرف می‌شود و از حرم بیرون آمده مستقیماً عازم بغداد می‌شود.

(تا اینجا شرح مطلب بزبان پدر دختر بود)، آن روز که در منزل حاج جواد بودم، سیزدهم ماه رمضان بود، دختر با کمال سلامت تمام روزه‌های ماه رمضان را گرفته و تا امروز یک ختم قرآن خوانده بود.

امیرالمؤمنین یا شاه مردان

دل ناشاد ما را شاد گردان

بگیر از مرحمت دست مجبان

علی جانم علی جانم علی جان
 دلم را خانه عشق تو کردم
 به هیچ افسون ز عشقت بر نگردم
 تو آگاهی ز قلب پر ز دردم
 علی جانم علی جانم علی جان
 علی ای واقف از سوز و گدازم
 توئی قبله توئی روح نمازم
 بسوی تو بود دست نیازم
 علی جانم علی جانم علی جان

شفا در ماه رجب

عبدالله ابن بطوطه یکی از علماء اهل سنت در سفر نامه خود که به رحله ابن بطوطه معروف و مشهور است. در بیان ورود خود از مکه بنجف اشرف چنین می نویسد.

اهل نجف اشرف رافضی (شیعه) هستند و از برای روزه مبارکه علی (ع) کراماتی قائلند، از جمله اینکه در شب بیست و هفتم ماه رجب که نام آن شب در نجف به لیلۃ المحیاء معروف است. و از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم زمین، مریضهای درمانده و بی معالجه و گرها و مفلوجین را به اینجا می آورند و قریب به سی یا چهل نفر در اینجا جمع می شوند و بعد از عشاء این مبتلایان را کنار ضریح مقدس آورده و مردم هم جمع می شوند به انتظار بهبودی و شفا شب را تا صبح بسر می برند.

تماشاچیان بعضی ها نماز می خوانند و بعضی ها تلاوت قرآن می کنند و بعضی ها بتماشای روزه مبارکه صحن و حرم و بارگاه مشغول می شوند. تا اینکه نصف یا دو ثلث از شب می گذرد. بعد مشاهده می شود که این زمین گیران که حرکت نمی کردند بر می خیزند در حالیکه صحیح و سالم و تندرست می باشند و علتی در آنها وجود ندارد و صدای لاله الا الله، محمد رسول الله علی، ولی الله و صلواتشان بلند می شود و این امری است که مشهور و مستفیض و من آنشب را در آنجا درک نکردم ولی از مردم موثق که اعتماد به آنان داشتم شنیدم و هم دیدم در مدرسه‌ای که مهمانخانه آن حضرت است. سه نفر زمین گیر قادر بحرکت نبودند. یکی از آنها اهل روم و دیگری از اصفهان و سیمی از خراسان بودند، از آنها پرسیدم که چگونه است که شما خوب نشده‌اید و اینجا مانده‌اید گفتند ما شب بیست و هفتم نرسیدیم و همینجا مانده ایم تا شب بیست هفتم سال آینده که شفا بگیریم و روانه خانه و کاشانه خود گردیم.

امام شیعیان علی، پناه انس و جان علی
 ضیاء دیدگان علی علی علی علی علی
 توئی که در جهان دل، شدی ره نجات دل
 ز لطف تو شدم خجل علی علی علی علی علی
 کمال هر بشر، ز خوی تو دهد خبر
 مرا به عشق خود نگر، علی علی علی علی علی
 بکنج غم نشسته‌ام، چو مرغ پر شکسته‌ام
 چو دل بتوبه بسته‌ام علی علی علی علی علی

منم که در هوای تو، بمیرم از برای تو
 ز دل کشم نوای تو، علی علی علی علی
 مرا ز تن توان گذشت ز پیریم جوان گذشت
 ز جان ره امان گذشت، علی علی علی علی

یا علی خلصنی

زید نساج می گوید: در کوفه ساکن بودم و همسایه‌ای داشتم که روزهای جمعه جایی می‌رفت و من نمی‌دانستم کجا می‌رود می گوید یک روز به او گفتم، روزهای جمعه کجا می‌روی؟

گفت: من به نجف برای زیارت علی (ع) می‌روم. گفتم: این هفته که خواستی بروی، مرا هم با خود ببر. گفت: بسیار خوب. من روز جمعه داخل خانه معطل شدم ولی نیامد. بلند شدم به درخانه‌اش رفتم و در زدم، عیالش عقب در آمد و گفت: کیه؟! گفت به زنش گفتم: بنا بود آقا بیاد مرا خبر کند برویم نجف! گفت: لابد یادش رفته، و فراموش کرده است. با خودم گفتم می‌روم، آمدم رسیدم نزدیکی‌های مسجد حنّانه، نزدیکی این مسجد یک چاهی معروف است که این چاه، همان چاهی است که شب‌ها علی (ع) می‌آمد و سرش را تا ناف توی این چاه می‌کرد و درد دلش را به چاه می‌گفت.

گفت: یک وقت دیدم رفیق ما لب این چاه ایستاده، سطل انداخته توی چاه آب بکشد و غسل بکند. پشتش طرف من بود نگاه کردم دیدم یک زخمی روی شانه راستش است به اندازه یک وجب. تا رویش را برگرداند و دید من می‌آیم و این زخم شانه‌اش را دیدم خیلی ناراحت شد، رفتم سلامش کردم، فلانی بنا بود، مرا هم خبر کنی و منم بیایم؟! گفت: یادم رفت. گفتم: این زخم روی شانه‌ات چیست؟! گفت چه کار داری، خیلی اصرارش کردم، گفت: تا زنده‌ام به کسی نمی‌گوئی؟! گفتم: نه!

گفت: فلانی! ما ده نفر بودیم و هر شب می‌رفتیم سر راه مردم را می‌گرفتیم و دزدی می‌کردیم، گفت: یک شب منزل یکی از رفقاء مهمان بودیم آنقدر به من مشروب دادند خوردم. بعد از مهمانی به خانه آمدم در میان خانه مست ولایعقل افتاده بودم، یک وقت عیالم شمشیرم را آورد به دستم داد و گفت: آی مرد فردا شب رفقای تو بخانه ما می‌آیند، هیچی نداریم، بلند شو بر سر راه بگیر و چیزی پیدا کن و بیاور. گفت: من نصف شب حرکت کردم آمدم دم دروازه کوفه، نم نم باران هم می‌آمد گاهی هم رعد و برق جستن می‌کرد، یک وقت برقی جستن کرد و وسط راه را نگاه کردم دیدم دو سیاهی می‌آید، گفتم الحمدلله ناامید بر نمی‌گردم. یک مقداری گذشت، برق دیگری جستن کرد این دو نفر نزدیکتر شده، دیدم زن هستند، گفتم: زور یک مرد به دو زن بهتر می‌رسد اگر دو مرد بودند کارم مشکل‌تر بود، نزدیکتر آمدند یک برق دیگر جستن کرد، نگاه کردم و دیدم یکی از آنها پیر و دیگری یک دختر جوان و بسیار زیبا، شیطان مرا وسوسه کرد، رفتم جلو، آنچه طلا و خلخال و نقره و لباس داشتند از اینها گرفتم تا خواستم دست خیانت طرف دختر دراز کنم یک وقت پیر زن به التماس افتاد و خودش را روی قدمهایم انداخت و گفت: ای مرد: هر چه طلا و لباس زیور داشتیم بُردی نوش جانت بُرو، ولی دست درازی به طرف این ناموس نکن! می‌دانی چرا؟!!

برای اینکه اولاً این دختر یتیمه است، مادر ندارد و فردا شب هم زفاف این دختر است و من خاله این دختر هستم. این دختر، امشب خیلی به من اصرار کرد و گفت خاله جان! من فردا شب به خانه شوهر می‌روم و مشکل می‌دانم به این زودبها به من اجازه بدهند تا بروم قبر علی (ع) را زیارت کنم. امشب می‌خواهم او را برای زیارت به نجف ببرم ولی حالا تصادف و اتفاق توی راه به ما برخورد

کردی، هر چه داشتیم بردی نوش جان. ولی با حیثیت و شرف ما بازی نکن!! هر چه این پیره‌زن بیچاره التماس کرد، در من اثر نکرد و گفت:

گوش اگر گوش من و ناله اگر ناله تو
آنچه البته بجایی نرسد فریاد است

گفتم: فایده‌ای ندارد. دیدم خیلی پافشاری می‌کند، یک شمشیر حواله پیر زن کردم، ترسید و بیچاره کنار رفت، نشستم و دختر را تهدید کردم تا تسلیم بشود، همین جور که نشسته بودم یک وقت دیدم دختر رویش را به طرف حرم امیرالمؤمنین برگردانید (ای بمیرد آن دلی که عقیده ندارد به آل محمد(ص)) و صدا زد یا علی خَلْضَنی ای علی خلاصم کن.

گفت: یک دفعه دیدم صدای شُم اسب می‌آید سواره‌ای کنار ما ایستاد و به من تندی کرد و صدا زد؛ ای بی‌حیا دست از این دختر بردار.

گفت: از آن غروری که در من بود گفتم: اول خودت را از دست من خلاص کن بعد شفاعت این دختر را بکن. گفت: تا این جسارت را کردم یک شمشیری حواله شانه من کرد، مثل فواره خون می‌آمد بی‌حال روی زمین افتادم ولی گوشه‌ایم می‌شنید که آقا به آن پیرزن و دختر می‌فرماید: طلاها و لباسها و خلخالها را بردارید از همینجا برگردید، علی زیارت شما را قبول کرد.

گفت: یک وقت دیدم پیره‌زن صدا زد: ای آقا تو که جوانمردی کردی و ما را از دست این ظالم نجات دادی، محبت دیگری هم به ما بنما، چند قدمی همراه باش تا کنار قبر علی که آرزوی زیارت آقا به دل این دختر نماند.

یک وقت شنیدم آن آقا صدا زد: آی زنها می‌خواهید نجف بروید خاک را زیارت کنید یا علی را؟!

جواب دادند: آقا جان چون آقا امیرالمؤمنین را در آنجا دفن کردند می‌رویم تربت پاکش را زیارت کنیم.

صدا زد: آی زنها من امیرالمؤمنینم! یک وقت دیدم دیگر کسی نیست.

(ولی بعضی از کتب نوشته‌اند گفت: من تا متوجه شدم که او آقا علی بن ابیطالب (ع) است. از کار خود پشیمان شدم. فوراً خودم را به پای حضرت علی (ع) انداختم عرض کردم آقا من توبه کردم مرا ببخش حضرت فرمود: اگر واقعا توبه کرده باشی خدا می‌پذیرد. عرض کردم: آقا این زخم خیلی مرا آزار می‌دهد. آن حضرت مشتی خاک برداشت و بر پشت من زد. زخم من خوب شد ولی اثر آن برای همیشه بر پشتم باقی ماند).

آی گرفتارها حلال مشکل‌ها علی (ع) است علی علی جان ما صوفی نیستیم ما شیعه‌ایم، اصلاً علی مال ماست، علی علی جان به کوری چشم آنهایی که می‌خواهند نام علی (ع) را از این زبانهایتان بگیرند شب و روز دم خانه علی و بچه‌هایش برویم و صدایشان بزنیم و زمزمه کنیم.

هر چه ره طی می‌کنم ورد زبانم یا علیست

بلبل آسا سوی گل آه و فغانم یا علیست

ای پناه دل شه مردان علی مولای دین

هر کجا رفتم ز پا تاب و توانم یا علیست

پای صبرم بشکند گرسنگ محنت در جهان

خم نگردهم قامت چون قوت جانم علیست

هر کجا می‌زنم از عشق تو ای نازنین

شور و غوغای تو و آه و فغانم یا علیست

بلبل گلزار عشقم تا بجسمم جان بود

بهر دیدار رخ صاحب زمانم یا علیست
 عمر شیرین طی شود هرگز نالم در جهان
 شادی دل با غم فصل خزانم یا علیست
 هر چه نوشم در جوانی با غم عشق تو من
 سفره مردانگی از آب و نانم یا علیست
 گر چه دیوانه ترا قسمت بود فرزاندگی
 نام نیکت تا ابد ای مهربانم یا علیست

تصمیم نبش قبر

صاحب مناقب مرحوم ابن شهر آشوب رضوان الله تعالی علیه فرمود: داود بن علی از افراد صاحب نفوذی بود که در سال صد و دوازده هجری تصمیم گرفت قبر آقا علی (ع) را نبش کند بخاطر آن عداوت و دشمنی که با آقا امیرالمؤمنین (ع) داشت اما نمی دانست که قبر مطهر کجاست. خلاصه پس از تحقیق و تفحص قبر مطهر را پیدا کرد و موضع کندن قبر مطهر را بغلامش (جمل) نشان داد و به او دستور داد که شبانه قبر مطهر حضرت را نبش کند و قصدش از این کار اهانت به ساحت مقدس آقا علی امیرالمؤمنین (ع) بود.

هنگام شب غلام شروع به کندن قبر مطهر کرد که ناگهان از محل قبر مبارک صدائی وحشتناک بلند شد که بیهوش افتاد، داود غلامش را تا به منزل آورد از دنیا رفت. داود وقتی این واقعه را دید از ادامه نبش قبر و اراده ناپاکش صرف نظر کرد.

هر چه خواندم از علی سرمایه توحید من شد

من بنور شاه مردان یافتم راه خدا را

مکتب پیغمبران را او معلم بود و منهم

در جمال پاک او دیدم جمال انبیاء را

تبرک به نام علی

صاحب کتاب منتخب التواریخ نقل کرده پادشاهان آل بویه و دیلم و عضد الدوله و رکن الدوله و آل ارسلان و فرزندش ملکشاه شیعه و مروّج مذهب تشیع بودند و علاقه عجیبی نسبت به آقا امیرالمؤمنین علی (ع) داشتند و علتش هم این بود که در تمام جنگها پیروز می شدند چون دستور داده بودند که بر تمام دسته‌های شمشیر سربازان خود و روی پرچمها نام گرانقدر وصی پیغمبر آقا علی (ع) راحک و نقش کنند یعنی با یاد و نام علی (ع) به نبرد می رفت و غالب می گردید برای همین هم بود که در هر جنگی حمله می کردند همیشه پیروز بودند زیرا با نام آقا علی (ع) تبرک جسته و با نام آن حضرت شروع به جنگ می کرد و بر دشمنان غالب می گشتند و این پادشاهان محبت و دوستیشان به نام مقدس آقا علی (ع) زیاد بود.

من بنده توام به خدای تو یا علی

دل بسته‌ام به مهر و وفای تو یا علی

جان می‌دهم به شوق لقای تو یا علی

امروز زنده‌ام به ولای تو یا علی

گریه مفسر قرآن

اعمش مفسر بزرگ قرآن و محدث معروف قرن دوم هجری قمری در حال مرگ بود. قاضی القضاة کوفه و ابوحنیفه به عیادتش رفتند. ابوحنیفه احوال او را پرسید، اعمش گفت: دستم از عمل خیر کوتاه است.

یک مرتبه اعمش گریه‌اش گرفت ابوحنیفه گفت: گویا فهمیده‌ای که روز آخر عمرت است و گناهان زیادی کرده‌ای. اما بزرگترین گناه تو این است که در شائن حضرت علی (ع) و اهل بیت او حرف‌های زیادی زده‌ای و از آنان تعریف بسیاری نموده‌ای.

حالا بیا و از حرفهایی که در مورد آنها گفתי توبه کن تا خداوند ترا بیامرزد. اعمش گفت: مگر من درباره آن حضرت چه گفته‌ام؟ ابوحنیفه گفت: تو گفته‌ای حضرت علی (ع) بهشت و جهنم را بین مردم تقسیم می‌کند اعمش از خانواده‌اش خواست که او را بلند کنند. او را بلند کردند و نشست رو به ابوحنیفه کرد و گفت: ای یهودی! آیا به من ایراد می‌گیری؟ قسم بخدای عالم، به چند واسطه از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: یا علی، تو کنار آتش جهنم می‌نشینی و آتش در اختیار توست. مردم از کنار تو رد می‌شوند، هر که را که تو دستور دهی آتش به او کاری ندارد و گرنه آتش جهنم او را خواهد گرفت و او را در دوزخ خواهد انداخت.

جبرئیل آمد بوحی عشق و بر خواند آفرینم
گفت بر گو مدح شاه دین امیرالمؤمنین
آفتاب از آسمان بر شد که بوسد آستانم
دید چون یکذره در دل مهر آن سلطان دینم
بنده عشقم که بر شاهان عالم تاج بخشم
تا گدای در گه آن خسرو ملک یقینم
عاشق روی نگارم مست آن چشم خُبارم
و ز فراقش اشگبارم عاشقم زار و حزینم
چون ز عشق یار مستم سر خوش از جام الستم
ساقیا جامی دگر زان طرفه آب آتشینم
تا بمستی فاش سازم سِر هشیاران عالم
عالمی شیرین دهان گردد ز کلک شکرینم

قبر آقا علی

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در کتاب ارشادش نقل کرده:

(حضرت علی (ع) را شب هنگام و مخفیانه به خاک سپردند، زیرا خوارج و دشمنان آن حضرت، اگر از محل دفن حضرت اطلاع پیدا می‌کردند ممکن بود کارهای ناشایستی انجام دهند.

نجف اشرف در ابتدا نیزار بود و بعد خشک گردید. قبرستان کوفه نزدیک نجف و قبر امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بر فراز یک بلندی قرار داشت ائمه (علیهم السلام)، هر چند وقت یکبار مخفیانه به زیارت امیرمؤمنان علی (ع) می‌رفتند.

تا اینکه امام باقر و امام صادق (علیها السلام) قبر آن حضرت را به بعضی از خواص اصحاب خود نشان دادند.

وقتی که حکومت (بنی عباس) به هارون الرشید رسید. روزی به کوفه آمده بود و گفت مایلیم که امروز به شکار بروم. سگ‌ها و

بازهای شکاری بحرکت در آمدند و به طرف بیابان به راه افتادند.

پس از مدتی به گله‌ای آهو رسیدند. سگها بر روی زمین و بازها از هوا به آهوان حمله کردند. آهوها فرار کرده و برفراز تپه ای رفتند. سگها در تعقیب آنها به تپه رسیدند اما در دامان تپه‌ها ماندند و بالا نرفتند بازها هم از حرکت باز ایستاده و پس از مدتی باز گشتند.

هارون از این حادثه به شگفت آمد. مدتی گذشت، آهوان احساس آرامش کردند و از تپه پائین آمدند. هارون دوباره دستور داد که سگها و بازها را آزاد کنند با شروع حمله سگها، آهوان دوباره به تپه پناهنده شدند و سگها در دامان تپه ماندند. هارون بیشتر متعجب شد. فهمید که به مکان عجیبی آمده است دستور داد در آن اطراف بگردند و کسی را که آن مکان را بشناسد پیدا کنند.

پیرمردی را در آن حدود دیدند او را به نزد هارون آوردند. هارون از او پرسید اینجا چه خبر است؟

پیرمرد ابتدا می ترسید پاسخ بدهد. پس از اینکه مطمئن شد که خطری در بین نیست گفت: روزی با پدرم به اینجا آمدم. پدرم می گفت: حضرت امام صادق (ع) فرمود: قبر آقا علی امیرالمؤمنین (ع) در اینجا است.

هارون دستور داد که بقعه و زیارتگاهی در آنجا درست کنند (پس از او به مرور ایام دیگران در تعمیر و تکریم آنجا کوشیدند. به ویژه در زمان حکومت آل بویه که شیعه و ایرانی بودند بنای با شکوهی در آنجا ساخته شد و نادرشاه آن را طلاکاری نمود).

علی ایمان، علی قرآن، علی در هر عمل میزان

علی بر انس و جان شاهد، علی روز جزا حاسب

به خلوتگاه الا هو، صراط مستقیم است او

ولای او بود، شرط قبول توبه تائب

حریم کعبه همچون جسم بی جان بود پیش از این

خدا از نفخه رحمت، دمیدش روح در قالب

حریم کعبه پیش از این، که بی نام و نشان بودی

ز لوح یا علی امشب معین شد ورا صاحب

امیرالمؤمنین فاروق و صدیق است القابش

نباشد سارق القاب او، جز کافری کاذب

علی پیروز میدانها، علی شبگرد ویرانها

علی مافوق انسانها علی مطلوب هر طالب

بار علی

رُشید هَجری از یاران فداکار و مداح آقا امیرالمؤمنین علی (ع) بود. روزی آقا علی (ع) به او فرمود: پس از شهادت من (ابن زیاد) ترا دستگیر می کند.

و می گوید که به من دشنام بدهی تو در آن هنگام چه می کنی؟

رُشید عرض کرد: مادرم به عزایم بنشیند من زنده باشم و کسی جرئت کند به شما چنین اسائه ادب کند.

حضرت فرمود: اگر به من دشنام ندهی دست و پا و زبانت را می برند و تو را می کشند.

رُشید گفت: من هم در راه خدا صبر می کنم. و تا بتوانم از فضائل و مناقب و مدح شما را بجای آورم بگذار بخاطر تو یا علی دست

و زبان و جانم را از من بگیرند تو را از من نگیرند دست و زبان و پا و جان در راه شما دادن چیزی نیست.

حضرت فرمود: اگر چنین کنی، در روز قیامت با من محشور می‌شوی و در کنار ما خواهی بود.

چندین سال بعد، رُشید را دستگیر کردند و به نزد ابن‌زیاد بردند. وی در این هنگام حاکم کوفه بود. ابن‌زیاد از رُشید پرسید:

شنیدم مدح و منقبت مولایت علی (ع) را می‌کنی؟

رُشید فرمود: بله خدا به ما توفیق داده که همیشه در حال عبادت و ذکر باشیم. ابن‌زیاد گفت مولایت درباره من به تو چه گفته است.

رُشید فرمود: مولایم فرموده که تو قاتل من هستی. دست و پا و زبان مرا می‌بری و مرا به شهادت می‌رسانی.

ابن‌زیاد گفت: برای اینکه بدانی علی به تو دروغ گفته و سخنان او همه کذب از آب در آمده تو را آزاد می‌کنم.

سپس دستور داد که وی را آزاد نمایند. وقتی رُشید از کاخ بیرون رفت، یکی از نزدیکان حاکم به او گفت: رُشید مرد خطرناکی

است. او مداح امیرالمؤمنین علی (ع) است و مردم را بر ضد تو و حکومت به شورش وا می‌دارد.

ابن‌زیاد دستور داد که دوباره وی را دستگیر نمایند. وقتی وی را آوردند، دستور داد که دست و پایش را ببرند، اما زبانش را سالم

نگهدارند، تا حرف علی (ع) راست از آب در نیاید.

وقتی دست و پایش را بریدند، او را رها کرده و رفتند دختر رُشید خود را به جسد نیمه جان پدر رسانید و گفت: پدر سوزش دردت

چطور است:

رُشید فرمود: دلم خوش است که در راه مولایم این طور شدم. مرا بخانه ببرید. وقتی او را بخانه بردند، به بستگان و مردم خبر دادند

که هر کس می‌خواهد از اسرار و اخبار امیرالمؤمنین علی (ع) با خبر شود به خانه رُشید برود. مردم در خانه او جمع شدند و رُشید با

آخرین رمق خود از فضائل و حقایق حضرت علی (ع) برای مردم صحبت کرد.

وقتی این خبر به گوش حاکم ستمگر رسید، دستور داد زبانش را ببرند تا وی نتواند سخن حق را بگوش مردم برساند. دستور عملی

شد و همان شب رُشید بشهادت رسید تا به خاطر دوستی حضرت علی (ع) با حضرتش محشور شود.

خانه و زادگاه تو، بیت خداست یا علی

چهره دلگشای تو، قبله نماست یا علی

زمزمه ولایت سوره مؤمنون بود

روز نخست بر لب‌ت ذکر خداست یا علی

بردهن تو مصطفی، بوسه زد از تبسمت

خنده تو، شکوفه عشق و صفاست یا علی

در عجب است عالمی از نهج البلاغه‌ات

چشمه گفته‌های تو، آب بقاست یا علی

رحمت حق ولای تو، یاور تو خدای تو

هر که ز حق جدا بُود از تو جداست یا علی

نغمه آسمانیت، سینه به سینه منعکس

در همه جا، به هر زمان، این چه نواست یا علی

بنی امیه

بنی امیه بقدری نسبت به علی (ع) دشمنی و کینه داشتند که در بالای منبرها، به ساحت مقدّس حضرتش جسارت کرده و او را سب

و لعن می کردند و این بدعت از ناحیه معاویه شروع شد و تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی) ادامه داشت (یعنی حدود بیش از شصت سال)

تا آنجا که می نویسند؛ در زمان خلافت عبدالملک (پنجمین خلیفه اموی) روزی یکی از علماء در مسجد دمشق، موعظه می کرد، ناگهان در وسط گفتارش مقداری از فضائل حضرت علی (ع) را به زبان آورد.

عبدالملک گفت: عجباً هنوز مردم علی (ع) را فراموش نکرده‌اند. دستور داد زبان آن عالم ربانی را بریدند. شاعر در این مورد چه زیبا گفته:

أَعْلَى الْمَنَابِرِ تُغْلِنُونَ بِسَبِّهِ
وَلَيْسَ يَعْه نُصِبَتْ لَكُمْ أَعْوَادُهَا

بر فراز منبرها آشکارا به علی (ع) ناسزا می گویند، با اینکه چوبهای این منبرها، با شمشیر و مجاهدات علی (ع) نصب گردید و درست شد.

علی باب الله عرفان علی سر الله سبحان
بنور دانش و عرفان علی گویم علی جویم
اگر درویش و مسکینم و گر دیندار و دیدنم
چه با کفر و چه با ایمان علی جویم علی گویم
اگر تسبیح می گویم و گر زنار می جویم
بهر اسم و بهر عنوان علی گویم علی جویم
ز سوره سوره قرآن ز یاسین و ز الرحمن
بهر آیه ز هر تیبان علی جویم علی گویم
اگر از وصل خوشحالم و گر از هجر مینالم
چه با وصل و چه با هجران علی گویم علی جویم
بمحرشر چون بر آدم سر بنزد خالق اکبر
بگاہ پرسش و میزان علی جویم علی گویم

عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی) در میان خلفای بنی امیه نیک سرشت و عدالتخواه بود، او علاوه بر کارهای مهمی که در دوران خلافتش انجام داد، دو کار مهم نیز با طرح و تاکتیک خاصی، انجام داد، یکی اینکه سب و لعن امیرالمؤمنین علی (ع) را ممنوع کرد. دوم اینکه فدک را به نواده‌های حضرت زهرا (علیها السلام) برگرداند.

در مورد اول ناگفته روشن است که مردم حدود شصت سال به سب و لعن بر علی (ع) عادت کرده بودند، و معاویه و خلفای بعد از او، هر چه توان داشتند، کینه خود را نسبت به علی (ع) آشکار ساختند.

پیران در حال کینه علی (ع) مردند و کودکان با این برنامه، بزرگ می شدند. در صورت ممنوع کردن این بدعت که بصورت سنت در آمده بود نیاز به طرحهای ظریف و قوی داشت.

عمر بن عبدالعزیز با یک طرح مخفیانه به این کار دست زد، او فکر کرد که یگانه راه برداشتن سب و لعن آقا امیرالمؤمنین علی (ع) فتوای علمای بزرگ اسلام، به این امر است.

مخفیانه یک نفر پزشک یهودی را دید و به او گفت، علماء را دعوت به مجلس می‌کنم تو هم در آن مجلس حاضر شو. و در حضور آنها از دختر من خواستگاری کن، من می‌گویم از نظر اسلام جایز نیست که دختر مسلمان با شخص کافر ازدواج کند، تو در پاسخ بگو پس چرا علی (ع) که کافر بود، داماد پیغمبر (ص) شد.

من می‌گویم علی (ع) که کافر نبود، شما بگو اگر کافر نبود پس چرا او را سب و لعن می‌کنید، با اینکه سب و لعن مسلمان جایز نیست آنگاه بقیه امور با من.

طبق طرح عمر بن عبدالعزیز مجلس ترتیب یافت و طبق دعوت قبلی بزرگان و اشراف بنی امیه و علمای وابسته در آن مجلس، شرکت کردند، در این شرائط، پزشک یهودی دختر عمر بن عبدالعزیز را خواستگاری کرد.

عمر گفت: این ازدواج از نظر اسلام، جایز نیست زیرا ما مسلمان هستیم و ازدواج دختر مسلمان با مرد یهودی جایز نیست.

یهودی گفت: پس چرا پیامبر اسلام (ص) دخترش را به ازدواج علی (ع) که کافر بود، در آورد؟

عمر گفت: علی (ع) که کافر نیست، بلکه از بزرگان اسلام است. یهودی گفت: اگر او کافر نبود، پس چرا او را لعن و سب می‌کنید؟!

در اینجا بود که همه مجلسیان، سرها را بزیر افکندند و شرمنده شدند. آنگاه عمر بن عبدالعزیز، سرنخ را بدست گرفت و به مجلسیان گفت: انصاف بدهید آیا می‌توان داماد پیامبر (ص) را با آن همه فضل و کمال دشنام داد؟

مجلسیان سر به زیر افکندند، و سرانجام در همان مجلس طرح عمر بن عبدالعزیز جا افتاد و او فرمان داد که دیگر برای هیچ کس سب و لعن بر علی (ع) روا نیست.

علی امام و علی ایمن و علی ایمان

علی امین و علی سرور و علی سردار

علی علیم و علی عالم علی اعلم

علی حکیم و علی حاکم و علی مختار

علی نصیر و علی ناصر و علی منصور

علی مظفر و غالب علی سپهسالار

علی عزیز و علی عزت و علی افضل

علی لطیف و علی انور و علی انوار

علیست فتح و فتوح و علیست راحت روح

علی است بحر سخا و علی است کوه وقار

علی سلیم و علی سالم و علی مسلم

علی قسیم قصور و علی است قاسم نار

مهر علی

در زمان سلطنت امیر تیمور گورکان، جمعی از افراد ماوراء النهر که از متعصبان دشمن آقا علی (ع) بودند، مجلسی تشکیل داده و صورت مجلسی نوشتند که در آن آمده بود:

دشمنی و کینه نسبت به علی (ع) بر هر فرد مسلمان واجب است هر چند به مقدار جوی، کینه داشته باشد، زیرا او به قتل عثمان فتوای داده است.

آن نوشته را نزد امیر تیمور فرستادند، تا او نیز آن را تایید کند و مانند خلفای بنی امیه، دستور دهد که خطباء و سخنرانان، بالای منبرها، نسبت به ساحت مقدس آن حضرت به بدگوئی پردازند.

امیر تیمور گفت: چون من مرید پیر مرشد، (شیخ زین الدین نابتادی) هستم، این نوشته را نزد او می فرستم و او هر چه رأی داد همان را پیروی می کنم.

آن نوشته را نزد او فرستاد او پس از خواندن آن، این رباعی را در پشت آن نوشت.

گر آنکه بود فرق سماء منزل تو

واز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

گر مهر علی نباشد اندر دل تو

مسکین تو و سعی های بی حاصل تو

و ای بر عثمانی که علی (ع) فتوی بر قتل او داده باشد. به هر حال آن شاه متنبه شد، و آن متعصیان را تنبیه سختی کرده و از مجلس خود بیرون نمود.

چو بدوست عهد بندد زمین پاکبازان

چو علی که می تواند که بسر برد وفا را

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه گویم شه ملک لافتی را

بدو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت

که زکوی او غباری ز من آر، توتیا را

بامید آنکه شاید برسد بخاک پایت

چه پیامها که دارم همه سوز دل صبا را

چو توئی قضای گردان، بدعا مستمندان

که زجان ما بگردان ره آفت قضا را

چه زخم چونای هر دم زنوای شوق او دم

که لسان غیب خوشتر بنوازد این نورا

عبادت

روزی پیامبر عظیم الشان (ص) در میان مسجد نشسته و اصحاب اطراف آن حضرت جمع بودند. جوانی به مسجد وارد شد رسول اکرم (ص) فرمود: این جوان امروز عملی انجام داده که خداوند در قیامت اجازه شفاعت شصت هزار نفر را به او عنایت می فرماید.

اصحاب نزد آن جوان رفتند و گفتند تو چه عملی امروز انجام داده ای که پیامبر یکچنین لطفی را از خداوند متعال نسبت بتو می فرماید. بگو تا ما هم انجام دهیم.

جوان حضور رسول اکرم (ص) آمد و عرض کرد یا رسول الله من نمی دانم امروز چه عملی انجام دادم این مردم با گفتار خویش مرا بحیرت انداختند.

حضرت فرمود ای جوان امروز صبح از خانه ات که بیرون آمدی چه کردی؟

عرض کرد: امروز صبح زود از منزل بیرون آمدم چون بوقت کارم زود بود یادم آمد از آن روزی که فرمودید (النظر الی وجه علی

عباده) نگاه کردن بصورت آقا علی (ع) عبادت است. من هم در خانه علی (ع) رفتم حضرت را زیارت کرده و برگشتم. پیامبر اسلام (ص) فرمودند. بخدا قسم بعد دهر قدمی که بقصد زیارت آقا علی (ع) برداشتی حق شفاعت شصت هزار نفر را در روز قیامت داری.

نور مهرت پرتوی از لطف ایزد یا علی
روح قرآن، باب علم، و جان احمد یا علی
دست در دست یدالله در غدیر خم نبی
با کلام ایزد از مدح تو دم زد یا علی
آفتاب طلعت مهدی که تابد این زمان
در حقیقت از گریبان تو سر زد یا علی

پیاده تا قبر علی

روزی سلطانی با وزراء و لشکریانش در راه به کوفه رسیدند. بعد از استراحت خواستند حرکت کنند. سلطان گفت: به احترام امیرالمؤمنین علی (ع) وزراء و تمامی لشگر با پای پیاده تا نجف بروند وزیر او که از جمعیت عامه و اهل سنت بود، گفت قربان صلاح مقام شما نیست برای کسیکه زمانی سلطان بوده حالا هم سلطانی با لشگرش پیاده بطرف قبر او بروند. سلطان گفت: ما تغال به قرآن می‌زنیم تا قرآن چه قضاوت نماید قرآن را باز کردند اول صفحه این آیه آمد.

(فاخلع نعلیک انک بالوادی المقدس طوی). خداوند متعال به حضرت موسی (ع) امر فرمود: نعلین خود را از پایت در آور زیرا این طور سینا زمین مقدسی است.

سلطان بلافاصله امر کرد علاوه بر پیاده رفتن باید با پای برهنه تا نجف همه بروند و خود سلطان هم پیاده شد و با پای برهنه با لشکریان به نجف وارد شدند.

وزیر از این همه عظمت بیچاره شد. نزد سلطان آمده و گفت قربان بزرگی شما افتخار من است اینطور احساس می‌کنم این عمل شما باعث شوریدن مردم است بر شما، برای جبران این عمل چاره‌ای بفرمائید و آن اینست که دستور بدهید قبر شیخ طوسی را خراب نموده بدن او را بسوزانند. (شیخ طوسی بانی حوزه علمیه می‌باشد هفتصد سال است نجف اشرف حوزه علمیه شده اولش بر اثر زحمات شیخ بوده است).

شاه عرض کرد: ای وزیر، من سلطان زنده‌ها هستم سلطنت بر اموات ندارم اگر شیخ خوب بوده و یا بد جزای او با خدای اوست. وزیر گفت صلاح در سوزانیدن بدن شیخ است. سلطان مدتی فکر نموده دید وجود این وزیر باعث زحمت است دستور داد هیزم بسیار بیرون شهر نجف تهیه و آتش روشن کردند. امر نمود وزیر را در میان آتش انداختند. هر که با آل علی درافتاد ورافتاد. این عاقبت کسی است که عداوت و دشمنی با آقا علی (ع) داشته باشد.

ای همت تو ستون قرآن
ای عزت مؤمنون قرآن
ای مدح تو را سَخُونِ فی العلم
ای گفته تو، متون قرآن
روشنگر آسمان کعبه
نور افکن رهنمون قرآن

از آیت خلعت تو پیدا است
 هم ظاهر و، هم درون قرآن
 گوید خبرت، زبس عظیم است
 عمّ یتسائلون قرآن
 نامید خدا تو را یدالله
 ای قدرت کاف و نون قرآن

نزول جبرئیل بر علی

بیهقی واعظ سبزواری بر اثر ازدواج با خواهر عبدالرحمن جامی نزد اهالی سبزواری به سنی بودن متهم شده از هرات به سبزواری برگشت.

روزی بالای منبر موعظه می‌کرد تا رسید به این سخن که جبرئیل دوازده هزار مرتبه بر پیغمبر اکرم نازل شده است. پیرمردی برای امتحان به نمایندگی مردم حرکت کرده و گفت نزول جبرئیل به پیغمبر را گفتمی نزولش را به آقا علی (ع) بگو. چند مرتبه جبرئیل به علی بن ابی‌طالب (ع) نازل شده.

مات و متحیر در بالای منبر چه بگوید روایتی ندیده که جبرئیل بر علی (ع) نازل شده باشد. اگر بگوید جبرئیل نازل شده دروغ گفته. اگر بگوید نازل نشده گمان مردم درباره او تبدیل به صدق می‌شود یک مرتبه به زبانش آمد این کلمه که گفت جبرئیل بیست و چهار هزار مرتبه به علی (ع) نازل شده. پیرمرد گفت چه دلیلی داری بر این حرفت گفت باین دلیل که پیامبر اسلام (ص) فرمود:

انا مدینه العلم و علی بابها من شهر علم هستم و علی (ع) درب آن شهر است.

واضح است جبرئیل که دوازده هزار بار بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شد از درب شهر وارد می‌گشت. پس آقا علی (ع) را هم که درب آن شهر است زیارت می‌کرده بعد از نزول وحی هنگام مراجعت باز جمال علی (ع) را می‌دیده است پس به این دلیل به اندازه‌ای که به پیغمبر (ص) نازل شده دو برابر آن حضور علی (ع) رسیده و آن بیست و چهار هزار مرتبه است.

چنانکه سرور عالم بجز پیمبر نیست
 ولی خاص خدا نیز غیر حیدر نیست
 علی ست گنج حقایق، علی ست باب علوم
 دلی مجوی که مشتاق سوی آن در نیست
 علی ست مظهر ولای شرع آزادی
 جز او باهل طریقت مرا دو رهبر نیست
 میان آن همه مردان حق قسم بخدا
 کسی برتبه ز شیر خدا فراتر نیست
 به لوح عرش بود نقش نام والایش
 بجز ولی خدا کس شریف و سرور نیست
 دلی که آینه دار محبت علوی ست
 بجز صفای ربوبی در آن مخمر نیست

سگ دربار

نادر شاه در سفری که به نجف اشرف مشرف شد درب صحن مطهر آقا امیرالمؤمنین (ع) که رسید دستور داد زنجیری به گردش بیندازند و او را داخل صحن کنند (زیرا می‌گفت من سگ دربار علی (ع) هستم و می‌خواهم مانند سگ وارد حرم مطهر علی (ع) بشوم).

زنجیر را به گردن انداخت اما کسی جرئت نکرد آنطوری که خودش دستور داده بود او را ببرند. ناگهان دیدند شخصی آمد و بدون تأمل سر زنجیر را گرفت و به همان حال داخل صحن مطهر نمود. پس از آن هر چه پی آن نفر گشتند او را نیافتند.

بعد تصمیم گرفت گنبد مطهر را طلا کند از او خواستند که چه نقشی روی گنبد نقش کنند. نادرشاه گفت بنویسید یدالله فوق ایدیهم.

فردای آن روز وزیر گفت گمانم این کلمه الهامی است از جانب خدا اگر قبول ندارید دو مرتبه از سلطان سؤال کنید. رفتند حضور نادر پرسیدند روی گنبد را چه امر فرمودید نقش کنیم؟ نادرشاه گفت: همانکه گفتم.

نقش دیوار حقیقت نام نیکوی علیست
تا قیامت خانه حق روشن از روی علیست
چون رخ نیکوی او را کعبه حق شد برون
کس نداند، چشم عالم خیره بر خوی علیست
این علی در هر کجا مشکل گشای عالمی است
قلب عالم چاک چاک از تیغ ابروی علیست
ای صبا بگذر ز کوی دوست چون عاشق نگر
در بیابان نجف کانجا سر کوی علیست
در بهشت آرزویت کوثر لعلش بجو
نخل طوبایش برخ چون سرو دلجوی علیست
هر کجا صحن و سرایش در نظر آمد ترا
هر گلی بر چشم دل دیدی گل و بوی علیست

تقاضای داوری

عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه) بنی امیه، در میان امویان، آدم نیک سیرت و پاک روش بود، هنگامیکه بر مسند خلافت نشست (میمون بن مهران) را فرماندار جزیره کرد و همین میمون بن مهران شخصی بنام علائه را بخشدار (قرقیسار) نمود.

علائه برای میمون بن مهران نوشت که در اینجا دو مرد هستند با هم نزاع و کشمکش دارند. یکی می‌گوید علی (ع) بهتر از معاویه است و دیگری می‌گوید: معاویه بهتر از علی (ع) است.

میمون بن مهران جریان را برای عمر بن عبدالعزیز نوشت و از او تقاضای داوری کرد، وقتی که نامه بدست عمر بن عبدالعزیز رسید، در پاسخ نوشت:

از قول من برای علائمه (بخشدار قرقیسار) بنویس: آن مردی را که می‌گوید معاویه از علی (ع) بهتر است. به درگاه مسجد جامع ببرند و صد تازیانه به او بزنند و سپس او را از آنجا تبعید کنند.

این فرمان اجرا شد، به آن شخص احمق صد تازیانه زدند و سپس گریبانش را گرفتند و کشان کشان او را از دروازه‌ای که (باب الدین) نام داشت از آن محل بیرون کردند.

من بنده توام به خدای تو یا علی

دل بسته‌ام به مهر و وفای تو یا علی

جان می‌دهم به شوق لقای تو یا علی

امروز زنده‌ام به ولای تو یا علی

نفس پیغمبر

امام فخر رازی عالم سنی متعصب در تفسیر کبیرش در ذیل آیه مباحله (سوره آل عمران آیه ۶۰) مطلب مهمی یادآور شده. طبق این آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَائَنَا وَ آبَاءَكُمْ وَ نِسَائِنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) شیعیان علی (ع) می‌توانند ثابت کنند که علی بن ابیطالب (ع) از همه انبیا حتی انبیا اولوالعزم نیز افضل است.

زیرا خداوند در این آیه از علی (ع) تعبیر به نفس محمد (ص) فرموده است همانطور که محمد (ص) اشرف از همه انبیا است علی (ع) هم که نفس اوست باید از همه انبیا افضل باشد.

بنده را بندگی خواجه سزاوار بود

بنده گر بنده بود بندگی‌اش ماجور است

آنکه شد پیرو آئین محمد، بیشک

با ولای علی و آل، دل او جور است

راه مردان خدا، راه علی می‌باشد

هر که جز او بگزیند دل و چشمش کور است

او دم نزع بر مسلم و کافر آید

این خبر منتشر و در همه جا مشهور است

پیروی هیچ از این خانه مرو کوی دگر

که بهر جا بروی منزل آخر گور است

بهترین انسان

در حالات ابی‌بکر علمای عامه نیز نوشته‌اند:

ابی‌بکر روی منبر می‌گفت من شیطانی دارم که گاهی مرا کج می‌کند و از من خطا سر می‌زند هرگاه من منحرف شدم مرا راست کنید. وقتی هم که عاجز می‌شدم می‌گفت مرا رها کنید من بهترین شما نیستم در حالی که آقا علی (ع) در میانتان است.

مهر علی و آل بر هر دل که اندر است

سرمایه نجات وی از هول محشر است

ایمان بدون ریب، تولای حیدر است

آن را که دوستی علی نیست کافر است

فضیلت علی

روایت مشهوری که مورد اتفاق شیعه و سنی است همه شنیده‌اید:

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

من شهر علم هستم و علی (ع) درب آنست انا مدینه العلم و علی بابها. پس هر کس می‌خواهد بشهر وارد شود پس باید از درب آن وارد گردد. فمن اراد المدینه و الحکمه فلیأتها من بابها. درباره آقا علی (ع) فرمود: افضاکم علی آگاه ترین شما بعلم قضاوت علی (ع) است.

اخطب خوارزمی که از بزرگترین محدثین عامه است می‌نویسد:

خاتم الانبیاء محمد (ص) فرمود:

اگر دریاها مرکب شوند و درختها قلم و آسمان و زمین لوح و جن و انس و ملک نویسند شونند فضائل علی (ع) را نمی‌توانند احصاء و شماره نمایند.

یا علی یاد تو کردن عبادتست و نظر به تو نیز عبادت، هر کس فضیلت ترا ثبت کند مادامی که این نقش برقرار است ملائکه برایش استغفار می‌نمایند.

لذا علماء تبرک می‌جستند و پشت کتابها فضیلتی از آقا علی (ع) را می‌نوشتند. یا علی اگر تمام خلق بر دوستی تو جمع می‌شدند و با دوستی تو از دنیا می‌رفتند خداوند متعال دوزخ و جهنم را نمی‌آفرید.

نبی مدینه علم و علی بود در آن

دری بسوی محمد (ص) سواى این در نیست

علی است مظهر انوار چند ایزد متعال

پس از نبی دل فردی چو او منور نیست

بود شجاعت مولا ز عدل و انصافش

مقام و مرتبه‌اش بهر فتح خیر نیست

عدالت علی بالاترین عبادت اوست

کسی چو شیر خدا مرد داد گستر نیست

علی است نافع مظلوم و دافع ظالم

در آن دیار که باشد علی، ستمگر نیست

امیر ساقی کوثر امیر خیر کثیر

بدون این دو مرا عشق حوض کوثر نیست

دو چیز گرانبها

از جمله اخبار متواتر میان شیعه و سنی حدیث ثقلین است که رسول خدا (ص) در اواخر عمرش در جمع مهاجر و انصار فرمود:

من از میان شما می‌روم و دو چیز سنگین و گرانبها از خود در میان شما باقی می‌گذارم کتاب خدا (قرآن) و عترتم (علی و آل علی (ع)) این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا بر من بر سر حوض کوثر در آیند.

از آن حضرت پرسیدند عترت شما کیست.

حضرت اشاره به علی (ع) کرد و دست مبارک را بر حسن و حسین (علیهما السلام) قرار داد و فرمود: مادامیکه بقرآن و عترت من متمسک شوید هرگز گمراه نمی‌شوید.

حضرت فرمود: در لیلۃ المعراج اوصیای مرا نشانم دادند نخستین صورت نوری برادرم علی (ع) بود سپس حسن و حسین (علیهما السلام) و وصی دوازدهمین خودم را دیدم که مانند ستاره درخشان می‌درخشید.

در سوره سباء آیه ۴۷ فرموده آنچه از شما پاداش خواستم برای خودتان است و گرنه پاداش من بر عهده خداست. حضرت رسول (ص) فرمود:

اینکه عرض کردم بستگانم را دوست بدارید و به آنان محبت ورزید برای خودتان خوبست اگر علی (ع) را دوست داشته باشی، در سرازیری قبر نورش به فریادت می‌رسد. دوست هم نداشته باشی خودت را محروم از همه چیز کرده‌ای.

چه بیچاره‌هاییکه از صراط پایشان می‌لغزد و نور علی (ع) بدادشان می‌رسد. بواسطه دوستی اهل بیت جاذبه لطف ایشان او را نگه می‌دارد.

شنیده‌ای که پیغمبر بگناه رفتن داد فرمان
 دو چیز هست گرانقدر، قدر آن را بدان
 سپرده بر من و تو این دو چیز سنگین را
 یکی است عترت او، دیگری بود قرآن
 نخست عترت او فاطمه است و شوهر او
 علی است حجه بر حق، خلیفه الرحمان
 سپس دو سبط گرامی او حسن و حسین
 امام پور امام است، تا امام زمان
 دو رهنمای بزرگی، خدای داده تو را
 یکی است ناطق و از دیگری برو بر خوان
 چو چارده گهرش را قبول بنمودی
 بکوش از پی تجلیل قاطع البرهان

تقسیم کننده بهشت و دوزخ

اخطب خوارزمی و ثعلبی ذکر کرده‌اند:

رسول خدا (ص) فرمود: فردای قیامت منبر بزرگی که دارای یکصد پله است برای من نصب می‌کنند بر پله اول من قرار می‌گیرم و بر پله دوم علی (ع) قرار می‌گیرد.

در پله پائین تر دو نفر قرار می‌گیرند اولی می‌گوید: ای اهالی محشر منم رضوان خازن بهشت که کلیددار بهشت هستم. خداوند بمن امر فرموده است که کلید بهشت را تقدیم محمد (ص) کنم.

دومی گوید: منم مالک، سرپرست دوزخ بمن امر شده کلید دوزخ را تقدیم محمد (ص) کنم.

آنگاه من کلیدها را می‌گیرم و همه را تقدیم آقا علی بن ابیطالب (ع) می‌نمایم این است معنی قول حق تعالی که می‌فرماید (القیافی جهنم کل کفار عنید) (سوره ق آیه ۲۴) یعنی القیای محمد و علی فی جهنم ... بیندازید شما هر دو ای محمد و ای علی هر کافر

سرکشی را در دوزخ.

آری قسیم الجنة و النار است یعنی قسمت کننده بهشت و دوزخ است اول صراط می‌ایستد هر کس رد می‌شود از صورتش پیداست دوست علی (ع) است یا دشمن.

اگر دوست است می‌تواند رد شود اگر دشمن است می‌فرماید آتش او را بگیرد در تفسیر آیه شریفه ۲۴ سوره صافات (نگهدارید ایشانرا بازجویی و بازپرسی شوند) چنین رسیده که از ولایت علی بن ابیطالب (ع) سؤال کرده می‌شود. آیا ولایت علی (ع) را دارد که وارد بهشت شود یا نه.

شاهی که هست خصم ستمگر علی علی
پشت و پناه مردم مضطر علی علی
دشمن کش است تیغ علی در نبرد کفر
نازم بدوالفقار دو پیکر علی علی
با آن همه دلاور دوران عصر خویش
جز او که بود فاتح خیر علی علی
قائل بقول لحن سلونی بروزگار
در هر کجا بمسند منبر علی علی
دریای رحمت است علی دست کردگار
سلطان جود اول آخر علی علی

دوستی علی

رسول خدا (ص) فرمود:

اگر تمام خلق بر دوستی علی (ع) جمع می‌شدند (و با دوستی علی (ع) از دنیا می‌رفتند) خداوند دوزخ را نمی‌آفرید. آری جهنم برای دشمنان علی (ع) است.

می‌پرسید پس دوستان آقا علی (ع) که با گناه از دنیا رفته‌اند چه می‌شود؟

پاسخش آنستکه اولاً دوستان آقا علی (ع) با توبه می‌میرند و خود حب علی (ع) موجب با توبه رفتن از این عالم است و ثانیاً اگر بر فرض آلوده از اینجا رفت در برزخ پاک می‌شود.

روایت مشهور نبوی (ص) را شنیده‌اید که دوستی علی (ع) حسنه‌ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی‌زند و دشمنی علی (ع) گناهی است که هیچ حسنه‌ای با آن سودمند نمی‌باشد.

البته وجوه متعددی در معنی آن حدیث شریف است که محقق قمی در جامع الشتات نقل کرده است هر که خواست مراجعه کند. دوستی علی (ع) نعمتی است که در هر دلی باشد گناه با آن دوستی ضرر نمی‌زند و دشمنی آقا علی (ع) بلا و مصیبتی است که هر چه هم حسنه از صاحبش سر بزند بکارش نمی‌خورد.

دوستی علی (ع) موجب پاکی از گناهان می‌شود، اگر گناهانش هم زیاد باشد در برزخ مقداری از محبوب محبوب می‌ماند. تا گناهانش چقدر باشد. اگر بر فرض به قیامت کشید و به جهنم رفت، بالاخره دست علی (ع) او را می‌گیرد و بیرونش می‌آورد.

محقق قمی می‌فرماید: خلود در جهنم یعنی همیشه در آتش ماندن، برای غیر دوستان علی (ع) است و شاید معنی حدیث هم همین باشد که با دوستی علی (ع) هیچ گناهی او را همیشه در جهنم نگه نمی‌دارد، ضرری که موجب خلود در آتش باشد ندارد هر چند

بعد از سیصد هزار سال عذاب باشد.
 مرا بدل بخدا جز ولای حیدر نیست
 کسی بغیر علی وارث پیمبر نیست
 سوای حُبِّ محمد و رای مهر علی
 مرا هوی و هوس هیچ در دل و سر نیست
 ز مصطفی که بود تاج تارک لولاک
 چو بگذریم، کسی با علی برابر نیست
 علی است سلسله جنبان عالم امکان
 بجز علی به محمد (ص) کسی برادر نیست
 علی است شاه ولایت، علی است شیر خدا
 گواه رفعت شانش از این دو برتر نیست
 زبان ناطقه لال است در مدیح علی
 هزار مرتبه گویم اگر مکرر نیست

مثل اهل بیت

از سنت نیز روایتی درباره تبعیت از اهل بیت نقل کرده حدیثی که بین شیعه و سنی مسلم است که رسول خدا (ص) فرمود:
 مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر کس در آن سوار شد رستگار گردید و هر کس از آن کناره گرفت غرق گردید (یا هلاک شد) و از جمله آیاتیکه در تبعیت از اهل بیت رسیده است: (بریسمان محکم الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید) (سوره آل عمران آیه ۱۰۳) جبل الله یعنی وسیله ای که خدا در میان مردمان قرار داده تا باو متمسک شوند و نجات یابند علی (ع) و یازده فرزندان او می باشند. چنانکه در زیارتش می خوانید السلام علی جبل الله المتین سلام بر تو ای ریسمان محکم الهی.

ذکر خدا خدای تو، اشک تو، ناله های تو
 سوز دل و صفای تو، روح دعاست یا علی
 قدرت انقیاد ما، از برکات عشق تو
 پرتوی از ولایت، عبودیت ماست یا علی
 گاه نبرد نام تو، رمز جهاد ما بود
 در همه مشکلات ما عقده گشاست یا علی
 بر در آستانه ات، دوخته شد نگاه ما
 عید ولادت تو شد، وقت عطاست یا علی
 اشک حسان و خنده اش بسته به قهر و مهر تو
 هجر تو و وصال تو، درد و دواست یا علی

احمد بن فهد حلی

آیه الله علامه حلی رضوان الله تعالی علیه نقل می فرماید:

یکی از اجله علماء بعضی او را احمد بن فهد حلّی می‌دانند در مجلس باشکوهی گرم مدح آقا علی (ع) شده بود مجلس بقدری طولانی شد که آفتاب غروب کرد.

در آن حال شیفته حب علی (ع) خطاب بآفتاب کرد و گفت:

ای آفتابی که برای مولایم در صفین باختر او برگشتی آیا سزاوار است باین زودی غروب کنی برگرد تا مدح من تمام شود. در جلد نهم بحارالانوار عین همین حکایت موجود است.

ای رهبر اهل یقین

هو یا امیرالمؤمنین

ای پیشوای متقین

هو یا امیرالمؤمنین

هو یا امیرالمؤمنین

توحید را محور توئی

اسلام را رهبر توئی

برشیعیان باور توئی

در صبح روز واپسین

هو یا امیرالمؤمنین

امیر سخن

شکیب ارسلان ملقب به امیرالبیان یکی از نویسندگان زبردست عرب در عصر حاضر است.

در جلسه‌ای که به افتخار او در مصر تشکیل شده بود، یکی از حضار می‌رود پشت تریبون، و ضمن سخنان خود می‌گوید:

دو نفر در تاریخ اسلام پیدا شده‌اند که به حق شایسته‌اند (امیر سخن نامیده شوند): یکی علی بن ابیطالب و دیگری شکیب.

شکیب ارسلان با ناراحتی برمی‌خیزد و پشت تریبون قرار می‌گیرد و از دوستش که چنین مقایسه‌ای کرده گله می‌کند و می‌گوید:

من کجا و علی بن ابیطالب کجا! من بند کفش علی (ع) به حساب نمی‌آیم. راستی حق هم همین است، زیرا پس از وحی و سخن

خدا کلامی پر جلال‌تر و شیواتر از کلام علی (ع) نیامده است. و باید چنین باشد که او فرمانده سپاه سخن است و بر کلام او

نشانه‌ای از دانش خدائی و بوئی از سخن نبوی موجود است.

هست عمری گشته از جان ثناخوان علی

ریزه خوار سفره اکرام و احسان علی

پای نگذارم براهی جز به راه مهر او

گر بود دستی مرا دارم بدامان علی

هستی از صبح ازل گردیده تا شام ابد

بر سر خوان کرم پیوسته مهمان علی

سر ندارد ارزشی تا پیش پایش افکنم

جان ندارد قدر تا گویم به قربان علی

دمبدم می‌ریخت گوهر هر زمان بهر سخن

باز می‌شد شکرین لعل درافشان علی
روبرو می‌گشت با شیر فلک گر روز جنگ
جان بدر هرگز نمی‌برد او زمینان علی

طلاق

آقا امام باقر(ع) همسری اختیار می‌کند و آن زن خیلی مورد علاقه ایشان واقع می‌شود.
اما در یک جریانی متوجه می‌شود که این زن سنی (ناصبیه) است. یعنی با آقا علی (ع) دشمنی می‌ورزد و بغض آن حضرت را در
دل می‌پروراند.

امام (ع) او را طلاق داد.

از امام پرسیدند تو که او را دوست داشتی چرا طلاقش دادی؟
فرمود: نخواستم قطعه آتشی از آتشیهای جهنم در کنارم باشد.

علی ای فروغ هستی تو چه مظهری خدا را

که زند شکوه ذات ره عقل پابجا را

تو امام اولینی تو امید واپسینی

که تو آیت مبینی جلوات کبریا را

من اگر خداپرستم به ره تو پای بستم

به خدا که از تو جستم ره طاعت خدا را

به مقام دلنوازی چو ید کرم فرازی

به جهان فسانه سازی همه بخشش و عطا را

همه مظهر عجایب همه منبع غرایب

همه دافع مصائب دل زار مبتدلا را

ابن سکیت

ابن سکیت، از علماء و بزرگان ادب عربی است و هنوز هم در ردیف صاحب نظران زبان عرب مانند سیبویه و دیگران نامش برده
می‌شود این مرد در دوران خلافت متوکل عباسی می‌زیسته در حدود دویست سال بعد از شهادت آقا علی (ع) در دستگاه متوکل
متهم بود که شیعه است! اما چون بسیار فاضل و برجسته بود، متوکل او را به عنوان معلم فرزندان انتخاب کرد.

یک روز که بچه‌های متوکل به حضورش آمدند و ابن سکیت هم حاضر بود و خوب از عهده درس خویش برآمده بود، متوکل
ضمن اظهار رضایت از ابن سکیت و شاید به دلیل سابقه ذهنی که از او داشت که شنیده بود تمایل به تشیع دارد، از ابن سکیت
پرسید: این دو تا (فرزندش) پیش تو محبوب‌ترند یا حسن و حسین فرزندان علی (علیهم‌السلام)؟ ابن سکیت از این جمله و از این
مقایسه سخت برآشفست و خونس بجوش آمد با خود گفت کار این مرد مغرور به جایی رسیده است که فرزندان خود را با حسن و
حسین (علیهم‌السلام) مقایسه می‌کند؟

این تقصیر من است که تعلیم آنها را برعهده گرفته‌ام، لذا در جواب متوکل گفت: بخدا قسم قنبر غلام علی (ع) به مراتب از این
دوتا و از پدرشان نزد من محبوبتر است.

متوکل فی المجلس دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت گردنش درآوردند.

شها تا جای در سر داده‌ام سودای مهت را
 علی گویان ز اعضا بشنوم غوغای مهت را
 نه من تنها به مهت پای بند از جان شدم شاها
 دل خلق است طالب گوهر والای مهت را
 چو مهت فرض باشد ای شه خوبان روا باشد
 که زیب دل نمایم لؤلؤ ای مهت را
 به عشقت می خورم سوگند تا جان در بدن دارم
 چراغ سینه سازم شمع بزم آرای مهت را

فضیلت‌های علی

عمر بن خطاب در روز اول خلافتش به منبر رفت و گفت:

بخدا قسم دوازده فضیلت به علی بن ابیطالب (ع) داده شد که یکی از آنها برای من نیست و نه از برای احدی از مردم. و آن دوازده تا این است:

اولین فضیلت: بدنی آمدن آن بزرگوار در کعبه.

دومین فضیلت: عقد حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در آسمان برای علی (ع).

سومین فضیلت: زهرا (علیها السلام) همسر علی (ع) است و این بهترین فضیلت هاست.

چهارمین فضیلت: آقا حسن و حسین (علیهما السلام) فرزندان او هستند.

پنجمین فضیلت: فرمایشات پیغمبر (ص) در حضور من کسی که من مولای او هستم پس علی مولای اوست خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد.

ششمین فضیلت: روز عید غدیر خم که حضرت رسول (ص) فرمود و من حاضر بودم یا علی منزلت تو به من مثل منزلت هارون به موسی علی نبینا و آله و علیه السلام است یعنی تو برادر و وصی بلا فصل من هستی.

هفتمین فضیلت: بسته شدن تمام درهای خانه اصحاب که به مسجد باز می شد. مگر در خانه علی (ع) که بسته نشد.

هشتمین فضیلت: قول پیغمبر اکرم (ص): کسی که عبادت کند در مثل مکه و مدینه نهصد و پنجاه سال مثل نوح (ع) که در ما بین قومش عبادت کرد و صبر کند بر گرمای مکه و گرسنگی مدینه و انفاق کند مالش را که بقدر کوه احد باشد و جهاد کند مابین کوه صفا و مروه در راه خدا با اختیار خودش برای رضای خدا و نیاید روز قیامت با ولای تو یا علی پس عمل او و زهد و انفاق او قبول نمی شود.

نهمین فضیلت: فرود آمدن ستاره در خانه علی (ع).

دهمین فضیلت برگشتن خورشید برای علی (ع) دو مرتبه.

یازدهمین فضیلت: حرف زدن علی (ع) با مردگان باذن خدای تعالی و صحبت کردن با شیر و گرگ و آهو و اژدها و ماهی و سایر حیوانات.

دوازدهمین فضیلت: علی قادر است که پنجاه هزار نفر مثل مرا با دست چپش به قتل برساند و آقا علی (ع) حضور داشتند سر مبارک بلند فرمود و فرمودند اعتراف کرد به حق قبل از آنکه شهادت بر او بدهند.

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
 هست عنوانی که از حق خواجه قنبر گرفت
 ای خوش آن نیک اختری کز روی ایمان و خلوص
 در دو عالم دامن آن مظهر داور گرفت
 کی نشیند تا ابد گرد کدورت بر دلی
 کز ولایتش روشنی چون خسرو خاور گرفت
 می شود سیراب از چشمه فیض خدای
 هر کسی جامی ز دست ساقی کوثر گرفت

قبول ولایت

روزی آقا علی (ع) درهمی به بلال عنایت فرمود و فرمودند خربزه‌ای برای من خریداری نما. بلال به امر حضرت خربزه‌ای خریداری کرد.

آن حضرت خواست از آن خربزه میل نماید. دید بسیار تلخ است حضرت از آن چیزی میل نکردند و فرمودند: از پیغمبر اکرم (ص) شنیدم که فرمود: خداوند ولایت مرا بر جمیع موجودات عالم عرضه داشته پس هر آب و میوه‌ای که قبول ولایت مرا نمود شیرین گشت. و هر میوه و آبی که قبول ولایت مرا نمود تلخ گردید و این میوه چون قبول ولایت مرا نمود، پس من از او نخواهم خورد.

شور فراوانم علی فریاد و افغانم علی
 در سلک حق جویان بود معنای عرفانم علی
 مهر امیرالمؤمنین گردیده با قلبم عجین
 می باشد از روی یقین مفهوم ایمانم علی
 در موقع رنج و محن آزار جان آلام تن
 باشد بهر سروعلن دارو و درمانم علی
 آندم که گم کردم بره از فرط عصیان و گنه
 باشد ز روی همچو مه شمع شبستانم علی
 گلگشت و گلزارم علی محبوب و دلدارم علی
 پندار و افکارم علی پیدا و پنهانم علی
 در چرخ فرو اعتلا در آسمان کبریا
 باشد ز چهر پر ضیامهر درخشانم علی

بخشش علی

در یکی از غزواتی که آقا علی (ع) شرکت داشتند. روزی در میدان جنگ شخصی از دشمنان اسلام به طرف حضرت دست دراز کرد و اظهار نمود تقاضا دارم شمشیر خود را به من عطا فرمائید.

حضرت فوراً شمشیر را به دست او دادن آن شخص گفت در میدان جنگ کسی شمشیر را بدست غیر نمی دهد.

حضرت علی (ع) فرمودند: (إِنَّكَ مِيدَدَتِ يَدَ الْمَسِيئَةِ إِلَيَّ وَ لَيْسَ مِنَ الْكِرَامِ أَنْ يُرَدَّ السَّائِلُ) بدرستی که تو دست حاجت به طرف من دراز کردی و شخص کریم نمی‌تواند سائل را از خود محروم سازد. آن مرد کافر چون این حسن برخورد را از آنجناب ملاحظه نمود اسلام اختیار کرد.

نجات اگر طلبی از شدائد دوران
ببر پناه به شیر خدا شه مردان
علی عالی اعلا وصی پیغمبر
وی ایزد یکتا خدیو کون و مکان
شه سر بر سلونی که انبیا هستند
به مکتبش پی تعلیم طفل ابجد خوان
خدیو دین که به عرش آستان او جبرئیل
به افتخار غلامست و حاجب و دربان
علیست مظهر ذات خدای حی قدیر
علیست مظهر آیات محکم قرآن
علی یدالله و عین الله و لسان الله
علیست جلوه مرآت خالق سبحان

بخشش در رکوع

به اتفاق شیعه و سنی این آیه در شأن آقا امیرالمؤمنین (ع) وارد شده است (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰة و یؤتون الزکوٰة و هم راکعون). هر آینه تنها ولی و سرپرست شما خداوند است و فرستاده‌اش کسانی که ایمان آوردند همان کسانی که نماز برپاداشته و در حال رکوع زکوٰة می‌دهند. (سوره مائده آیه ۵۵) ثعالبی که یکی از بزرگان علمای سنت است در تفسیر این آیه از ابوذر (رحمة الله علیه) نقل می‌کند:

روزی در مسجد رسول خدا (ص) نمازم را می‌خواندم سائلی مبادرت به سؤال نمود کسی چیزی بوی نداد. آن مرد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت:

بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول تو سؤال کردم و کسی چیزی به من نداد. علی (ع) در رکوع بود اشاره فرمود به انگشت کوچک دست راست خود که در آن انگشتی بود سائل نزدیک شده انگشتی از انگشت آنجناب بیرون کرده برداشت و رفت.

منع جودی که حاجتمند هنگام نماز
از کف ذی جود فیاض وی انگشتی گرفت

پیغمبر اکرم (ص) در نماز این حالت را مشاهده فرمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند و عرض کرد: بار خدایا برادرم موسی از تو درخواست نمود که (پروردگار من، سینه‌ام را گشاد گردان تا در آن بگنجد آنچه وحی می‌کنی و آسان گردان بر من کارم را که تبلیغ رسالت کنم و گره زبانم را بگشای تا مردم به خوبی سخنانم را بفهمند و قرار بده وزیری برای من خاندانم هارون برادرم را و به وسیله او پشتم را قوی گردان و در امر رسالت با من شریک گردان).

آیات الهی بوی رسید که ای موسی آنچه خواستی به تو دادیم. بار خدایا من نبی توام محمدم و صفی و حبیب توام پس سینه مرا به

وحی گشاده گردان و کار مرا بر من آسان ساز و قرار ده برایم یاری دهنده‌ای از اهل بیت من علی را که پشت من به او محکم گردد.

ابوذر گفت: هنوز سخن پیغمبر اکرم (ص) به پایان نرسیده بود که جبرئیل از جانب رب جلیل بر آن حضرت نازل شد و گفت یا محمد بخوان انما ولیکم الله تا آخر آیه.

یعنی جز این نیست که ولی شما خدای تعالی و رسول اوست و آنانکه ایمان آورده‌اند و پبای می‌دارند نماز را و زکوة می‌دهند درحالیکه در رکوعند.

به تصدیق مفسران و بزرگان علمای شیعه و سنی این آیه شریفه در شأن علی (ع) نازل شده و این مخصوص آن سرور است که در عبادت بدنی و مالی را در یک لحظه انجام داد و دیگری را این شرف و بزرگی دست نداد و این آیه مبارکه تصریحی است که از جانب حضرت رب الارباب که علی (ع) مولی و ولی این امت است.

یا علی یا احمد است و یا محمد یا علی است

با دو نام و در دو پیکر هست روح طاق او

از کمال حسن او، مبهوت هر بیننده‌ای

جان مشتاقان به لب، از منطق نطق او

دست خاتم بخش او، بوسد سلیمان از ادب

چون یدالله است و دست قدرت خلاق او

بهره‌مند از سفره احسان او هر سائلی

گشت نازل هل آتی در شان یک اتفاق او

علم سلمان و اباذر یا که مقداد و کمیل

درسی از اُمُّ الکتابش، نوری از اشراق او

گفت احمد یا علی ماهر دو باب امتیم

کی خدا می‌بخشد آن کس را، که باشد عاق او

رسالت ولایت

از جمله آیات وارده در شأن آقا علی (ع) این است:

ای پیغمبر آنچه به تو فرستاده شده است از طرف پروردگارت برسان پس اگر نرساندی رسالتش را نرساندی و خداوند ترا از آسیب مردم نگه میدارد. (سوره مائده، آیه ۶۷)

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس. بسیاری از مفسرین عامه تصریح کرده‌اند که این آیه در غدیر خم نازل گردید و مضمونش این است که ای پیغمبر گرامی ولایت علی (ع) را به خلق برسان اگر نرساندی مثل این است که هیچ کاری نکرده‌ای و رسالت حق را نرساندی.

چقدر مسأله ولایت علی (ع) مهم است که اینگونه در نرساندنش تهدید می‌فرماید.

زعرش آمد به فرش امین حق جبرئیل

نزد رسول انام خاتم پیغمبران

یا ایها الرسول بلغ ما انزل

الیک از فرمان خالق کون و مکان

پس از آنکه رسول خدا(ص) در غدیر خم علی (ع) را رسماً بعنوان ولی مسلمین معرفی فرمود: حارث بن نعمان خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد:

گفتی ایمان بیاورید قبول کردیم، گفتی نماز بخوانید پذیرفتیم، گفتی روزه بگیرید گرفتیم، جهاد کنید کردیم، حج بروید رفتیم این کار آخری چه بود علی را بر ما مسلط گردانیدی؟! آیا از طرف خودت بود یا از طرف خداوند؟ رسول خدا (ص) فرمود پناه بر خدا که من از خودم این کار را کرده باشم بلکه دستور الهی است. این بدبخت سر به آسمان بلند کرد و گفت خداوند! اگر این مطلب حق و درست است و از جانب توست پس سنگی از آسمان بر ما فرو فرست یا عذاب دردناکی را برای ما بیاور.

خدایا اگر این جریان از طرف توست عذابی بفرست و مرا هلاک گردان که من طاقت دیدن آن را ندارم. وای از حسد و کینه، چگونه دشمنی علی (ع) در دلش جا کرده که حاضر است از رنج دیدن خلافت علی (ع) بمیرد.

دعای مستجابی بود فوراً سنگی از آسمان آمد و بر سرش خورد و از پائینش خارج شد و به جهنم واصل گردید.

این آیات شریف نازل گردید که درخواست عذاب کرد سائلی به عذاب واقع شونده، برای کافران پیشگیری از آن نیست [... ۶].

به ساقی گو زجا خیز و به روی ما گشا در را

نما سرمست مستان می ساقی کوثر را

بده خُم خُم تو از خمخانه بزم غدیر خم

که جان تازه بخشد عاشقان عشق حیدر را

پیمبر چون رسید اندر غدیر خم به امر حق

برای خواندن خطبه، به پا بنمود منبر را

پس آن گه خطبه‌ای غزا بیان فرمود آن حضرت

رساندی بر خلائق سر به سر پیغام داور را

کمر بند علی بگرفت و گفتا یا علی آن دم

به کند از جا علی را آن که کندی باب خیر را

بگفتا این علی باشد وصی و جانشین من

مبادا هیچ کس بیرون نهد از امر او، سر را

پس آنکه وال من والا بگفت و عاد من عاده

نگه دارید پاس حرمت دین پیمبر را

عبادت بی ولای او قبول حق نمی باشد

بباید با ولای او عبادت کرد داور را

آیات در شأن علی

از جمله آیاتی که در شأن علی (ع) وارد شده صراط مستقیم (اهدنا الصراط المستقیم) است. (سوره حمد)

عده‌ای از مفسرین عامه تصریح کرده‌اند که صراط مستقیم در قرآن مجید، صراط علی بن ابیطالب (ع) است.

در آیه اهدنا الصراط المستقیم در سوره حمد فراء که یکی از قراء قرآن و مفسر بزرگ عامه است می نویسد یعنی صراط علی بن

ایطالب (ع) و ذریه‌اش.

در آیه شریفه سوره حجر آیه ۴۱-۳۹ قال هذا صراط مستقیم گفت این راه علی مستقیم است.

پس از آنکه شیطان به آدم سجده نکرد و رانده درگاه الهی شد گفت خدایا چون بشر باعث رانده شدنم شده همه آنها را جز بندگان خالصت گمراه خواهم نمود.

خداوند در پاسخش می‌فرماید این راه علی (ع) مستقیم است. قرائتی رسیده که صراط علی (ع) یعنی بر من خوانده می‌شود این راه بر من مستقیم است. چون دستور ائمه (علیهم‌السلام) است که بقرائتهای متداول خوانده شود لذا این قرائت هم درست است و برای اطلاعاتان عرض کردم.

راهی که شیطان از آن بدور است و گمراه کردن در آن نیست راه علی بن ابیطالب است.

بر قامت الف چو کمی پیچ و خم کنند

از آن الف حروف دگر مرتسم کنند

یعنی حروف، ساخته از یک الف بود

گر نقطه‌ها به پیچ و خمش، بیش و کم کنند

اما الف نگر، که نمودار نقطه‌هاست

آن نقطه‌ها که همچو خطی پیش هم کنند

پس نقطه است هر چه نویسد با حروف

جز نقطه نیست، هر رقمی با قلم کنند

در زیر باء بسمله داریم نقطه‌ای

کآن را توان، برابر قرآن، رقم کنند

یعنی حسان تمامی قرآن بود علی

هرگز نمی‌توان که جداشان ز هم کنند

ذوی القربی

زمخشری در تفسیر کشاف و فخررازی در تفسیر کبیر و در سایر کتابها چون تفسیر روح البیان و تفسیر ثعلبی و غیره نقل کرده‌اند که از پیغمبر اکرم (ص) سؤال کردند ذوی القربی چه کسانی هستند.

فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام)

فخر رازی می‌نویسد مورد اتفاق همه اصحاب است که پیغمبر ایشانرا ذوی القربی معرفی نموده یعنی همان کسانی که دوستیشان مزد رسالت است. ایشانند اولیای خداوند و معدنهای علم و محل هیوط ملائکه، خداوند آنانرا برگزید و دوستیشان را واجب فرموده. در جلد نهم بحارالانوار باب فی ان حب علی ایمان و بغضه کفر. روایات مفصلی در حدود پنجاه برگ ذکر کرده با اسنادی که از طریق عامه رسیده از رسول خدا (ص) که فرمود دوستی علی (ع) ایمان و دشمنیش کفر است. یا علی دوست نمی‌دارد ترا جز مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را جز کافر یا منافق این قسم روایات را بیشتر از طریق عامه نقل نموده است.

بیشتر فرقه‌های اسلامی ذکر آل محمد (ص) را در صلوات تشهد، لازم می‌دانند مخصوصاً فتوای شافعی بر اینست که اگر کسی عمدا صلوات بر آل را در تشهد نماز ترک کند نمازش باطل است.

مالکی‌ها قائل باستحباب شده‌اند. غرض آنستکه آل محمد با محمدند (ص) و میان ایشان با پیغمبر جدائی نیست. حتی نهی شده که

در صلوات علی فاصله بیفتد اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد بلکه بگویند اللهم صلی علی محمد و آل محمد. بلی منظور دوستی محمد و آل (ص) بود که باید در دل جای بگیرد آثار عظیم محبت اهل بیت (ع) عرض شد وقتی است که دوستی در دل جایگزین شود جوری شود که کم نشود و از بین نرود تا انشاءالله همراه خود بگور ببریم.

اگر در دل حب و ملک و زن و طلا- و ریاست، جاه و شهرت و دیگر محبت‌های جزئی باشد دیگر کجا جانی برای دوستی علی (ع) می‌ماند این دل خراب شده دیگر کجا جای مهمان عزیز است.

داخل حصن علی هستند چون عشاق او
لذت جنت برد از شوق او، مشتاق او
مهر او، مهر خدا و قهر او، قهر خداست
طعم نار دوزخ‌اند ضربت شلاق او
ذات حق لولا علی در خلقت لولا که گفت
یا که نفس مصطفی شد، بهترین مصداق او
حامی دین محمد هادی امت علی است
تالی خلق عظیم احمدی اخلاق او
آسمان نفس طاها بسکه باشد بی کران
می‌کند شمس نبوت، جلوه در آفاق او

درویش علی

مرحوم ملا محمد جیلانی (رحمة الله علیه) نقل نمود:

درویشی بود بنام علی که مدت هفت سال در ایوان پشت سر نجف اشرف در زمستان و تابستان در یکی از هجره‌ها بسر می‌برد. و گاهی بکربلای معلی پیاده می‌رفت و زیارت کرده و قدری خاک می‌آورد و مهر می‌ساخت و بزوار که زیارت حضرت می‌آمدند بآنها تواضع می‌نمود و مهر نماز تربت آقا سید الشهداء می‌داد و مردم نیز باو پول می‌دادند. باین وسیله مبلغ هشت نه تومان جمع نموده و در جانی پنهان نمود.

اتفاقاً درویشی دیگر با او رفیق شد و بر احوال او اطلاع یافت و در فرصت مناسب آن پولها را برداشته و در جای دیگری پنهان نمود. درویش علی چون بر سر دینه خود آمد، دید پولهایش نیست شروع به ناراحتی و اضطراب و ناله کرد و هر چند با آن درویش مبالغه کرد اقرار نکرد آخر الامر تضرع بسیار نمود و گفت یا امیرالمؤمنین یا علی مدت هفت سال است که در این آستانه ساکنم و پناه به تو آورده‌ام و الحال مرا چنین محافظت نمودی. ظاهراً راضی نیستی که من در این مکان باشم.

آنگاه تدارک سفر خود را دید و روانه ایران شد و آن رفیق درویش را هم همراه خود برد. دو فرسخ از نجف اشرف بیرون آمدند ناگهان شیری درنده پیدا شد و جلوی آنها ظاهر گردید و غرشی نمود و حمله‌ای کرد و رفیق درویش را پاره پاره نمود در این هنگام کیسه زر از بغلش افتاد.

شیر سر کیسه را بدنجان گرفته و آورد در کنار راه گذاشت و رفت درویش زر خود را برداشت و به نجف اشرف مراجعت نمود و در مکان خود ساکن گردید و مدتی در قید حیات بود و بعد از فوتش او را در آن مکان دفن نمود.

علیست فلک نجات بشر بموج خطر

علی بروز جزا هم صراط و هم میزان

علیست واجد انسان کامل الاوصاف
 زما سوا پی توصیفش الکن است زبان
 علیست نفس محمد نبی است جان علی
 دو مظهراند بیک جلوه روشن از جانان
 علی قیام و قعود و علیست صوم صلوات
 علیست کعبه مقصود و قبله دل و جان
 مرا چه حدثنای علی که وصف ولیست
 زبأ بسمله تاسین سراسر قرآن
 علی که دیده گردون ندیده مظلومی
 چو آن سپهر جلالت بهیچ دور و زمان

سر در علی

بر سر در حرم آقا علی (ع) نوشته شده

عَلِيُّ حُبُّهُ جَنَّةٌ

قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ

وَصِيُّ الْمُصْطَفَى حَقًّا

إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجَنَّةِ

دوستی آقا علی (ع) باعث نجات است تقسیم کننده آتش و بهشت است وصی و جانشین بلافضل خاتم الانبیا محمد مصطفی (ص) است اما م پیشوای تمام بشر و جن و همه است.

حضرت (ص) فرمود علی قسمت کننده بهشت و آتش است. چون روز قیامت صراط نصب گردد بر لب جهنم کسی از روی او نمی گذرد مگر آنکس که با او نامه ای از ولایت علی بن ابی طالب (ع) باشد.

و از طریق عامه و شیعه از پیغمبر است که فرمود: کسی از روی صراط نمی گذرد مگر جوازی از آقا علی (ع) داشته باشد.

علی پیروز میدانها علی شبگرد ویرانها

علی مافوق انسانها علی مطلوب هر طالب

عَلِيُّ حُبُّهُ جَنَّةٌ إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجَنَّةِ

قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ نَبِيَّ رَأْسِ الْوَالِدِ

نگر بریت شکن حیدر، به روی دوش پیغمبر

بود یک روح و دو پیکر، عیان زین منظر جالب

اگر مظلوم شد قرآن، بُود مظلوم اوّل او

که خود معنای قرآن است و قرآن را بُود کاتب

شگفت از قدرت صبرش که پیش چشم عین الله

حریم عصمت الله را، بسوزاند یکی غاصب

حسانا پرده از این راز عالم سوز، بردارد

چو آید حجت آل محمد، مهدی غایب

ابن ملجم

کسی که دوستی آقا علی (ع) را بر زبان دارد ثلث ایمان را دارا است و کسی که بدل دارد دو ثلث ایمان را دارا است و کسیکه بزبان و دل دارد تمام ایمان را دارا است.

مطلبی مسلم است که کثرت شرکاء موجب قلت سهام است یعنی وقتی شریکها زیاد شدند سهمها کم می‌شوند مثلا اگر اطاق ده متری را بین دو نفر قسمت کنند مقدار بسیار جزئی نصیب هر یک می‌شود که قابل ذکر و اعتناء نیست.

دل‌های خراب به چند جهت مایل است چقدر محبت‌های جزئی آنرا فرا گرفته چقدرش برای دوستی آل محمد (ص) می‌ماند گاه می‌شود که دوستی ایشان بر سر زبان است و در دل دوستی چیزهای دیگر است.

حکایت ابن ملجم مرادی باعث عبرت است. محبت زبانی و قلبی از این داستان بخوبی واضح می‌شود. حکایتش مفصل است و علامه مجلسی در جلد نهم بحارالانوار مشروحش را بیان فرموده است بنده همان قسمت را که شاهد عرضم هست عنوان می‌کنم.

پس از آنکه حکومت ظاهری به علی (ع) رسید، حضرت نامه‌ای به حبیب عامل یمن نوشت و در آن امر به عدل و انصاف برعیت نمود، و در خاتمه از او خواست که ده نفر از افراد مورد و ثوق را برای منظوری که داشتند بفرستند.

نامه حضرت که به عامل یمن رسید از میان افراد شایسته صد نفر را انتخاب و از میان آنان ده نفر را برگزید در میان این ده نفر ابن ملجم مرادی بود.

بحسب ظاهر منتخب انتخاب شده‌ها بود وقتی هم که خدمت حضرت رسیدند سخنگوی آنها بود در فصاحت و بلاغت همچنین در شجاعت نمونه بود.

از جمله سخنانش در شرفیابی نخستین خدمت حضرت این بود که ما افتخار داریم شما فرمانی بما دهید و ما خدمتگذاری نمائیم شمشیرهای ما برای از بین بردن دشمنان شما آماده است. حضرت او را نزدیک طلبید فرمود: اسمت چیست.

گفت: عبدالرحمن، فرمود اسم پدرت چیست گفت ملجم. از قبيله اش پرسید گفت مراد. آنگاه سه مرتبه پرسید: انت المرادی گفت: آری و حضرت آیه انا الله و انا الیه راجعون را خواند.

حضرت فرمود: دایه‌ات یهودیه بود؟ گفت آری، کسی که به من شیر می‌داد یهودی بود.

حضرت فرمود: هنگامیکه گریه می‌کردی، دایه‌ات می‌گفت ای بدتر از پی‌کننده ناقه صالح گفت آری.

حضرت ساکت شد و دستور داد از آنان پذیرائی نمایند. ابن ملجم بیمار شد. حضرت خودش پرستاریش کرد تا خوب شد، و گفت من از خدمت شما نمی‌روم. حضرت فرمود انا الله و انا الیه راجعون.

پرسید چرا آیه استرجاع خواندید فرمود قاتل من تو هستی.

ابن ملجم خیلی تعجب کرد. او خیال می‌کرد، دوست علی (ع) است اما خبر نداشت که دوست شهوات است، هنگامیکه امتحان پیش بیاید، معلوم می‌شود آیا دین را دوست می‌دارد یا دنیا را.

در محبت هر که وی دعوی کند

صد هزاران امتحان بر وی زنند

روزی نمی‌گذرد که اسباب امتحانش پیش نیاید تا معلوم شود علاقه به چیست.

ابن ملجم به سر خودش زد و گفت الا ان مرا بکش که چنین مطلبی پیش نیاید. فرمود تو کاری نکرده‌ای چگونه قصاص قبل از جنایت کنم؟

جنگ صفین پیش آمد، در رکاب علی (ع) بود و در جنگ نهران نیز با علی (ع) بود، هنوز گذش در نیامده بود. عرض کرد اجازه می‌دهید من از پیش بروم و مزده مقدم شما را بدهم که پیروزمندان می‌آئید. حضرت فرمود چه غرضی داری گفت ابتغاء مرضات الله می‌خواهم خدا از من راضی شود که مردم را خوشنود کنم علی (ع) پیروز می‌آید. حضرت اجازه‌اش داد پرچی بدست گرفته بکوفه وارد شد. البشاره البشاره را بلند کرد که علی فتح کرده است. نزدیکی‌های قصر قظامه رسید، زنی زیبا با ثروتی زیاد و شهرتی فراوان در کمینش بود.

از در قصر قظامه گذشت، برادر و پدرش در این جنگ بدست لشکر علی (ع) کشته شده‌اند و دشمنی سختی با آقا دارد. وقتی شنید خیر فتح آورده است گفت او را بطلبید تا از پدر و برادرم از او احوال آنها را بپرسم.

ابن ملجم را آوردند پذیرائی کردند، احترام نمودند خود قظامه آمد با همان نظر اول بیچاره بدبخت ابن ملجم دلش را داد ایمانش را باخت. ابن ملجم دوست علی (ع) نبود دوست شهوتش بود اینجا مسئله روشن می‌شود.

قظامه از پدر و برادرش پرسید که آیا آنها را می‌شناختی؟ گفت آری کشته شده‌اند قظامه بگریه افتاد و ابن ملجم نیز از این گفته پشیمان شد. قظامه برخاست رفت آرایش شدیدتری کرد و برگشت و با ابن ملجم به معاشقه سرگرم شد.

آری اینجا امتحان سخت و سرنوشت ساز شروع می‌شود تا معلوم شود در دل محبت کی جا دارد علی (ع) یا شهوت؟!

نه هر کس کو مسلمان شد توان گفتنش که سلمان شد

کز اول بایدهش سلمان شد و آنکه مسلمان شد

آری نخست خالی شدن دل از دوستی دیگران لازم است تا بتواند به دوستی آل محمد (ص) مزین گردد. تا کار بجائی رسید که ابن ملجم بی‌اختیار شد و خواست به او دست درازی کند.

قظامه گفت اگر مرا می‌خواهی مهر من سنگین است گفت هر چه باشد قبول دارم. قظامه گفت زیاد است مقداری وجه و مشک و عنبر و ... گفت دیگر چه؟

گفت سنگین است و برخاست و رفت باز هم خودش را به وضعیت دیگری آراست برگشت و عبدالرحمن را عاجز کرد، پرسید دیگر چیست؟ آن وقت گفت: کشتن علی. آری مهر زن فاحشه‌ای خون علی (ع) باشد راستی که اف بر این دنیا چقدر پست است عبدالرحمن یکه خورد، گفت مشکل است تا فکرش را بکنم. صبح قاصدی از صفین آمده به او خبر داد که پدر و عمویت مرده‌اند و وارث آنها تو هستی. اموالشان را نگه داشته‌اند تا بیائی.

خوشحال شد که مالها را می‌گیرد بیای قظامه می‌ریزد نزد حضرت آمد و گفت پدر و عمویم در صفین مرده‌اند و می‌خواهم به یمن بروم، سفارشی برای من به عامل یمن بنویسید تا در جمع آوری میراث کمکم کند. حضرت هم سفارشش را نوشت آری:

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری

عبدالرحمن سفارش نامه حضرت را برداشت و رو به یمن آمد. در اثناء راه در بیابان اوائل شب است، دید شعله آتش و دودی برخاست، فریادهائی هم بلند شد که قاتل اسدالله آمد.

لرزید و ترسید، حس کرد این صدا از اجنه باشد بلی از مؤمنین جن طایفه‌ای که با علی (ع) دوستی داشتند سنگبارانش کردند بقسمی که نتوانست در آنجا بماند و استراحت نماید از آنجا فرار کرد.

بهر جوری بود خودش را به یمن رسانید. نامه را به عامل یمن داد عامل یمن نامه را بوسید و بر دیده نهاد و در اسرع وقت کارش را تمام کرد ابن ملجم اموال را برداشت و خوشوقت از اینکه با قظامه بعیش و نوش می‌پردازد حرکت کرد.

در اثناء راه دزدان جلویش را گرفتند و جز مرکب و لباسش همه اموالش را بردند. خودش را بقافله‌ای رسانید از او پذیرائی کردند.

با اهل قافله مائه‌نوس شد، اینجا بود که دو نفر دیگر نیز در این قافله با او همفکر در آمدند و تصمیم خود را بر کشتن سه نفری که سبب اختلافات میان مسلمین هستند، گرفتند. آن دو نفر مأمور کشتن معاویه و عمرو عاص و ابن ملجم مأمور کشتن علی (ع) شد. بخانه قطامه آمد پیاله‌ای هم زد شراب ام المفسد با آواز نوازندگان آن بدبخت را از خود کاملاً بی خود کرد.

برای قطامه بالتماس افتاد اما آن نانجیب گفت تا کار علی (ع) را یکسره نکنی نمی‌شود عبدالرحمن گفت همین حالا می‌روم و او را می‌کشم. بدبخت سرش گرم شد. و آتش شهوت سراپای او را گرفته بخیالش کشتن علی (ع) آسانست.

قطامه گفت اینطور نمی‌شود، شمشیرش را گرفت هزار درهم داد آنرا صیقل زدند تا فوراً اثر کند و کاملاً برنده باشد به آن هم اکتفا نکرد، هزار درهم هم داد تا زهر آلودش کنند که بر فرض اگر شمشیر کارگر نشد، سم اثر خودش را بکند از جمله کسانی که در قتل علی (ع) با ابن ملجم همکاری کرد اشعث بن قیس بود.

این همان نامردیست که دخترش جعده در قتل امام حسن (ع) به معاویه کمک کرد و پسرش محمد نیز با ابن زیاد در قتل حسین (ع) دست داشت.

خلاصه: سخن بدر از کشید و راستی داستان عبدالرحمن ابن ملجم برای مدعیان دوستی علی (ع) عبرت است. باید وزنی روی خودمان بگذاریم مبادا دوستی چیزهایی دیگر بیشتر از دوستی علی (ع) باشد خداوند خودت ما را در دوستی علی (ع) خالص و ثابت قدم بدار.

از تیغ ابن ملجم فرق علی دو تا شد

در راه دین و قرآن ریشش بخون حنا شد

شد کشته رکن ایمان

از ظلم و جور عدوان

علی علی علی جان

علی علی علی جان

فریاد واعلیا آید زعرش اعظم

روح الامین بنالد در این مصیبت و غم

خون شد دل عزیزان

از ظلم و جور عدوان

علی علی علی جان

علی علی علی جان

آخرین روزها

آقا علی (ع) در آخرین روز از زندگیش وصیت‌های متعدّد دارد چه نسبت به اولادهایش و چه نسبت به اصحابش، تنها به بعضی از وصایایش به اصحابش اشاره می‌نمایم مطابق آنچه در کتاب شریف اصول کافی رسیده است.

پس از آنکه بواسطه ضربت ابن ملجم حضرت در بستر افتاد و خبر سو قصد به جان حضرت به اطراف منتشر گردید دسته دسته از اهالی کوفه و حومه به دیدار علی (ع) می‌آمدند. نخست امیدوار بودند آن حضرت سالم می‌ماند اما با اظهارات طیب مسلم شد که دیگر کار علی (ع) تمام است. لذا آن حضرت می‌خواست برایشان وصیتی بفرماید موعظه و اندرزی کند. حضرت نیز با آن حال نزار که در شرف شهادت بود مع الوصف از موعظه خودداری نفرمود و جملات جالبی دارد از آن جمله می‌فرماید: همه از مرگ فرار

می‌کنند ولی عاقبت به آن می‌رسند. هر کس سعی می‌کند نمیرد ولی فایده ندارد و عاقبت این زندگی مرگ است، می‌بینید تا یک بیماری پیش می‌آید، چطور دنبال طیب و دارو می‌رویم اما آخر در همین جنگ و گریز گرگ اجل گلویمان را می‌فشارد.

کوفه ای محرم اسرار علی
شاهد خطبه و گفتار علی
کوفه تو چهره حیدر دیدی
تو مناجات علی بخشیدی
کوفه ای بارگه خاطرهما
در کجا بود علی وقت دعا
آنکه می‌برد بدوشش شبها
به یتیمان پدر مرده غذا
هیچ پرسیدی از آن دل بیدار
که به ویرانه ترا هست چکار
گر تو از بودن نامش خجلی
فاش گویم که علی بود علی

وصیت حضرت

و اما وصیتی الیکم فله لا تشرکوا به شیئا نخستین سفارش من به شما این است که به خدا شرک نوزید، تنها خدا را پرستید، حیات از خدا موت هم از خدا، رزق از خدا و همه چیز از خدا، از غیر خدا کاری ساخته نیست پس چرا برای خدا شرک بوزید. خضوع و خشوع تنها برای خدا باشد، غیر خدا را پرستید هوای نفس را کنار بگذارید و برای میل خودتان کار نکنید، مثل خود علی (ع) باشید مکرر شنیده‌اید وقتی عمرو بن عبدود را با ضربه‌ای که علی (ع) بر پایش زد انداخت و روی سینه‌اش نشست تا سر آن شجاع روزگار و پهلوان نامدار را جدا سازد، آب دهان بر صورت مبارکش انداخت علی (ع) برخاست و مقداری راه رفت آنوقت بازگشت و سر او را جدا کرد پس از آنکه علت اینکار را از او پرسیدند، حضرت فرمود او مرا بخشم آورد ترسیدم اگر در آن وقت سرش را جدا سازم، برای هوای نفسم باشد.

آری علی (ع) مرد اخلاص است تا این حد مواظب است که شرک نوزد. میل خودش را در عبادت دخالت ندهد. اگر کسی کاری بکند تا مردم ببینند یا بشنوند و باو بارک الله بگویند این شرک است ریاء و سمعه است.

یا علی یا علی بقرانت
جان بقران لطف و احسانت
خون شد از غم دل محبانت
یا علی یا علی علی جانم
تو امید دل یتیمانی
یاور و غمخوار بینویانی
تو طرفدار مستمدانی
یا علی یا علی علی جانم

ای ولی خدا امام مبین
 که سر و رویت شد زخون رنگین
 بر تو نالید آسمان و زمین
 یاعلی یا علی علی جانم

سنت پیغمبر

(و محمد افلا تضيعوا سنه) سفارش دیگر این است که ای مسلمانان سنت و روش نیک پیغمبر (ص) را ضایع نگذارید، واجبات و مستحباتی که معین فرمود بجا آورید و محرمات و مکروهاتی که بیان کرده ترک کنید این احکام تنظیم کننده و تأمین کننده سعادت و راحتی دنیا و آخرت شما است.

اگر می‌خواهید در همین دنیا خوش باشید دیندار باشید اگر کسی رعایت احکام خدا را بکند راستی عیشش تاءمین می‌شود مطلبی است که با تجربه برای هر کسی ثابت می‌گردد ای شیعیان علی (ع) نمازهای پنجگانه را به وقت بخوانید و رابطه خود را با خالق خود محکم کنید فریب دنیا را نخورید ریا نکنید دروغ نگوئید تهمت نزنید غیبت نکنید دست افتاده بگیرید.

آسمان بهر علی خون گریه کن
 ای زمین با قلب سوزان گریه کن
 هیچکس همچون علی مظلوم نیست
 کس چو او از حق خود محروم نیست
 آنکه نخل دین نموده بارور
 کشته شد زهرای او در پشت در
 آنکه شد از همت او زنده دین
 شد زجور دشمنان خانه نشین

اسباب عبرت

(انا بالامس صاحبکم و الیوم و عبرة لکم و غدا مغارقکم) من دیروز با شما بودم یعنی مثل شما به مسجد می‌آمدم، نماز می‌خواندم، سخنرانی می‌کردم، امروز اسباب عبرت شما هستم، بستری شده‌ام ای بدنهای سالم نگاه بفرق سر علی (ع) بکنید و عبرت بگیرید، دست علی (ع) از اثر زهر دیگر نمی‌تواند تکان بخورد، همان دستی که در قلعه خیبر را که چهل پهلوان بزحمت باز و بسته‌اش می‌کردند، آقا علی (ع) آن در خیبر را از جا کند و تا چهل قدم پرتاب کرد. همان دستی که مرحب خیبری و عمرو بن عبدود را کشت همان دستی که درب قلعه را روی دست گرفت و لشکریان از روی آن گذشتند حالا برای شما عبرتست.

فردا نیز از میان شما خواهم رفت، جنازه‌ام را بخاک می‌سپارند، این دستها و پاها را در کفن می‌پیچند.

ای دستهای سالم، با این دستها مال کسی را نبرید و به کسی ستم روا ندارید خود آقا علی (ع) روی منبر فرمود (مضمون جمله نهج البلاغه) اگر سلطنت هفت اقلیم را به من بدهند، در برابر اینکه پوست جوی را از دهان موری بستم بگیرم نخواهم پذیرفت.

شما هم ای دوستان علی (ع) بارکش باشید نه بارگذار روی خلق، نیکی کنید پیش از آنکه اعضاء و جوارحتان از بین برود.

روح ایمان معنی قرآن علیست
 خالقش را بنده فرمان علیست

آنکه مدحش را پیغمبر گفته است
 آنکه بر جای پیغمبر خفته است
 خازن کردگار مهربان
 پیشوای رهبر اهل جهان
 وارث ارزنده پیغمبر است
 از تمام انبیاء بالاتر است
 افضل اعمال حُب مرتضی است
 بهترین نعمت زسوی حق ولاست

پند و عبرت

آقا امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

چند روزی با شما رفیق بودم، اینک روحم به عالم اعلی می‌رود و بدنم بدون جان می‌ماند. باید این بدن بدون روح برای شما موعظه باشد، من که مُردم باید مُردنم برای شما پند و عبرت باشد.

یعنی شما هم همینطور خواهید شد و چنین روزی در پیش خواهید داشت این بدن چه بود و حال چه هست و فردا چه خواهد شد؟! سپس وداع کرد و فرمود با شما خداحافظی می‌کنم و داع کسی که منتظر ملاقات است. یعنی بهمین زودی یکدیگر را خواهیم دید، سر از قبر که در آوردیم یوم التلاق است روز بر خورد و دیدار است شما علی را می‌بینید و علی شما را، بلکه از ساعت مرگ و در عالم برزخ که روح به بدن لطیف مثالی تعلق گرفته است.

(و سترون ایامی غدا و یکشف سریرتی لکم) فرداست که روزگار تابناک علی (ع) را خواهید دید و مقام جالب و باطنی او را خواهید یافت.

بهمین زودیست که حقیقت و مقام علی (ع) را دریابید در اینجا نگاه ظاهر می‌کردید صورت و جسم را می‌دیدید اما در آخرت باطن و حقیقتش را مشاهده می‌کنید پس از آنکه جای علی (ع) در این دنیا خالی شد.

بعضی از شارحین جمله را اینطور معنی کرده‌اند که بزودی علی (ع) را خواهید دید، یعنی ساعت مرگ، و شاهد این معنی روایات وارده است که علی (ع) بر بالین هر محتضری حاضر می‌شود و هر کس چه مؤمن و چه کافر هنگام مرگ علی (ع) را می‌بیند. مثل صدها و هزارها آینه که در برابر آفتاب قرار بگیرد در یک وقت نور آفتاب همه را فرا می‌گیرد هزاران نفر که در یک لحظه بمیرند علی (ع) بر بالین همه حاضر است و همه او را می‌بینند.

ای که گفتی فمن یمت یرنی

جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من

مُردمی تا بدیدمی رویت

نور علی (ع) در همه جا نور افشانی می‌کند و چشم دل‌های اهل ایمان را روشن می‌گرداند همانطور که چشم دل کفار و منافقین را کورتر می‌سازد. (سوره اسرا آیه ۸۲)

مظهر کبریا توئی، حجت حق نما توئی

مقصد هل اتی توئی، علی علی علی علی

باعث خلقِ عالمی، رُکن و مقام و زمزمی
 به سیر حق تو محرمی علی علی علی
 تو صادری تو مصدری تو هادی و تو رهبری
 بشهر علم دین دری علی علی علی
 تو دست، دست ایزدی، حسن تو حسن سرمدی
 تو یاور محمدی علی علی علی
 صبح ز شمس روی تو، لیل ز نقش موی تو
 چشم همه بسوی تو علی علی علی
 تو حیدری تو صفدری تو گوهری تو جوهری
 تو اولی تو آخری، علی علی علی

چهره علی

در جنگ صفین، معاویه علیه الهاویه لشگری ویژه فراهم ساخت، دوازده هزار نفر تمام غرق آهن و فولاد بودند بقسمی که جز چشمانشان چیزی پیدا نبود تا تیر و شمشیر و نیزه بآنها کارگر نشود.

تا این لشگر پیدا شدند لشکریان علی (ع) ترسیدند و روحیه خودشانرا باختند. علی (ع) نخست برای لشگر خودش صحبت کرد و آنان را نصیحت فرمود سپس خودش یکه و تنها به آن لشگر کذائی حمله کرد و آنها را در هم پیچیده، گروهی کشته و زخمی و بقیه نیز فرار کردند بعضی از گریختگان بخیمه معاویه رسیدند به آنها اعتراض کرد چه شده که اینگونه افتضاح بار آوردید گفتند از هر طرف نگاه می کردیم علی (ع) را می دیدیم که به ما حمله ور می شود گاهی با تیر و گاهی با شمشیر و نیزه. آری با بدن مثالی بدنبال این لشگر انبوه می گذارد و آنها را تار و مار می کند.

یا علی فتاح خیر یا علی
 صاحب تیغ دو پیکر یا علی
 حجت و مولا و رهبر یا علی
 یا علی و یا علی و یا علی
 یا علی ای خانزاد کبریا
 یا علی ای حجت دین خدا
 جوهر قرآن وصی انبیاء
 یا علی و یا علی و یا علی
 وارث ختم رسولان مبین
 مظهر اوصاف رب العالمین
 نور ایزد روح ایمان اصل دین
 یا علی و یا علی و یا علی

علی مهمان همه

روایت شریف را شنیده‌اید که چهل نفر بتدریج در مسجد وارد شدند و صحبت کردند هر کدام می‌گفت دیشب علی (ع) در خانه ما میهمان بود. رسول خدا (ص) فرمود: دیشب علی (ع) میهمان ما بود. جبرئیل نازل شد و عرض کرد، یا رسول‌الله دیشب علی (ع) میهمان خدا بود.

این ظهورات از بدن مثالی است یعنی قوه علوی و روح کلی الهی در یک آن بقدرتی که خدا باو داده است می‌تواند در چهل مجلس حاضر شود با بدن مثالی و این غیر از بدن عالم ملک است هنگام مرگ هر محتضری نیز با بدن مثالی بر بالینش حاضر می‌شود.

زینت مهر نبوت پای تو
 بر سر دست پیمبر جای تو
 عالم از نور رخ زیبای تو
 یا علی و یا علی و یا علی
 سجده بر آدم ملایک گر نمود
 در حقیقت سجده بر نور تو بود
 بر تو ای نور خداوندی درود
 یا علی و یا علی و یا علی
 گر خدا خوانم ترا نبود روا
 گر بشر گویم ترا نبود سزا
 کیستی ای از خدا سرّ خدا
 یا علی و یا علی و یا علی
 بر سوی معراج شد ختمی مآب
 اشترانی دید با بار کتاب
 جملگی بودند مدح بو تراب
 یا علی و یا علی و یا علی

وصیت علی

محمد حنفیه می‌فرماید:

پدرم در شب آخر عمرش همه ما را طلبید و فرمود بر شما است که از برادران حسن اطاعت کنید و او امام بر شما است. آنگاه رو به امام حسن (ع) کرد و فرمود تو هم هنگام شهادت، آقا حسین (ع) را وصی خودت کن سپس رو به امام حسین (ع) کرد و فرمود تو هم هنگام مرگ این کودک را وصی خود قرار ده. حضرت سجاد (ع) پائین بستر جدش علی (ع) نشسته بود و سن مبارکش دو سه و بقولی چهار سال بود.

از آخرین سخنان حضرت، آیه شریفه را تلاوت فرمود (من يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرا یره) هر کس هموزن ذره و سر سوزنی نیکی کند فردای قیامت آن را می‌بیند و پاداش داده می‌شود و هر کس هموزن ذره بدی کند نیز آن را خواهد دید. خیال کردی فحش دادی و جزء هوا شد و گذشت نه چنین است ظلمتش در ذات تو باقیست و در نامه عملت نیز ثبت و ضبط است، صورت زشت ملکوتی آنرا فردای قیامت می‌بینی و شرمنده می‌شوی.

آنگاه آیه دیگر را خواند: لمثل هذا فلیعمل العاملون یعنی این روشن است برای کسانی که می‌خواهند اهل عمل باشند. هر کس می‌خواهد علوی گردد راه علی (ع) را دنبال کند. ره همان رو که رهروان رفتند.

همینطور که حضرت در بستر افتاده و در شرف شهادت است متوجه گردید ام‌کلثوم سخت گریه می‌کند. او را صدا زد و فرمود: دخترم بر پدرت باکی نیست اگر جایی که پدرت می‌خواهد بروی می‌دیدی، شاد می‌شدی، اینک پیغمبر (ص) آمده، عمویم حمزه سیدالشهدا آمده، برادرم جعفر طیار آمده است.

سپس به ارواح پیغمبران سلام کرد و فرمود السلام علیکم یا رسل ربی و رحمه الله و برکاته و بالاخره فرمود السلام علیک یا عزرائیل معلوم شد کار علی (ع) خلاص است و از این سرای بلا و مصیبت نجات می‌یابد.

ای جمال دلربایت قبله دلها علی جان

رو بسویت دارد امشب این دل شیدا علی جان

با ولایت زنده‌ام من در لوایت بنده‌ام من

توشه‌ام اینست هم امروز و هم فردا علی جان

کعبه دل را صفای کشور جان را خدائی

حق توئی بر حق توئی حق از رُخت پیدا علی جان

ساقی کوثر توئی، شافع محشر توئی تو

نفس پیغمبر توئی ای بر نفوس اولای علی جان

بر سر جنازه خود

در جلد نهم بحارالانوار روایت نموده که علی (ع) سفارش فرموده بود:

جلو جنازه را رها کنند و حسن و حسین (علیهما السلام) دو قسمت عقب تابوت را بردارند. و هر جا جنازه پائین آمد آنرا دفن نمایند. جلو جنازه را جبرئیل و میکائیل می‌بردند. محمد حنفیه گوید:

در اثناء راه نبود درختی مگر اینکه به جنازه علی (ع) تعظیم می‌کرد در اثناء راه ناگهان نقاب روئی مشک بوی پیدا شد نخست به امام حسن (ع) سلام کرد و فرمود توئی حسن، توئی پسر بزرگ علی (ع) گفت آری آنگاه رو به امام حسین (ع) کرد و فرمود توئی حسین، توئی پسر صاحب جنازه و پدر امامان گفت بلی.

آنگاه فرمود جنازه را به من بدهید و برگردید گفتند پدرمان بما سفارش فرموده که جنازه را جز جبرئیل و خضر تسلیم هیچکس نکنیم.

ناگهان نقاب را از چهره عقب زد دیدند علی (ع) است، آری آقائی که بر سر بالین هر محتضری حاضر می‌شود بر سر جنازه خودش نیز حاضر است. ای شیعیان علی (ع) اگر سلطان ظاهر بخواهد بدیدارتان بیاید، با لباس و بدن کثیف و سر و وضع نامرتب، خودتان خجالت می‌کشید.

سلطان عالم وجود علی بن ابیطالب (ع) بدیدارتان می‌آید او نظرش بدن شما است، مبدا کثافات علائق مادی آنرا فرا گرفته باشد و از علی (ع) شرمنده شوید، باید لقاء علی (ع) را اهمیت دهید، همت را بلند دارید و در صدد اصلاح خود برآئید تا نزد علی (ع) خجل نشوید، قبل از مرگ آماده حضور علی (ع) شوید کاری کنید که هیچ علاقه‌ای جز علاقه خدائی در دلهایتان نباشد.

زالال کوثر رحمت به جام کعبه علی است

حسام عدل خدا در نیام کعبه علی است

تبلور صمدیت به بام کعبه علی است
 معلّم بشریت امام کعبه علی است
 شکوه و رونق دین و اسلام با علی است
 پس از خدای عالم به عالم خدا علی است

پیر نابینا

هنگامیکه امام حسن و امام حسین (علیهماالسلام) از دفن پدر برگشتند. بخرابه‌ای رسیدند. صدای ناله‌ای بلند بود. وارد خرابه شدند پیرمردی نابینا است آقا حسن (ع) از او احوال پرسید نمود. گفت مدتی اینجا هستم یک نفر هر روز می‌آمد احوالم را می‌پرسید و به من احسان می‌کرد ولی نامش را به من نگفت، امروز سه روز است که نیامده است.

حضرت مجتبی (ع) نشانه‌اش را پرسید. گفت وقتی ذکر می‌خواند، در و دیوار، سنگها و کلوخها با او ذکر می‌خواندند. آقا امام حسن (ع) گریست و فرمود او پدر ما علی (ع) بود که اینک از دفنش باز می‌گردیم.

اشک چشم مستمندی خنده طفلی یتیم
 آن گل ایجاد را خندان گریان می‌کند
 قامت او را که هرگز هم نشد جز پیش حق
 آه سرد پیر زالی سخت لرزان می‌کند
 هر نگاهش جنت است و هر کلامش کوثر است
 هر سر گیسوی او تفسیر قرآن می‌کند
 خوردن نان جوین و حکمرانی مشکل است
 قدرت زهد علی این مشکل آسان می‌کند

با توبه می‌میرد

به آقا امام صادق (ع) خبر دادند که سید حمیری مداح علی (ع) از دنیا رفت. آقا امام صادق (ع) بر او ترحم فرمود و برایش طلب مغفرت فرمود.

یک نفر در مجلس گفت ای پسر پیغمبر (ص) این شخص شراب می‌خورد شما چگونه برایش طلب مغفرت و ترحم می‌فرمائید. حضرت فرمود: شنیدم از پدرم باقر العلوم (ع) که فرمود: دوست ما اهل بیت پیش از مرگ با توبه از دنیا خواهد رفت یعنی اگر راستی محبت در دل باشد خواهی نخواهی با پشیمانی از گناه خواهد مرد همان استغفارش و توبه‌اش کارش را درست می‌کند به برکت دوستیش به علی (ع) قلبش بخدا و رسول و امام مربوط است اگر عمل ناروایی هم از او سر زده موفق توبه می‌گردد و پاک می‌شود. اگر علاقه‌های به دنیا بگذارد.

یاد تو مرا روح روان است علی جان
 نام تو مرا ورد زبان است علی جان
 عشق تو مرا حصن آمان است علی جان
 روی تو مرا قبله جان است علی جان

بحر احَدِیت دردانه است علی جان
شمع صمدِیت پروانه است علی جان

حب علی

یا علی حبک ایمان و بغضک کفر (بحارالانوار) پیغمبر اکرم (ص) فرموده دوستی علی (ع) عین ایمان بخدا و رسول است در حدیث سلسله الذهب که کلمه لا اله الا الله حصنی. نظیر آن روایه علی بن ابیطالب حصنی نیز رسیده نه اینکه دو مطلب باشد. بلکه حقیقت ایمان توحید در ولایت علی (ع) گنجانیده شده است نه حب دنیا و نه حب شهوات بلکه حب خدا و آخرت و دوستان خدا. حب حق و علی (ع) با حق است و حق با علی (ع) (علی مع الحق و الحق مع علی) نماینده خدا و رسول علی است. حب یعنی علاقمندی به علی به مسجد و خدا و آخرت است ولایت علی یعنی فرار از شیطان و تبعیت رحمن، اهل لا اله الا الله شدن از هوای نفس فرار کردن از گناه پرهیز کردن رفتن در حکومت و ولایت علی است.

لذا مستحب است در (عروة الوثقی) آمده بر کفن این دو حدیث را بنویسید کلمه لا اله الا الله حصنی فمَن دخل حصنی امن من عذابی و هم روایت ولایه علی بن ابیطالب حصنی فمَن دخل حصنی امن من عذابی. هر دو روایت از حضرت رضا (ع) از آباء عظامش از جبرئیل از لوح از قلم از ذات مقدس ربوبی جل و علی است، این دو روایت در حقیقت یکی است هر چه در ولایت است در توحید است هر کس در ولایت علی (ع) است در حصن توحید است.

شکوه عشق، ز ایثار لشکرش پیداست

گواه من ز شهیدان سنگرش پیداست

اسیر عشق ز بند تعلق آزاد است

چه در گه است؟ که خُریت از درش پیداست

کمال عشق خدا در علی تبلور یافت

صفات و ذات الهی ز مظهرش پیداست

سر نیاز من و آستان عشق علی

کسی که منزلش نزد داورش پیداست

علی است محور توحید و مرکز ایمان

که نور وحدت از پای تا سرش پیداست

علی تجلی ذات پیغمبر است و خدا

کز صفات خدا پیغمبرش پیداست

برابر یکسال عبادت

در کشف الغمه از طریق عامه و خاصه از رسول خدا (ص) روایت است که می‌فرماید: یکروز دوستی علی (ع) برابر با یکسال عبادت است حب علی یوما خیر من عبادۀ سنه اگر روزی را به دوستی و محبت و عشق و علاقه و شیفتگی علی (ع) بگذرانند حقیقتاً از یکسال عبادت برتر و بالاتر و بهتر و با فضیلت‌تر است. اکثر انسانها غافلند.

اگر غافل نباشند دوستیشان طلوع کند بیاد علی (ع) باشند و فضائل آنحضرت را یاد نمایند البته که معادل یکسال عبادت است. اینک هم دقایقی چند بذکر فضائل علی (ع) مشغول باشیم. زبان گوینده و گوش شنونده، به فضائل علی (ع) سرگرم باشد. مرویست

زبانی که فضائل علی (ع) را نقل کند کفارہ گناهانیست که با زبانش کرده و گوش‌ی که فضائل علی (ع) را بشنود کفارہ گناهانی است که با گوشش کرده و چشمی که فضائل علی (ع) را مطالعه کند کفارہ گناهانیست که با چشمش کرده است.

شور او در هر سر است و هر دلی پا بست اوست
 هستی او از خدا هر چه هست از هست اوست
 دامن او را بگیر و هر چه میخواهی بخواه
 کاو بود دست خدا و کارها در دست اوست
 بی گمان سر جواز سجده بر آدم علی است
 کعبه توحید عصمت، خانه در بست اوست
 لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار
 آیتی از قدرت بی حد و ضرب شصت اوست
 نسخه ثانی ندارد، ذات احمد جز علی
 هر کجا باشد محمد (ص) مرتضی پیوست اوست

اقرار معاویه

محقن بن ابی محقن یکی از کسانی بود که برای پول و دنیای خودش هر کاری را انجام می داد روزی بنزد معاویه علیه الهاویه آمد و از آقا علی (ع) بد می گفت.

گفت من از نزد کسی آمده‌ام که پست‌ترین عرب و بخیل‌ترین عرب و عاجزترین عرب در سخن گفتن و ترسوترین عرب است. معاویه خوب به آنها گوش داد. سپس گفت: وای بر تو ای نادان، علی (ع) چطور پست‌ترین عرب است با اینکه پدر او ابوطالب و جدش عبدالمطلب و همسر او فاطمه دختر پیامبر (ص) می باشد.

و از کجا او بخیل عرب است در صورتی که بخدا سوگند اگر او خانه‌ای از طلا و خانه‌ای از گل داشته باشد. خانه طلائی را پیش از خانه گلی انفاق و بخشش می نماید.

از کجا علی (ع) ترسوترین عرب است؟ با اینکه بخدا قسم اگر دو لشگر با هم روبرو شوند و هر کدام که علی (ع) باشد از لشگر دشمن کسی نیست که جرات روبرو شدن با علی را داشته باشد.

چطور او عاجزترین مردم است در سخنگویی در صورتی که بخدا قسم فصاحت و بلاغت را برای قریش جز علی (ع) کسی نیاورد. و این تو می باشی که شایسته این او صاف می باشی.

چون عدالت، خُجسته کار علی است

تا که عدل است روزگار علی است

بندگی خدا و، خدمت خَلق

در عَیان، و نَهان شعار علی است

سر نمی پیچد از قضای خدا

گر چه عالم در اختیار علی است

داد مظلوم گیرد از ظالم

گوید این کار افتخار علی است

شب تاریک کلبه فقرا
روشن از پرتو غُذار علی است
وصف او نیست کشتن مرحب
کشتن نَفَس شاهکار علی است

غرور

او مدتی در فرا گرفتن مطالب علمی زحمت کشید و کم و بیش چیزهایی یاد گرفته بود ولی کم کم بخود مغرور شده و با خود فکر می‌کرد تمام چیزها را یاد گرفته و دیگر ندانسته بر او نمانده است.

از این روادعای بزرگی کرد ولی خیلی زود رسوا شد و با اولین سؤالی که از او شد و درمانده گشت متوجه نادانی و اشتباه خود شد.

اولین کسی که ادعای سلونی قبل ان تفقدونی را کرد آقا علی (ع) بود و تا بحال کسی نتوانسته این ادعا را کند.

مقاتل بن سلیمان خراسانی که یکی از مفسرین اهل سنت است به دانشهای خود مغرور شد و یک روز به تقلید از علی (ع) که فرمود هر چه می‌خواهید از من بپرسید پیش از آنکه از میان شما بروم. گفت سلونی عمادون العرش: یعنی از مشکلات و مطالب خود آنچه پائین تر از عرش است از من سؤال کنید تا پاسخ دهم.

یک نفر که در مجلس او بود. بلافاصله سؤال کرد که وقتی حضرت آدم که حج بجای آورد (برای تقصیر که باید سرش تراشیده شود) کی سر آدم را تراشید؟

مقاتل سرش را پائین انداخت. مدتی فکر کرد چون دید جوابی ندارد و خیلی زود نادانی او معلوم گشت سرش را بلند کرد و گفت: این سؤال از شما نیست این مطلب را خدا به زبان شما آورد که از من سؤال کنید و من به ناتوانی و نادانی خودم پی ببرم بخاطر آن غرور و عجب نا بجائی که پیدا کردم.

آمده‌ام که دین خود به شیعیان ادا کنم
بوصف حجّت خدا لب بلب آشنا کنم

مدح علی مرتضی خسرو انما کنم

ز گفتن صفات او خدای را رضا کنم

کور دو دیده عدو ز نعت مرتضی کنم

بنام نامی علی غنچه لب چو وا کنم

نثار طبع من کند هزار مرحبا علی

خیز ز جا و تیشه را بریشه اسف بزن

تیره دعای خویش را درست بر هدف بزن

دم ز ولای مرتضی قائمه نجف بزن

دست بدامن علی، امیر لو کشف بزن

پای بکوب برزمین خنده بصد شعف بزن

بنام نامی علی بگو علی و کف بزن

شعری از شافعی

شافعی شیخ سنت و پیشوای جماعت، مردی که یک فرقه عظیم از فرقه‌های چهارگانه ملت اسلام را رهبری می‌کند در فضیلت علی (ع) سخنی می‌گوید که علماء ارجمند امامیه این سخن را غلو و گزاف می‌شمارند و روا نمی‌دارند. آقا علی (ع) را تا این پایه بستاید.

شافعی که خود پیرو سنت است عاشقانه و حتی عابدانه از آقا علی (ع) یاد می‌کند و می‌گوید:

لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبَدَى مَحَلَّهُ

لَخَرَّ النَّاسُ طُرًا سُجَّدًا لَهُ

وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَ لَيْسَ يَدْرِي

عَلَى رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ؟

آنچه شافعی گفت:

اگر علی مرتضی (ع) خود را آنطور که بود نشان می‌داد مردم جهان همه در برابرش سر سجده بر زمین می‌گذاشتند، شافعی می‌میرد ولی نمی‌داند که خدای او الله است یا علی (ع).

شافعی در دوستی اهل بیت تا به حدی رسیده بود که به رفضش نسبت داده‌اند و او را محبوس نمودند و او در آن معنی شعری گفته است و یک بیت این است:

لَوْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ

فَلَيْشَهِدَ الثَّقَلَانِ إِنِّي رَافِضٌ

اگر به محب آل محمد و علی رافضی می‌گویند پس شاهد باشند قرآن و عترت که من رافضی و شیعه هستم.

مگر که ذات خداوند عین ذات علیست

بگو صفات خدائی هر صفات علیست

زعقل معرفتش خواستن ز بی‌عقلیست

ز عشق پرسش او کن که عقل مات علیست

بحکم آنکه من الماء کل شیئی حیّ

حیوه هستی هر چیز از حیوه علیست

خدا پرستی حق راست چهارده آیت

بجز نبی همه آیات بینات علیست

کتاب محکم مُنَزَّل که خوانیش قرآن

حکم حق همه احکام محکّمات علیست

شنیده تو اگر معجزات خضر و خلیل

حکایتی ز کرامات و معجزات علیست

تقسیم کننده بهشت و دوزخ

قندوزی گفته است: و به شافعی هم نسبت داده شده که او این ابیات را سروده که بر سر در حرم آقا علی (ع) نسبت شده:

عَلَى حُبِّهِ جُنَّةٌ
 قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ
 وَصِيُّ الْمُصْطَفَى حَقًّا
 إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجِنَّةِ

علی (ع) است که محبت او سپر از آتش است و علی (ع) است که قسمت کننده آتش و بهشت است. علی (ع) است که به حقانیت وصی مصطفی (ص) است و علی (ع) که امام جن و انس است.

نقش بلوح دل بود مهر ارادت علی
 سعادت بشر بود درس عدالت علی
 بیت خداست شاهد زهد و عبادت علی
 خانه کعبه شد بنا بهر ولادت علی
 اطاعت خدا بود رمز شهادت علی
 شفاعت بشر بود به حشر عادت علی

شعر ابونواس

ابونواس شاعر معروف قرن دوم هجرت شاعر دربار هارون الرشید (شاعر زن و شراب، شاعر و غوغاگری که دنیای ادب را در عربستان بهم پیچیده بود. شاعری که جز بخاطر شهوت و لذت و جز در بهای سیم و زر سخن نمی گفت).

روزی در محفلی از آقا امیرالمؤمنین علی (ع) یاد کرد و آهی کشید و گفت: یا علی.

شخصیتهائی که در آن مجلس (با حسن بن هانی یعنی ابونواس) همنشین بودند، بیاد آقا امیرالمؤمنین علی (ع) تکانی خوردند و هر کدام به اندازه ذوق و شوقی که داشتند از ابوالائمه حضرت علی (ع) تمجید و تقدیس کردند.

در این هنگام گوینده‌ای به ابونواس گفت تو که در انشاء اشعار، کار را به سحر و اعجاز کشانیده‌ای نمی خواهی از آقا علی (ع) یاد کنی. نمی خواهی به ثنای علی (ع) لب بگشائی؟

راستی یا ابونواس در حق علی مدیحه‌ای نخواهی ساخت؟

ابونواس اندکی فکر کرد و در آن هنگام اشعار ذیل را ارتجالاً سرود:

قِيلَ لِي قُلْ فِي عَلِيٍّ مَدْحَةٌ
 مَدْحُهُ يَحْمَدُ نَارًا مُؤَصَّدَةً
 قُلْتُ لَا أَقْدَمُ فِي مَدْحِ أَمْرٍ
 حَارٍّ ذُو اللَّبِّ إِلَى أَنْ عَبَدَهُ
 وَالنَّبِيُّ الْمُصْطَفَى قَالَ لَنَا
 لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعَدَهُ
 وَضَعَ اللَّهُ عَلَى كَتْفِي يَدًا
 فَأَحَسَّ الْقَلْبَ مِنْ أَنْ بَرَدَهُ
 وَعَلَيٌّ وَاصِعٌ أَقْدَامَهُ
 فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ!

آنچه ابونواس گفت:

گفته شد که (علی (ع)) را به شعر ستایش کن، ستایش آقا (ع) لهیب قلب را فرو می‌نشانند. گفتم درباره این مرد چه بگویم؟ که: مردم خردمند را ابتدا به حیرت و بعد به عبادت خود وا داشت. رسول اکرم (ص) به ما چنین فرموده، در شب معراج هنگامی که به آسمان‌ها عروج کردم، پروردگار متعال بر شانه‌ام دستی گذاشت، که قلب من از دست خدا آرامش خود را باز یافت، و آقا علی (ع) در روز فتح مکه در خانه کعبه، بر همانجا پا گذاشت که پروردگار من دست خود را نهاده بود.

بهر کجا رو کنم حکایت علی بود
بهر که گفتگو کنم روایت علی بود
درک بشر بحیرت از درایت علی بود
مشعل راه زندگی هدایت علی بود
اصل رضایت خدا رضایت علی بود
کمال نعمت خدا ولایت علی بود

یگانه روزگار

استاد جندی مصری درباره آقا امیرالمؤمنین علی (ع) می‌گوید:

خداوند درباره علی (ع) اراده خیر فرمود و بوجود علی (ع) که او را به این امت بخشید. درباره امت اسلام نیز اراده خیر فرمود. برای او عالی‌ترین روش را آماده ساخت و علی (ع) را به آنچه شایسته بود و بهتر و معقول‌تر از آن نبود موفق گردانید و طریق و اسباب وصول به مقامی را که برای او آفریده و بایست بدان می‌رسید برای وی میسر فرمود.

ایکه وجود عالمی فناست بی‌وجود تو
بود و نبود عالمی بپا بود ز بود تو
عبادت خدا بود زنده ز هر سجود تو
روزی ما دهد خدا ز خوان لطف وجود تو
قیامتی بپا کند قیام و هر قعود تو
خانه کعبه شد بنا بخاطر ورود تو

فوق العاده عجیب

استاد و عالم عمر ابونصر در ستایش علی (ع) می‌گوید:

اکنون در برابر ما شخصیت فوق العاده عجیبی جلوه گر است که در هیچ مورد شبیه و نظیری ندارد، یعنی شخصیت بی‌مانند علی (ع) که در عالم و اخلاق و پرهیزگاری یکتا و در شجاعت و مروت و دینداری فرد و در مدافعه از حق و حقیقت بی‌اندازه غیور و در جانبداری از بیچارگان و درماندگان یگانه روزگار است.

پناه بی‌کسان بود در دو جهان پناه تو
عفو کند گناه ما خدا بیک نگاه تو
رهبر و راه حق رسد به قرب حق ز راه تو

منور است بیت حق ز نور روی ماه تو
گرفته رونقی دگر چو گشته زادگاه تو
خرمن خصم شد فنا ز یک شرار آه تو

راه فضیلت و کمال

محمد عبده شیخ جامع الازهر مصر می گوید:

من در مطالعه نهج البلاغه علی (ع) از فصلی به فصلی دیگر می‌رسیدم و حس می‌کردم که پرده‌های سخن عوض می‌شود و آموزشگاههای پند و حکمت تغییر می‌یابد.

گاهی خودم را در جهانی می‌یافتم که روح بلند معانی با زیور و عبارت تابناک آن را آباد ساخته است، این معانی بلند پیرامون روان‌های پاک و دل‌های روشن می‌گردد تا بدانها الهام رستگاری بخشد و به مقصد عالی که دارند برساند.

و از لغزشگاهها دورشان کرده به شاهراه محکم فضیلت و کمال بکشاند و گاه می‌یافتم که عقل نورانی که هیچ شباهتی با اجسام ندارد از عالم الوهیت جدا گشته و به روح یک انسان اتصال یافته او را از لابلای پرده‌های طبیعت بیرون آورده و تا سراپرده ملکوت اعلی بالا برده است و تا شهودگاه فروغ فروزنده آفرینش رسانیده است.

کعبه توئی حرم توئی سعی توئی صفا توئی

رکن توئی حجر توئی مروه توئی منی توئی

لطف توئی عطا توئی جود توئی سخا توئی

مهر توئی وفا توئی قدر توئی قضا توئی

شاه توئی گدا منم درد منم دوا توئی

بیکس و بینوا منم مونس و یار ما توئی

ندای عدالت انسانی

جورج جرداق مسیحی درباره این بزرگ مرد آقا امیرالمؤمنین علی (ع) می گوید: در پیشگاه حقیقت و تاریخ برابر است چه این بزرگ مرد را بشناسی و چه نشناسی زیرا حقیقت و تاریخ گواهی می‌دهند که او عنصر بی‌پایان فضیلت، شهید و سالار شهیدان ندای عدالت انسانی و شخصیت جاودانه شرف است.

ای جهان چه می‌شد اگر همه نیروهایت را درهم می‌فشردی و در هر روزگاری شخصیتی مانند (آقا) علی (ع) با آن عقل و قلب و زبان و شمشیر نمودار می‌کردی اسلام علی (ع) مانند اسلام سایر مسلمانان در شرایط خاصی نبود، اسلام او از نهاد قلبش مانند جریان آب از سرچشمه جوشش داشت، نیایش هر یک از مسلمانان آن روز در آغاز برای بت‌های قریش بود اما نخستین نیایش علی (ع) در برابر خدای محمد(ص) برگزار شد آری این است اسلام مردی که آنچنان خواسته شده تا در عشق به نیکی و یاری پیامبر رشد کند و رهبر عدالت خواهان و ناخدای کشتی در اعماق طوفانهای سهمگین و امواج فتنه گردد.

در میان فرزندان آدم و حوا در تاریخ بشریت هیچکس مانند علی (ع) و سقراط در راه حق گام برنداشته است از یک اجتماع نوین و نیازمندیهای تازه‌ای بودند که اصول فرسوده‌ای را در هم ریختند و بنیادی نو درانداختند ولی مردم به دشمنی آنان برخاستند.

اما آنها هم مانند کوه در راه حق پای استقامت بدامن کشیدند هر کدام از این دو مرد با سرشت انسانی پاک و نیروی خرد و دلگرمی روشنی نهاد و ایمانی که به خیر و نیکی داشت در برابر اشرافیت و سرمایه پرستی و ظلم و قدرتهای حکومت فاسد مقاومت

و مبارزه کرد هر یک از این دو مرد بزرگ بر انسانیت میراثی گرانبها بشمار می‌رود.

(فراموش نشود که جورج جرداق یک مسیحی است و این مقایسه علی و سقراط از لحاظ یک مسیحی چندان قابل سرزنش نمی‌باشد ولی از لحاظ یک مسلمان این مقایسه مع الفارق است هر چند که سقراط را در هر مرتبه‌ای هم بشناسند).

چه بزرگ مردی که بشریت او را مقیاس مردی و انسانیت می‌بیند، آنچنان که اگر کسی به او عشق بورزد و پیرو او باشد، عاشق و جویای نیکی و عدالت و حق و جوانمردی است، و اگر از محبت او برکنار باشد، از نیکی و فضائل بزرگی سرزده است.

آری نام علی (ع) در تاریخ اسلام انگیزه آرزوهای هر ستم‌دیده‌ای است و فریادی است که از گلوی هر مظلومی برمی‌خیزد تا آنجا که نام علی (ع) مرادف نهضت و اصطلاحات شده است.

از نقطه آسانی کار هیچ چیز را نمی‌توان یافت که در اعلامیه حقوق بشر که سازمان ملل متحد آن را انتشار داده وجود داشته و فرزند ابوطالب در قانونش آن را فرو گذار کرده باشد بلکه در قانون او چیزهایی خواهید یافت که به مراتب برتر و افزون‌تر است.

علی (ع) دریای مواجی است که سراسر هستی را فرا گرفته اما از قطره اشک یتیمی طوفانی می‌شود.

این علی (ع) است که در جنگ معنی دیگری می‌دانست غیر آنکه دیگران می‌دانستند و به قصد دیگر جنگ می‌کرد غیر آنکه دیگران می‌کردند. با زهد جهاد را برگزید و زاهدان گوشه انزوا را، مهربانی نسبت به بیچارگان او را به فتح قلعه‌ها و امیداشت و در

راه محبت به درماندگان کاخ ستمگران را با خاک یکسان کرد چون در مکارم اخلاق به حداعلی رسیده بود.

قرن بیستم می‌آید و ناگاه می‌نگریم که معانی و ارزشهایی که از شخصیت فرزند ابوطالب نمودار می‌شود. همواره در نفوس بزرگ می‌گردد و اوج می‌گیرد، و ادب اخلاق دامنه داری را نتیجه می‌دهد که بدان وسیله وفای انسان مجسم می‌شود به ارجمندترین

کیفیت تجسم وفا، و همینگونه زمانها به کمک هم برمی‌خیزند تا همه با هم در آستانه دوستی و بزرگداشت علی (ع) فرو آیند و همانا این دوستی عظیم و این تجلیل و بزرگداشت عظیم است که در راه آن بیش از گذشتن هزار سال و با اختلاف زمین‌ها و

شرایط جغرافیائی نابغه معرّه و هنرمندان لبنان بهم می‌رسند.

نهج البلاغه علی (ع) از فکر و خیال و عاطفه آیاتی بدست می‌دهد که تا انسانی وجود دارد با ذوق بدیع ادبی و هنری وی پیوند خواهد داشت.

عبارات بهم پیوسته و متناسب جوشان از حسی عمیق و ادراکی ژرف بیان شده با شور و شوق واقعیت زیبا و نغز، که زیبایی موضوع و بیان در آن بهم آمیخته تا آنجا که تعبیر با مدلول و شکل با معنی چنان یکی می‌شود و متحد می‌گردد که حرارت با آتش و نور

خورشید با هوا، و آدمی در برابر آن چیزی نیست مگر همانند مردی در برابر سیل خروشان و دریای موج و تند بادی که می‌وزد و تکان می‌دهد.

یا مانند مردی در مقابل یک پدیده طبیعی که باید بالضروره و به حکم جبر، جریان به آن نحوی باشد که اکنون هست.

با یگانگی و وحدتی که اگر در اجزاء آن تغییری داده شود وجود آن از بین می‌رود و تغییر ماهیت می‌دهد. با بیانی که اگر برای انتقاد سخن گوید. گوئی تندباد خروشان است.

اگر فساد و مفسدین را تهدید کند همچون آتشفشانهای سهمناک و پرغرش زبانه می‌کشد و اگر به استدلال منطقی پردازد عقلها و احساسات و ادراکات بشری را مورد توجه قرار می‌دهد، و راه هر دلیل و برهانی را می‌بندد و عظمت منطق و برهان خود را ثابت

می‌کند و اگر برای تفکر و دقت دعوت کند حس و عقل را در آدمی همراه می‌سازد و بسوی آنچه که می‌خواهد سوق می‌دهد، و آدمی را با جهان هستی پیوند می‌دهد و نیرو و قوای انسانی را آنچنان متحد و یگانه می‌سازد که حقیقت را کشف می‌کند و اگر پند

و اندرز دهد، مهر و عاطفه پدری و وفای انسانی و گرمی محبت بی‌انتهای آن دیده می‌شود آنگاه که برای آدمی از ارزش هستی و زیباییهای خلقت و کمالات جهان آفرینش سخن می‌گوید.

آنها را با قلمی از نور ستارگان در دل قلب می‌نویسد و ترسیم می‌کند بیانی که بلاغتی از بلاغت قرآن است، بیانی که در اسباب و اصول بیان عربی به آنچه که بوده و خواهد بود پیوند دارد. تا آنجا که درباره آن گفته‌اند گفتار او پائین تر از کلام خداوند و بالاتر از سخن مخلوقات است.

انشاء علی (ع) پس از قرآن عالی‌ترین نمونه بلاغت است، و بلاغت ادبیات علی (ع) همیشه در خدمت تمدن و بشریت بوده و خواهد بود.

واقعاً سزاوار است که در جهان امروز آتش افروزان جنگ و عوامل و مسبب بدبختی ملتها و افراد به سخنان و کلمات قهرمان اندیشه عربی، بزرگمرد وجدان انسانی علی بن ابیطالب (ع) گوش فرا دهند و آن را حفظ کنند و در مقابل گوینده بزرگ آن سخنان سر تعظیم فرو آورند...

ای به قلمرو قلم سنبل واژه‌ها علی

ای به صحیفه قدر قائمه قضا علی

ورد زبان من بُود نام پرافتخار تو

از آن زمان که گشته‌ام با تو من آشنا علی

غنچه لعل لب اگر باز کنم به مدح تو

ز شرح وصف تو کنم قیامتی به پا علی

تویی تویی که بسته‌ام دل به کمند موی تو

منم، منم که می‌کنم جان و رهنم فدا علی

نه قدرتی که دم ز منم ز وصف بی‌زوال تو

نه جرأتی که بی‌وضو تو را کنم صدا علی

حدوث را قدم توئی، که حادث از تو شد قدم

که از طفیل تو بود کون و مکان به پا علی

دست خداست دست تو هستی، ماست هست تو

که از بقای تو بود فنای ما بقا علی

اقیانوس اندیشه

بولس سلامه مسیحی می‌گوید:

آری من یک مسیحی هستم ولی دیده باز دارم و تنگ‌بین نیستم من یک مسیحی هستم که درباره شخصیت بزرگی صحبت می‌کنم که مسلمانان درباره او می‌گویند خدا از او راضی است. صفا با اوست و شاید هم خدا به او احترام می‌گذارد و مسیحیان در اجتماعات خود از وی سخن گفته از تعلیمات او سرمشق می‌گیرند و دینداریش را پیروی می‌نمایند، از آنجا که در آئینه تاریخ مردم پاک و نفس کش بخوبی نمایان هستند می‌توان علی (ع) را بزرگتر از همه آنها شناخت.

او بطوری از وضع رقت بار یتیمان و فقیران متاثر و غمگین می‌گشت که حالت وحشتناکی بخود می‌گرفت.

ای علی شخصیت تو مرتفع‌تر از مدار ستارگان است و این خصائص نور است که پاک و منزّه باقی مانده گرد و غبار نمی‌تواند آن را لکه دار و کثیف نماید.

آن کس که از حیث شخصیت ثروتمند و غنی است هرگز نمی‌تواند فقیر باشد، نجابت و شرافت او با غم دیگران عالی‌تر و بزرگتر

شده است، شهید راه دینداری و ایمان با لبخند و رضایت درد و مشقت را می‌پذیرد.

ای استاد ادب و سخن شیوه گفتار تو مانند اقیانوس است که در عرصه پهناور آن روح‌ها بهم می‌رسند و به یکدیگر می‌پیوندند.

شکوه جلوه انوار کبریاست علی

قوام فلسفه کل ما سواست علی

علی است با حق و حق با علی است در همه جا

مگو خدا که نماینده خداست علی

از این جهت شده نامش ز نام حق مشتق

که بین جمله اسماء حق طلاست علی

فراز حلقه انگشتر رسول امین

به قدر و رتبه نگینی گرانبهاست علی

اگر رسول امین خود مدینه العلم است

به شهر علم نبی نص بابهاست علی

گره ز توبه آدم گشود و آدم گفت

پس از خدای توانگر گره گشاست علی

تجلی حقیقت

میخائیل نعیمه مسیحی می‌گوید:

البته قهرمانیهای علی (ع) فقط منحصر به میدان کارزار نیست بلکه او در روشن اندیشی، پاکی وجدان، شیوایی بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی همت و فکر، یآوری و هواداری از رنج‌دیده‌ها و ستم کشیده‌ها در قبال جفاکاران و ستم پیشگان، فروتنی در مقابل حق هر کجا که تجلی کند نیز قهرمان بوده و به هر اندازه که از زمان آن بگذرد همیشه پناهگاه پرمایه‌ای است که امروز و هر روز دیگری که شوق ما برای پی ریزی اجتماع و زندگی سعادت‌مندان و فاصله‌ای شدید می‌شود بسوی آن رو می‌کنیم.

در واقع بر مورخ و نویسنده‌ای به هر اندازه که با هوش و با شخصیت نکته سنج نابغه هم باشد امکان ندارد که حتی در هزار صفحه بتواند تصویر کاملی از علی (ع) نشان دهد و برای شما مجسم سازد و بتواند رویدادهای مهمی را که در دوران آن به وقوع پیوسته به نحو شایسته‌ای روشن سازد پس آنچه را که علی (ع) درباره آن فکر و دقت نموده و آنچه که این شخصیت بزرگ عربی بین خود و خدای خود گفته و عمل کرده است از اموری است که هرگز هیچ گوشی آن را نشنیده و هیچ چشمی آن را ندیده البته آن خیلی بیشتر از آن است که با دستش نمودار و یا با قلم و زبانش آشکار کرده است.

بنابراین هر صورتی که ما از او ترسیم و نقاشی کنیم مسلماً تصویر ناقصی خواهد بود ولی چیزی که ما از آن می‌خواهیم و به آن امیدواریم جنبش و تکانی است که به زندگانی ما می‌دهد.

ای خدا را به حرم محرم اسرار علی

ای نبی را به جهان قافله سالار علی

جان احمد تو خریدی که ترا گشت احد

بهر همیاری زهراش خریدار علی

شهر علم است رسول و تو براین شهر دری
 که توئی محور بیداری افکار علی
 تو همانی که نبی گفت علی جان من است
 چون توئی ما حصل رحمت دادار علی
 حب تو هست کلید در جنات و نعیم
 می کند بُغض تو تفسیر من النار علی
 روز محشر به مشامش نرسد بوی بهشت
 در جهان هر که رساند به تو آزار علی

شخصیت چند بعدی

گابریل دانگیری درباره شخصیت علی (ع) می گوید:

شخصیت علی (ع) دارای دو خاصیت برجسته و ممتاز است که در هیچ یک از قهرمانان بزرگ نمی توان یافت نخست آنکه علی (ع) در عین حال که عنوان قهرمانی و امام هر دو را دارا بود.

سردار جنگی شکست ناپذیر و عالم الهی و فصیح ترین خطبای صدر اسلام بشمار می رفت. آیا ممکن است (رولان) و (بایار) دو قهرمان مشهور تاریخ اروپا را تصور کرد که متون مقدس را استادانه تفسیر نموده و نکات مهم تورات و انجیل را شرح داده و از بالای منبر نطق نموده و بغرنج ترین معضلات قانون مدنی و قانون جزا راحل نمایند؟

آیا می توان (سن تماس داکن) و (سن ژان کریز و ستوم) یا (سونه) روحانی بزرگ مذهب را در نظر مجسم کرد که شمشیر بدست به خیل دشمنان هجوم کرده و دیوارهای محکم ترین دژها را فرو ریزند؟

خاصیت دوم علی (ع) این است که از نظر تمام مذاهب اسلام مورد ستایش و تکریم است و بی آنکه او خود خواسته باشد، تمام فرق و مذاهب اسلامی او را پیشوای خود می شناسند، در صورتی که پیشوایانی از قبیل (نسطوریوس) و (فوسیوس) و (لوتر) فقط مورد احترام کلیساهای خود هستند و از نظر کلیساهای دیگر طرد شده اند.

علی (ع) خطیبی زبردست و نویسنده ای توانا و قاضی عالی قدری می باشد و در صف مؤسسن و واضعین مکتبها مقام اول را دارد، و مکاتیبی که او تاسیس نموده از لحاظ صراحت و روشنی و استحکام منطق و همچنین از لحاظ تمایل بارز آنها به ترقی و تجدد امتیاز دارد.

علی (ع) بلند همتی و نجابت را برآستی از حد گذرانده بود، بلاغت علی (ع) به پایه ای است که گوئی سخن را مانند جواهر تراشی می دهد.

ای به مقام و مرتبت حجت کبریا علی
 ای به مصاف منقبت سوره هل اتی علی
 داشت به بحر رحمتش خدای کعبه یک صدف
 درون این صدف تویی گوهر پر بها علی
 چه گویم و چه خوانمت که از جلال و منزلت
 نه خوانمت خدا تو را نه از خدا جدا علی
 مکمل از ولایت تو گشت دین احمدی

اتم نعمت خدا تویی به ما سوا علی
 به لوح عزت قدر برای دوستان تو
 نوشته کاتب قضا تُعزُّ مَنْ تَشَا علی
 حدوث را قدم تویی که حادث از تو شد قدم
 که تحت اختیار تو بقاست تا فنا علی

پیامبر اسلام و ایمان علی

توماس کارلایل می گوید:

پیامبر اسلام سالیانی دراز رسالت خود را به عالمیان ابلاغ می نمودند و اشراف قریش و حتی اقوام و اقارب او با او مخالفت می کردند تا اینکه روزی می گفت: آیا کسی به یاری من و اعلاء کلمه حق قیام خواهد کرد؟ تنها کسی که دعوت او را اجابت نمودند نوجوانی ۱۶ ساله بنام علی بود که تمام بزرگان مکه و اکابر قریش و اقوام و اقارب او، صاحب دعوت و ناصر، او را مضحکه نمودند و لکن اشتباه نمودند و ندانستند که اینکار بیهوده و بازی نیست. نمی توانیم از ستایش و مدح علی خودداری کنیم زیرا جوانی بود شریف القدر و بزرگ منش، سرچشمه رحمت و لطف و رأفت آمیخته بود و عدل و داد تنها شعار اخلاقی این قهرمان مذهبی بشمار می رفت بهترین شاهد این مدعا عبارتی است که پیش از رحلت خود با فرزندان خود در باب قصاص قاتل گفت و فرمود: اگر من زنده ماندم عفو یا قصاص ضارب با خود من و اگر در گذشتم این فسخ عزیمت کرد. کار با شماست. ولی اگر خواستید او را قصاص کنید در برابر ضربتی که به من وارد آورده است فقط یک ضربت به او بزنید و اگر از او در گذرید و خطای او را ببخشید به پرهیزگاری و جوانمردی نزدیکتر خواهد بود.

سر افتاده هوای تو علی
 جان عالم بفدای تو علی
 آید از عرش برین جبرائیل
 که زند بوسه بپای تو علی
 هستی ما بود از هستی تو
 این بود راز بقای تو علی
 بسکه اوصاف تو پر قدر و بهاست
 گفته وصف تو خدای تو علی
 هیچکس غیر خداوند و رسول
 نبرد پی به بهای تو علی
 سایه افکند به اقلیم وجود
 جلوه فرهای تو علی

دانشمند

رودلف ژایگر آلمانی می گوید: در صدر اسلام علی بن ابیطالب (ع) یکی از دانشمندان معدود اسلام بود و علی (ع) را در

کشورهای خارج بخصوص در ایران خوب می‌شناختند در صورتیکه مردی جوان بشمار می‌آمد و کمتر اتفاق می‌افتاد که یک دانشمند جوان بتواند در خارج از زادگاه خود معروفیت و احترام پیدا کند.

یکی از علل ارادت ایرانیان به علی (ع) معروفیت و احترامی است که وی به عنوان یک دانشمند در ایران داشت. به همین جهت قبل از سقوط مدائن دانشگاه جندی شاپور (واقع در خوزستان امروزی) از علی (ع) دعوت کرد که برای تدریس به آنجا برود و علی (ع) هم می‌خواست عازم ایران شود ولی جنگ عرب و ایران پیش آمد و علی (ع) فسخ عزیمت کرد.

ای که هستی به همه خلق امیر

نظر مرحمتی کن به فقیر

ای که در بارگه قدس نبی

هم مشیری و دبیری و وزیر

مهر از شرم رخت گشته خجل

ماه پیش تو سر افکنده بزیر

به چنان وصف تو گویم که خدا

کرده وصف تو بقرآن تفسیر

چه کسی غیر تو ای آیت حق

بدهد آگهی از سرّ ضمیر

چه کسی جز تو سه شب داده غذا

به یتیم و به فقیر و به اسیر

شخصیت جذاب

استاد فؤاد افرام بستانی مسیحی، استاد ادبیات عربی در بیروت در کتاب علی بن ابیطالب می‌نویسد:

علی بن ابیطالب (ع) دارای شخصیت جذابی است که مورخان و دانشمندان در پیرامون آن قلمفرسائی نموده‌اند. و عقول نقادان و اشخاص فکور در فهم این شخصیت کوشش کرده‌اند و سالکان و زاهدان به هدایت او راه پیموده‌اند و بسیاری از ادباء در زیر پرچم آن حضرت قد افراشته‌اند. و اختلاف آراء و نظریات متباین در صدها سال برای افزونی ظهور مقام بلند و عقل نیرومند او بوجود آمده.

شگفتا عظمت این مرد بزرگ تا چه حد است و علو مقام این مجسمه ادب تا چه پایه است؟

علی (ع) دارای روح بزرگ و اخلاص شدید و ایمان قوی بود.

علی (ع) در هموار ساختن راه اسلام که دین جدیدی بود و خوشنود کردن پیغمبر (ص) پسر عمویش خود را می‌گذاخت. در آن موقع که پیغمبر (ص) ناچار شد به مدینه فرار کند، علی (ع) بجای آن حضرت قرار گرفت و به خود کوچکترین هراسی راه نداد.

علی (ع) نیمی از عمر خود را در مبارزه با بت پرستان و مشرکان بسر برد و بقیه را در احتیاجات و اعتراضات صرف کرد و با مردان و یارانی انیس و جلیس شد که اغلب آنها معنی اخلاص را نمی‌فهمیدند.

علی (ع) در آن هنگام که دید نتیجه زحماتش مانند ذرات متلاشی شده دست به گریبان شد و در صلاحیت بشر برای اصلاح شک کرد و وقتی دید حق را نفهمیده. به رایگان از دست می‌دهند حیات و زندگی را ملامت نمود.

حکمت نزد پسر ابوطالب پر معنی و زیبا است عقل بی‌درنگ و خالص و بی‌نشان او حکمت را گرفته و در بوته اندیشه خود فرو

گداخت سپس بصورتی چنان زیبا نشان داد که هستی را به اهتزاز در آورد.
 پس علی (ع) بیش از هر کس حکیم است، او در تمام مواظط و خطبه‌های خود فیلسوفی بی‌مانند است.
 دنیای بدون مهر علی محوری نداشت
 بی‌حب او سفینه دین لنگری نداشت
 از خلقت جهان هدف او بود ورنه حق
 از بودن جهان هدف دیگری نداشت
 پیغمبری که بود بحق یاور خدای
 غیر از علی بحق خدا یآوری نداشت
 ذات خدا به محکمه عدل داوری
 عادلتر از علی بجهان داوری نداشت
 گر او نبود تارک مردان روزگار
 در قدر و جاه و مرتبه تاج سری نداشت
 گر او نبود سفره بیچارگان دهر
 دلسوز و یار و مونس و نان آوری نداشت

اولین قدیس

جبران خلیل جبران فیلسوف و شاعر بزرگ مسیحی لبنان می‌گوید:

به عقیده من پسر ابوطالب اولین قدیسی است که با روح کلی ملازم شده و با او همنشینی‌ها داشته است، و آهنگهای ابدیت را از روح کلی شنیده و در گوش قومی که از این گونه نغمه‌ها نشنیده بودند. منعکس ساخته است. هر کس از او خوشش آید بر فطرت توحید است و هر کس که با او دشمن است از انباء جاهلیت است.
 پسر ابوطالب شهید راه عظمت خود شد. در حالتی از دنیا گذشت که نماز را بر زبان داشت و قلبش از شوق لقای پروردگار سرشار بوده اعراب حقیقت مقام و موقعیت آن حضرت را نشناختند تا آن زمان که مردانی از ایران ظهور کردند که گوهر را از سنگریزه تشخیص دادند.

راحت جان من و این جسم بیجانم علیست
 جلوه شام سیاه و نور ایمانم علیست
 بعد پیغمبر علی شد سرپرست دین حق
 همسر زهرای اطهر سوی درمانم علیست
 ما مسلمانان همه باید بدستور خدا
 طی کنیم راه حقیقت گوی میدانم علیست
 بعد پیغمبر امام اول و آخر بدهر
 صاحب فرمان حق، هم عین فرمانم علیست
 بی‌سر و سامان همه این زندگانی طی کنیم
 گفته اسلام و محشر عین سامانم علیست

ما مسلمانان همه همچون گدایان درش
گفته هر یک بدان سوباب احسانم علیست

قهرمان شکست ناپذیر

بارون کارادیفو می گوید:

علی (ع) همچون قهرمان شکست ناپذیر دوشادوش پیامبر پیکار و معجزاتی نشان داد و پیامبر به او مهر ورزید و اطمینانی عمیق به وی داشت تا آنجا که یک روز در حالی که به وی اشاره می کرد چنین گفت: هر کس را من سرور و آقام تو نیز سرور و آقا هستی. علی (ع) قهرمانی رزمنده و شہسواری پاک نهاد و پاکباز و امامی شہید بود که روحی بس عمیق و آرام داشت که در ژرفای آن اسرار خدائی نهفته بود.

نمیدانم چرا ایدل علی گویم علی جویم
بهر کاری بود مشکل علی گویم علی جویم
من حیران و سرگردان بیاد چهره معشوق
در این منزل در آن منزل علی گویم علی جویم
بیاغ زندگانی همچو بلبل در غزلخوانی
بدین اشعار ناقابل علی گویم علی جویم
ز بد خویان پوشم چشم به مهر و بآن نظر بندم
زبس این دل بود مایل علی گویم علی جویم
در این بحر سعادت غرق طوفان محبت دل
چو من جوید ره ساحل علی گویم علی جویم
بصحن خانه حق روز و شب اندر عباداتم
چه خوش هر جا چنان سائل علی گویم علی جویم

مشعلی فروزان

استاد سلیمان کتانی دانشمند و ادیب مسیحی در کتاب (الامام علی نبراس و متراس) یا امام علی (ع) مشعلی و دژی می گوید:
چه کم اند کسانی که از سرنوشت علی بن ابیطالب (ع) عبرت گرفته باشند...

زندگی از ایشان مایه بگیرد و برفراز نسل‌های بشر همچون مشعلی فروزان نهاده باشند تا با سوز و فروز پیوسته‌ای راه بشریت را روشن سازند.

و یا همه کمی، به ستونهایی می مانند که در میانه پهنه‌های معبدی به پا ایستاده و سنگین‌های توانفرسا را بر دوش گرفته باشند تا از فراز بلندی هایش به مناره‌ها نور افشانند.

بسان کوهسارند، که وزش تند بادهای باران ریز و غرش ابرها را به سینه می گیرد، تا از چشمه ساران دامنه‌اش جویبارهایی با برکت و لطف و زیبایی بردشت‌ها روان گردند. در میان همین گروه کم شمار چهره علی بن ابیطالب (ع) می درخشد.

آن هم در هاله‌ای از تابش رسالت. در تاریک‌ترین شبی که طولانی سیاهی اعصار و قرون را با خود داشت، و آدمی را به زیر خروارها ستم و انحراف به گور سرد خاموشی و فراموشی خوابانده بود...

مردی به وجود آمد با گنجینه‌هایی گرانبار از مواهب و استعداد و فضائل که نمی‌شود کسی بدان دست یابد و هم طراز نوابغ و قهرمانان بزرگ نشود.

سخن را به علی بن ابیطالب (ع) کشاندم، آبی پاک که عطش مرا فرو بنشانند و مایه تسلی خاطر من است. ای سرور من! آیا این روا و سزااست که به جای فراهم آمدن به خدمت درباره‌ات اختلاف پیدا کنند؟

با این مناجات، می‌خواهم رو به آستان علی بن ابیطالب (ع) آورم و سخن آغاز کنم، و می‌دانم که در آمدن به آستان وی کم‌تر از در آمدن به محراب نیست.

آن علی (ع) که در مکه بزاد و شصت سال بزیست و سپس شهید شد با گذشت چهارده قرن هنوز زنده است و فرسودگی کفن را به خود ندیده است.

هر سخنی درباره علی بن ابیطالب (ع) گفته شود، که او را در مکان و زمان محصور دارد، جز سخن پردازی و ترتیب الفاظ نخواهد بود. گام هرگز به محراب این سرور بزرگوار نخواهم نهاد، مگر به حالی که سر از تعظیم و ستایش بر درگهش فرو افکنده، و مهر سکوت بر لب، و گوش پند نوش فرا داده باشم.

در دست او شمشیری درخشان و بران و روان بود با دو لبه: لبه‌ای بر سپرو دیگر لبه بر کاغذ.

و در دو جبهه مبارزه می‌کرد: جبهه پیکار مسلحانه، و جبهه پیکار اعتقادی، به خاطر برقراری نظم و حق و عدالت.

عفت و راستی در وی چنان محکم و پر صلابت است که سپر و تیغ در دو دستش، پارسایی و بخشندگی دو بالند که او را به سایه خویش گرفته‌اند: تقوی و ایمان دو احساس صمیم و وفا دارند و دو چشمه پاک که در سینه‌اش نفوذ کرده و از زبانش جوشیده است، چنان که او را چون شمشیری در برانداختن بت‌های کعبه به کار می‌آیند و در همان حال او را قبله اهل اسلام می‌سازند.

حق و عدالت، دو صفت همراهند و دو گردن بند بی‌همتا و درخشان... در وجدانش احساسند و در بیانش برهان و در شمشیرش بران. عشق و اخلاص، دو رشته متینی بودند که دل و زبانش را به هم می‌پیوستند... و بشریت را با همه گروهها و نژادهایش در نظرش یگانه می‌نمودند.

مواهب و فضائلی در شخصیت علی بن ابیطالب (ع) شکل گرفت و تبلور یافت که انسان، ارزش خویش را از او می‌گیرد و به او مدیون است.

از علی بن ابیطالب (ع) پوزش می‌خواهم اگر نتوانستم بخوبی از عهده برآیم که او خوب‌ترین پوزش‌پذیران است و سرآمد بخشایشگران.

هزار بار علی گویم و علی جویم

بهر دیار علی گویم و علی جویم

اگر که پیرم و عاشق بیاد آن معشوق

بانظار علی گویم و علی جویم

بیاد صبح وصالش من حمیده خصال

بشام تار علی گویم و علی جویم

من شکسته دل بینوای سرگردان

باختیار علی گویم و علی جویم

به بحر عشق فتادم مرام من اینست

بحال زار علی گویم و علی جویم

شوم بکوی خموشان بجان قرآنم
بهر مزار علی گویم و علی جویم

ای دست خدا

کار و شاعر مسیحی معاصر می گوید:

سلام بر تو ای پرچم دار حقانیت انکار ناپذیر حق، ای یکپارچه‌ترین مردان قرون دیرین ... ای دست خدا ... دست آسمان ...
دست زمین ...

سلام بر تو ای امیرالمؤمنین ... ای انسان فناپذیر، انسان جاودانی، تو ای علی ای مرد تکرار ناپذیر تاریخ ... تو شمشیر برهنه بر دست در وحشی‌ترین ادوار تاریخ زندگی، بخاطر نجات بشر از چنگ ظلمت، بخاطر رهائی بندگان گمنام و بیگناه خدا از سیه چال زندگی، متین و مطمئن و سرافراز سینه بازت را پناهگاه قلب محبت پرور نغمه پردازت را طپش به طپش به پای حقیقت ریختی. شبها خودت را بخاطر راحت خواب درماندگان با بیداری‌های پایان ناپذیر به هم آمیختی ... صمیمانه استدعا می‌کنم، ای شاه مردان، پذیرا باش.

درود بی‌پایان یکی از بندگان مسیح را که در مقابل عظمت روح تو زانو به زمین زده است. من به همان مسیح که می‌پرستم سوگند، مطمئنم که اگر مسیح زنده بود با کمال صمیمیت همراه من بر شرافت یکپارچه تو، به عدم نیازت به فکر آفریننده و سپهر پروازت درود می‌فرستاد.

همه با شور و نوا ذکر علی می‌گوئیم
راه عشقیست که با دیده تر می‌پوئیم
حیف نبود که نجوئیم بدل جای ورا
یا نپوئیم زنو منزل و مأوای ورا
این همه شور و نوا کز تو پیا می‌بینم
هر چه بینم همه در کار خدا می‌بینم
در دلم مهر تو و در نظرم روی تو هست
هر کجا سر برهت می‌سپرم کوی تو هست
نام تو ورد زبانم همه جا در شب و روز
غم تو هر چه بود دل برهش در تب سوز
هر که شد عاشق دیدار رخ دلبر خویش
بلکه از جان گذرد یا گذرد از سر خویش

منحصر بفرد

دکتر شبلی شمیل ماتریالیست معروف می‌گوید:

علی بزرگ بزرگان جهان و تنها نسخه منحصر بفردی است که در گذشته و حال شرق و غرب جهان نمونه‌ای مانند او را ندیده است.

پناهگاه

فؤاد جرداق مسیحی می‌گوید:

هر گاه دشواریهای زندگی به من رو می‌آورد و از رنج روزگار آزرده می‌شوم به آستان علی (ع) از اندوه خود پناه می‌برم زیرا او پناهگاه هر ماتی است، او بر ستمکاران همچون رعد و بر شکست خوردگان یآوری دلسوز و مشفق است.

ز شهر کوفه بگوشم رسد نوای علی
غریو غربت و آوای گریه‌های علی
سکوت مطلق و شبهای کوفه میدانند
که چاه بود و غم و اشک و هایشای علی
برو به کوفه و ده گوش دل به ظلمت شب
ز چاهها بشنو، بانگ ربّای علی
ز خطبه‌های علی، دل به لرزه می‌افتد
بلیغ‌تر ز علی کیست، جز خدای علی
ولّی اعظم حق را ستمگران کشتند
مگر چه بود بجز عدل، مدّعی علی
به تیغ غیرت او زنده شد شریعت حق
که شرط دین محمد، بود ولای علی

جرجی زیدان

جرجی زیدان مسیحی می‌گوید:

اگر بگویم مسیح از علی بالاتر است عقلم اجازه نمی‌دهد و اگر بگویم علی از مسیح بالاتر است دینم اجازه نمی‌دهد.

گوینده با عظمت

نرسیین می‌گوید: اگر علی این گوینده با عظمت، امروز در کوفه بر منبر قرار می‌گرفت شما مسلمانان می‌دیدید که مسجد کوفه با همه وسعت خود از اجتماع مردم مغرب زمین برای استفاده از دریای خروشان علی موج می‌زد.
واشنگتن ارونیک آمریکائی می‌گوید: علی از برجسته‌ترین خانواده‌های نژاد عرب یعنی قریش بود. او دارای سه خصلت بزرگ، شجاعت، فصاحت، و سخاوت بود، روح دلیر و شجاع او بود که او را شایسته عنوان (شیر خدا) نمود، لقبی را که پیغمبر به او عطا فرمود.

پاورقی

[۱] سوره دهر، آیه ۲۲.

[۲] سوره بقره، آیه ۳۴.

[۳] سوره بقره، آیه ۲۶۰.

[۴] غرالحکم، ج ۲، فصل ۷۵، حدیث ۱.

[۵] قصص ۳۳.

[۶] سوره انفال، آیه ۳۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بپدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

